

دردشناخت

۲۹۰۶۷

عبیدزاکانی

نوشته:

بصرالله داوودی

کتابخانه ملی افغانستان

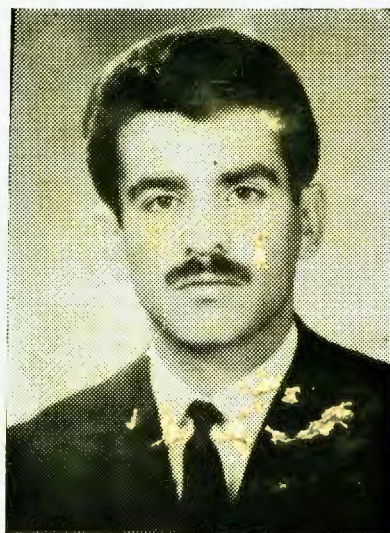
تا بود بهاری بود که ره آوردش
برای گلستان فرهنگ خراسان گلهای
مشامنوازی بود .

تا بود امیدی بود که خانه دلها
را تهی نمیگذاشت .

تا بود برای دانش آموزانمان
پدري دلسوز وفداکار بود .

تا بود آيينه زندگيمان بود
و روشني حيات را در زلال چشمانش
می دیدیم .

در ۱۳۰۹ کنگرمان نشست و زندگی



را آغاز کرد .

همین جا بدنیا آمد . همین جا بمدرسه رفت . در پشت میز دبیرستانهای همین جا
درس خواند . معلم شد . درس داد . راه یافت و راه نمود . بدانشکده رفت . لیسانس
ادبیات فارسی را با درجه ای ممتاز گرفت . و پیش از آنکه بهاری را دریابد در آستانه
خزان بزمستان مرك گام نهاد .

شهر یور ۴۴ بود که اتومبیلی خورش را مکید . تصادف کرد و همینطور ساده مرد .



بها ۵۵ ریال - مرکز بخش مشهد کتابفروشی مروج

قصهٔ دردش عبید از سوز دل
هر زمان میگفت و از سر میگرفت

اسکن شد

در شناخت

عبیدزاکانی

نوشته

نصیر الله داودی

از انتشارات :

سازمان انتشارات بکاه - مشهد

چاپخانه طوس - مشهد

بابر خورداری از راهنمائیهای
حضرت استاد : دکتر غلامحسین یوسفی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

داودی

۱۷۲۵
۱۵/۹/۹
چاپ این کتاب بسمایه سازمان انتشارات بگاه
در دیماه ۱۳۴۴ انجام پذیرفت

کتابهاییکه درنوشتن این رساله از آنها استفاده شده است

- ۱- تاریخ حبیب السیر
- ۲- تاریخ ایران سایکس انگلیسی
- ۳- تاریخ رشیدالدین فضل اله
- ۴- ازسعدی تاجامی (براون)
- ۵- تذکره دولتشاه
- ۶- تاریخ مغول اقبال
- ۷- مقدمه آقای عباس اقبال بر کلیات عبید
- ۸- مجله سخن سال ۲۵
- ۹- مجله پیام نوین خرداد ۳۸
- ۱۰- مجله در راه هنر مرداد ۳۴
- ۱۱- تاریخ گزیده حمد الله مستوفی
- ۱۲- تاریخ عصر حافظ دکتر غنی
- ۱۳- رسالات عبید الله زاکانی
- ۱۴- تاریخ ادبیات فارسی دکتر صفا جلد ۲
- ۱۵- دیوان سوزنی
- ۱۶- دیوان حافظ
- ۱۷- مجله پیما سال ۳۶

« انسان »

- بر کو که مذهب تو در این روزگار چیست؟

- انسان بجز حقیقت خود مذهبی نداشت

مفتون

دیر است که انسان برین خاکدان زمین نام زیسته است و از همان آغاز زیستن بود که فرزندان آدم دیگر کشی را - بخاطر ارضای هوس - بنیاد نهادند و از آن پس در تاریخ زندگی انسان هر چه پیش می آید رنگ و بوی خون فزونی می یابد و جنگ و مرگ پیروزیهای بزرگتری نصیب میبرد .

انسان ناگزیر بوده است که در راه رسیدن به هدف و آرزوی خویش از دیوлахهای هراس انگیز و جنگلهای سر بهم آورده و تاریک دل و از میان دیوان و ددان گرسنه چشم و جنگ و دندان تیز بگذرد.

خود خواستن بسیجش کرده است ، تا به نبرد برخیزد و چشم

در چشم دشمن بایستد. آنها که واپس نگریسته‌اند تاراه فراری
 بجویند پیش از جستن بچنگال دشمن دریده شده‌اند. و این دیگران
 را درسی شده‌است تاروی برنگردانند و ناتوانی را دردل، حکومت
 نبخشند که ره آوردش مرگی دردناک است.

در ابتدا خواستهای انسان محدود بود و تا انبان شکم را
 می‌انباشت و برای جسم پناهگاهی می‌یافت سر بدامن خواب می‌گذاشت
 و تا، بگاهی دیگر که گرسنگی فریاد می‌کشید دامن خواب را رها
 نمی‌کرد.

جسم که راضی شد؛ روح سر برداشت و سهمی خواست و
 اندیشه را بباری طلبید تا در این حق جوینی او را یآوری کند. اینجا
 انسان خویش را با انسانی دیگر روبرو دید. و اگر دل‌هادر یک
 آرزو می‌تپید، انسان می‌توانست دست انسان را بگیرد و راه
 بگشاید.

لیک خواسته‌ها متفاوت بود و راه‌ها جدا. و این تفاوت آرزوها
 بدین سبب که روحی اسیر جسم بود و جسمی بر آستان روح سر
 می‌شائید.

یکی خواب را خوش داشت و یکی بیداری را.

یکی بشب دل سپرده بود و یکی بروز.

یکی پای رفتن داشت یکی تمنای نشستن.

یکی پرستش دیگری را گزید و یکی ستایش خود را.
 یکی باوج نظر دوخت و یکی بحضیض .
 یکی بحق گروید و یکی به بت .
 یکی بجام لب نهاد و یکی بزنجیر بوسه زد .
 یکی بلای تن بنجات روح خرید و یکی اسارت روح به
 راحت تن :

... وصفها جدا شد و انسان بنبرد انسان برخاست . و چه
 بسیار اندیشمندان که کوشیدند تا حقیقت انسان را با انسان باز نمایند
 که صلیحی جاودان یا انسان هدیه کرده باشند . و در تاریخ زندگی
 انسان بر چهره این کوششگران گاهی نقش امید می یابی و زمانی
 نشان یأس . و تا انسان حقیقت وجود خویش را نیابد و رسالت راستین
 خود را نشناسد از این بیم و امید و جنگ و صلح رهایی نخواهد
 یافت .

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
 اگر انسان بدرون خویش راه جوید و عواطف و احساسات
 اصیل خود را باز شناسد بر چکاد عظمتی می نشیند که جز حق نمی بیند
 و نیازی نمی یابد تا بجنگ دست یازد و بیرنگی زندگی را بخون
 رنگین کند .

پیامبران و هنرمندان راستین قد بر افراشتند تا در رهنمونی
 بدرون ، انسان را یاری کنند و تاریخ شاهد صادقی است بر پیکار
 بزرگ این گزیدگان، در راه شکوه بخشی حیات انسان.
 مهم این نیست که می جنگند . مهم این است که برای چه
 می جنگند. اگر پیکاری قابل ستایش است، نبردی است که در راه
 ساختن وعظمت بخشیدن بمفهوم عام انسان است . و تنها کوشش در
 میدان و خون ریزی و عربده کشی را جنگ نمی نامیم . هر تلاشی
 که بخاطر سامان بخشی زندگی آدمی صورت گیرد نبرد انسانی
 نام می یابد.

نقاشی که با خلق يك تابلودرد روزگار و مردم زمان خویش
 را بیان میکند ، پیکره سازی که به نیروی بازو و تیشه از دهان
 خاموش سنگها فریاد میکشد.

شاعری که بیاری واژه ها بهنگام کوشش خواب از چشم
 انسان می رباید و بگاه آسایش لای لای محبتی در گوشش میخواند.
 نویسنده ای که با بال الفاظ بانسان توان پریدن میبخشد.
 صنعتگری که بنیروی دانش در راه گشائی ، انسان را
 مدد میکند . دیگر و دیگران که بنحوی پایای انسان گام می نهند
 رزمندگان عزیز و گرانقدر تاریخ انسانند

از انبسان و انسانیت بسیار میگوئیم ، چرا که این واژه ها

آنقدر گستردگی دارند تا سفید و سیاه، سرخ و زرد، زن و مرد و پیر و جوان، و طر فداران هر کیش و مذهبی را شامل شوند و حق هم همین است که هنر مندر را صاحب مذهب و ملیت خاصی ندانیم او از آن همه ملت‌ها و همه آیین‌هاست. او بجامعه انسانیت تعلق دارد و اگر انسان است بستاییمش که ستودنش ستایش انسان است و اگر انسان نیست چه نیازی به ستایش که روح انسانیت آزرده گردد.

آن وارا ستۀ پشیمنه پوش را می ستاییم که از بیم گشایش خانه‌های تزویر و ریا بفرغان می آید و انسان راه‌دار می‌دهد:

در میخانه بیستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند و در همین هنگامه درد خیز سخن از عـزیزی است که به نیروی هزل و طنز بشرد زشتیها بر می خیزد و از دگر گونی آیین مردی و راه و رسم مسلمانی آنچنان فریاد میکشد تا انسان را بپوچی معتقدات مسخره‌ای که جایگزین ایمان راستین او بحق شده است آشنا کند. و ستایشگر روح بزرگی هستیم که هر چند کوتاه در این روزگار ساکت تاریک فریادی بر آکشید و خیلی زودتر از آنچه باید خاموشی گرید.

این حق من نیست که از ارزش اولین و آخرین کار هنریش سخنی بگویم. این وظیفه هنر شناسان و صاحب نظران است که من نمیتوانم باشم.

من کارش را «هنری» مینامم . در صورتی که او خود داعیه‌ای نداشت و تنها انجام وظیفه‌ای او را باینکار بزرگ‌واداشت . و اگر بود . حتماً حاضر نمیشد . کارش در معرض دید دیگران قرار گیرد . چه او از خود نمایی بیزار بود و هیچ کس از او ادعایی نشنید . در شناختش همین بس که نامش نصرالله داودی و کارش معلمی بود . او يك آموزگار انسان بود . وجه تعریفی از این شایسته‌تر؟ در دوستی آنچنان رفتاری صادقانه داشت که هرگز رشته محبتی را نگسیخت . آنها که با او دم‌خور بودند میدانند که دلی بی‌کینه داشت و بجای همه عداوتها که گریبان انسان روزگار مارا گرفته با انسانیت و گذشت پیوندی ناگسستنی داشت .

می‌خندید تا اشک‌هایش را نبینی . خانه حقیقیش کلاس درس و یاران خوبش شاگردانش بودند .

از گل‌های شهر ما بود . از همان گل‌های مشام‌وازی که آرزو داری هر صبحگاه برویش دیده بگشائی و زندگی را آنچنان که هست زیبا و دوست داشتنی بگیری

با اینکه با خزان زندگی فاصله‌ای زیاد داشت . خیلی زود اسیر باد سرد خزان‌ی شد و بخت نشست .

وقتی که خبر پیرشدنش را شنیدیم ، در ابتدا باور نکردیم اما پیکر سردش که در دامن گور آرام گرفت این حقیقت تلخ را

باور کردیم که برای همیشه او را ازدست داده‌ایم .
 آخرین بار که دیدیمش در یافتیم که در خلوت خاموشش
 گریسته و بسیار هم گریسته و بهتر که دقیق شدیم اشک خونین را
 روی گونه‌هایش دیدیم . بر آرامگاهش چشمی ندیدیم که باشک
 شسته نباشد و مزد کوششهای صادقانه‌اش همان اشگهایی بود که
 بر خاک سرد گورش فشانیدیم .

بر خلاف میل در خانه‌گور که تنه‌ایش گذاشتیم و بخانه‌های
 تاریکمان که باز گشتیم این بیم درد لهامان آشیان گرفته بود که
 از خاطره‌ها فراموش شود .

زندگی بما آموخته بود که مرگی عزیزان را هر چند که
 عظیم و دردناک باشد دیر یا زود فراموش میکنیم . تا بوده چنین بوده
 و پس از این نیز چنین خواهد بود .

برای مبارزه با این فراموشی چاره‌ای اندیشیدیم . گفتیم
 تنها نوشته‌اش را تکثیر کنیم و بدست دوستانش بسپاریم تا یادش را
 عزیز بدارند و فراموشش نکنند که تا بود دوست خوبشان بود و
 اکنون که نیست روحش در انتظار محبتی است .

یادش را عزیز بداریم که عزیزمان میداشت و در آرزوی
 عین‌تمان بود .

پرویز خرسند

بنام خدا

مقدمه

پیمودن دریای بیکران نقد را غواصی ماهر باید و طی
صحرای بی انتهای آنرا رهروی توانا جز آنکه کشتی شکسته
را ناخدای دانا و کاروان و امانده را رهنمایی بینا بسر منزل
نجات میرساند ، من نیز امیدوار بشوق داشتن چنین رهنما خود
را بدین ورطه افکندم ولی خود نمیدانم که زحمات استاد را
ضایع کرده‌ام یا نه آنقدر هست که بگویم ابری بوده‌ام
که دریای دانش استاد بوجودم آورده و اکنون بصورت قطره‌ای
ناچیز بدو باز میگردم و بقول استاد سخن « گراو هست حقا که
من نیستم » استادی که گرفتاریهای زندگی هیچگاه نتوانسته او
را از مطالعه شبانه روزی باز دارد و دانشجویان را از نتیجه آن
بی نصیب گرداند.

بارها ضمن برخورد با هجویات سخنوران باندیشه میافتم

که انگیزه آنان در ایجاد اینگونه آثار چه بوده است تا اینکه بدستور استاد گرامی جناب آقای دکتر یوسفی برای پایان نامه تحصیلی بیحث در آثار عبید گماشته شدم. ضمن مطالعه عصر عبید با آنچه که مرا مدت‌ها بنحود مشغول داشت رسیدم و در یافتن که آنچه را تاکنون هزل و هجو می‌پنداشتم و انتقادهای ناروا درباره گویندگان آن شنیده بودم جدی است خالی از هر گونه ریا و شائبه. آنجا که روح حساس شاعر و نویسنده نمی‌توانسته جنایات و مظالم حکام و ریا کاری‌زهاد و گدا صفتی بعضی از صوفیان و آلودگی مردم را که تواریخ کمتر از آنها بحث می‌کنند بنحود هموار کند و از طرفی محیط خفقان آور زمان نیز اجازه ابراز این مفاسد را نمیداده دست بدامن زبان مطایبه و شوخی می‌زده و بدین طریق هم جامعه خود را متوجه فسادیکه دامنگیر اوست میکرده و هم تو خالی بودن تواریخ فرمایشی را برای نسل بعد نشان میداده است. هر کس کمترین آشنایی با آثار عبید و زمان زندگی او داشته باشد ناچار در مقابل تهور و بیباکی او در جلوه گر ساختن حقایق و پرده بر گرفتن از آلودگی‌ها و ریا کاریها سر تعظیم فرود می‌آورد و این منقد بزرگ و نویسنده واقعی را می‌ستاید.

در زمانیکه محمد مبارز، سلطان مقتدر جنوب ایران مخالفین

خود را بدست خود گردن میزد و حافظ « چون خم می خون
میخورد و خاموش می نشیند » این مرد يك تنه بمبارزه برخاسته و
با نوشتن رسایل و تنظیم موش و گربه خرمن تزویر و ریای
آنان را بسآتش میکشد بخصوص آنکه این انتقاد استادانه
در قالب نثری ساده و روان و منسجم ریخته شده است ؛ نثر ساده و
بی تکلف عبید در قرن هشتم هجری برای استادان ساده نویس امروز
هم اعجاب آور است. در میان پیروان سبك سعدی نیز از دیگران
گوی سبقت را ربوده و هنرمندی خود را در این تقلید باثبات
رسانیده است در واقع عبید چون برای مردم چیز می نوشت در
دوره تسلط و تصنع و تکلف بر ادب فارسی بزبان مردم سخن گفته
است .

متأسفانه کسی تا کنون ب فکر تحقیق و تتبع کامل در آثار
عبید نیفتاده فقط گرد آوری و طبع آثار او بصورت جدا گانه
توسط مسیو فرته فرانسوی و بشکل کلیات توسط آقای عباس اقبال و
آقای پروین اتاپکی انجام گرفته است گاهی هم مقالاتی کلی در
باره رسالات عبید در مجله های ادبی انتشار یافته ، از این رونقد
آثار عبید برای من خالی از اشکال نبود چون در نقد آثار يك شاعر
و نویسنده درك اوضاع زمان زندگی او از ضروریات است ، برای
اینکار ابتدا بمطالعه تاریخ سیاسی و اجتماعی و ادبی عصر عبید پرداختم

و این تماس با تواریخ با راهنمایی استاد ارجمند تاحدی اینکار را
 برایم آسان کرد ولی هیچگاه ادعا نمیکنم که کاریست بی عیب و
 نقص و بمصدق « هر کس بقدر همت خود خانه ساخته » باندازه
 توانایی و معلومات خود کاری کرده ام و نقص کار من از عظمت عبید
 نمیکاهد زیرا نقد آثار منتقدی بزرگ چون عبید را نقد و نکته
 سنجی ماهر باید تا بتواند بزرگی این نویسنده را بخوبی آشکار
 کند . نکته دیگر اینکه هر يك از آثار عبید از قبیل قصیده ، غزل
 رباعی و بازهر يك از رسالات او میتواند موضوع رساله یی جدا گانه
 باشد و نقد کلیات عبید در يك رساله جز باختصار امکان پذیر نیست .
 بنا بر این اگر در نقد این آثار بخصوص اشعار اختصار بنقص گراییده
 قابل بخشش است . این رساله چنانکه از فهرست آن پیداست در
 دو فصل تنظیم شده است ، فصل اول تاریخ سیاسی و مذهبی و اجتماعی
 عصر عبید است در نه باب و فصل دوم بحث در آثار عبید در دو باب
 و اشعار و رسالات موش و گربه . در خاتمه بار دیگر از راهنمائیهای
 استاد ارجمند جناب آقای دکتر یوسفی تشکر میکنم .

نصراله قیافه داودی

فصل اول

شرح حال عبید

نظام‌الدین عبیدالله زاکانی شاعر و لطیفه‌گوی قرن هشتم هجری بگفتهٔ حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده از خاندان زاکانیان است، که زاکانیان تیره‌یی هستند از عرب بنی خفاجه که بقزوین آمدند و در آنجا ساکن شدند. در بارهٔ سال تولد و مرگ و چگونگی وقایع زندگی او متأسفانه اطلاع مفصل و دشروخی در دست نیست، بهترین سندی که میتوان از نظر اینکه در عصر عبید نوشته شده است بدان تکیه کرد، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی است که در سال ۷۳۰ تألیف یافته ولی افسوس که در این کتاب هم مانند سایر تذکره‌ها جز چند سطری در بارهٔ این شاعر نمیتوان یافت آنهم بسیار ناچیز و کم ارزش آنچه از این سطور میتوان نتیجه گرفت اینکه عبید در سال ۷۳۰ بواسطه اشعار خوب و رسایل کم نظیر خود معروف و مشهور بوده است. با توجه باین موضوع

سال تولد او را دیرتر از سال ۷۰۰ هجری نمیتوان دانست با این حساب عید عمری نسبتاً طولانی داشته و قریب ۷۰ سال زندگی کرده است. لقب دینی او نظام الدین است گرچه در ابتدای غالب نسخیکه از کلیات او باقیست مقدمه‌هایی وجود دارد که نویسندگان آنها از او بنام «صاحب اعظم افتخار الاکابر فی الامم نجم الدین عیدالزاکانی» یاد کرده‌اند ولی چون اکثر این نسخه‌ها مدتها بعد از زمان عید نوشته شده است بقول حمدالله مستوفی هم‌شهری و معاصر او بیشتر میتوان اعتماد کرد که نام او را بدینگونه ثبت کرده است: «صاحب معظم نظام الدین عیدالله زاکانی اشعار خوب دارد و رسائل (۱) بینظیر» وفات عید را تقی الدین کاشی در تذکره خود سال ۷۷۲ دانسته و صادق اصفهانی در کتاب شاهد صادق آنرا در ذیل وقایع سال ۷۷۱ آورده است.

آنچه از آثار او پیداست زنده بودن او را در سالهای ۷۶۷ و ۷۶۸ مسلم و یقین میتوان داشت نسخه‌ی خطی کتاب اشجار و اثمار علیشاه خوارزمی را عید بخط خود در سال ۷۶۷ هجری نوشته است و در آخر صفحه آخر این کتاب که در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک موجود است چنین نوشته: «ثم کتاب اشجار و اثمار

بتوفیق الله تبارک و تعالی و حسن تیره والصلوة والسلام علی نبینا
خاتم الانبیاء و آل محمد المصطفی و آله الاخیار والابرار علی یدی
اضعف عباد الله تعالی عبید الزاکانی بلغه الله الی الامانی فی حادی عشرین
من محرم المکرم لسنة سبع و ستین و سبعمائه « در قصاید مدیحہ ی
عبید قصیده ایست که در مدح شاه شجاع باین مطلع :

صباح عید و رخ یار و روزگار شراب

خروش چنگ و لب زنده رود و جام شراب

که در آن شاه شجاع را بفتح اصفهان تهنیت گفته است :

نوید فتح صفاهان و مژده اقبال نشان بخت بلند و امید فتح الباب
واقعۀ فتح اصفهان بدست شاه شجاع در ۱۷ ذیحجه سال
۷۶۸ اتفاق افتاده است که در آن شاه شجاع اصفهان را پس از
جنگی از برادرش محمود میگـیرد و دوباره پس از مصالحه باو
و اگذار میکند. این قصیده میرساند که عبید تا سال ۷۶۸ زنده بوده
است اما سال وفات او در کناره صفحہ یی از کتاب اشجار و اثمار
که دو صفحہ آن توسط آقای احمد سپیلی خوانساری عکس برداری
شده است نوشته و یادداشتی باین شرح وجود دارد : « انتقل بحق
الارث حرره اسحق بن عبید زاکانی احسن الله احواله ... لسنة اثنی
و سبعین و سبعمائه » .

این نوشته که از اسحق پسر عبید است و در آن ذکر شده



که کتاب بارث باو رسیده با توجه بتاريخ یادداشت که ۷۷۲ است معلوم میشود که عبید در این سال زنده نبوده پس وفات او بتحقیق در یکی از سالهای بین ۷۶۸ و ۷۶۹ بوده است و تاریخ فوت او بسال ۷۷۱ بقول مؤلف شاه‌صاقد تاحدی (۱) قابل قبول است، آنچه مسلم است زندگی عبید قسمت عمدۀ قرن هشتم یعنی از ابتدا تا اواسط نیمۀ دوم این قرن را شامل بوده است، آثار عبید بنسبت طول عمر او بسیار کم است این دلیل آنست که شاعری آزاده چون عبید از اینکه علم و هنر در نظر مردم آن زمان ارزشی نداشته رنج میبرده است و از طرفی نمیتوانسته خود را هم رنگ آنان کند و علاقه‌ی بگردآوری آثار خود نداشته، از این رو از او آثار و تألیفات زیادی بجا نمانده اشعار جدی او شامل سه هزار بیت میباشد که در کلیات آقای پرویز اتابکی جمع آوری شده، اشعار جدی او شامل انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، و ترجیع بند و مقطعات میباشد که هر نوع آن نشانه‌ی از ذوق سلیم و قدرت طبع عبید است دیگر از آثار عبید مثنوی عشاق نامه است که بسال ۷۵۱ بنام ابواسحق اینجو برشته نثر در آورده است و در آن بـمثنوی‌های حکیم نظامی توجه داشته و از آنها متأثر است. قسمت

۱- مقدمۀ آقای عباس اقبال بر کلیات عبید.

دیگری از آثار او را اشعار هزل که عبارت از ترجیع بند و رباعی و قذله و مثنوی است ترتیب میدهد، قسمت اصلی و عمده آثار او رسالات اوست که علت شهرت عبیدهم همین رسالات است که هر يك مجموعه‌یی است از پند و اندرز و انتقاد که عبید در هر يك از آنها با کمال استادی با نثری شیوا و موجز مفاسد زمان خود را نشان داده و الحق رسالات او بهترین مدرکی است که میتوان بدست از هر تاریخ، اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را در قرن هشتم هجری بیان نماید. در هنگام بحث دقیق در باره آثار عبید يك يك آنها شرح داده خواهد شد آثار عبید که در کلیات او که باهتمام آقای اتابکی گردآوری شده عبارتند از :

۱- اشعار جدی شامل قصایدی در مدح شیخ ابو اسحق رکن الدین عمیدالملک وزیر و شاه شجاع و سلطان معزالدین اویس جلایری .

۲- مثنوی عشاق نامه .

۳- کتاب نوادر الامثال بعربی که این کتاب گویا تا کنون بطبع نرسیده کتابی است جدی در امثال و حکم و اشعار و اقوال حکما .

۴- کتاب اخلاق الاشراف رساله ایست انتقادی که طرز فکر و اخلاق بزرگان و باصطلاح اشراف عهد شاعر را مجسم میکند .

۵- ریش نامه رساله کوچکی است در آفت ریش که بر عارض

غلامان خوب رو میدمد و بقول عبید « ابتدا خدای روی آنان را سیاه میکند آنگاه بجهنمشان میبرد ».

۶- رسالهٔ صد پند طبیعت آمیز و انتقادی .

۷- رسالهٔ تصریفات که آنرا ده فصل میگویند .

۸- اشعار هزل و تضمینات و قطعات هزلیه .

۹- رسالهٔ دلگشا حکایاتی است بزبان عربی قسمت سوم

این رساله نیز حکایات مختصر و پرمعنای فارسی است که - هر يك از آنها نمایندهٔ عکس العمل روح هنرمندان باذوقی است که در مقابل انحرافات اخلاقی بزرگان قوم روزگار خودنمایی میکرده و بصورت این مجموعه باقی مانده است .

۱۰- مکتوبات قلندران شامل دو نامه است از نوع نامه‌هایی

که قلندران زمان عبید یکدیگر مینوشته‌اند. رساله اخلاق الاشراف و ریش نامه و صد پند و ده فصل و اشعار هزلیه و رسالهٔ دلگشا و مکتوبات قلندران را اول باریسوفر ته‌مستشرق فرانسوی دره مجموعه‌یی بنام «منتخب لطائف عبید زاکانی» در سال ۱۳۰۳ قمری در استانبول بطبع رسانده و چاپهای بعدی از روی آن شده است .

۱۱- فالنامه بروج، رسالهٔ مختصری است در گریفتن فال

از روی بروج‌ها - بشر - که در آخر هر فالی يك رباعی نیز آورده، در این رساله عبید کتابهای فالنامه و احکام و طوابع را مورد

استهزاء قرار داده .

۱۲- فالنامه وحوش، این رساله شامل شصت رباعی است که درباره هریک از طیور که آنرا بفال نیک گیرند علامت چیست ، گفتگو میکند؛ این دو فالنامه تا کنون بچاپ نرسیده است .

۱۳- قصیده انتقادی موش و گربه که گویا عبید در تنظیم آن بوضع شیراز و کرمان در زمان امیر مبارزالدین محمد و ریاکاری او و فقهای عصر او نظر داشته است .

۱۴- مقامات میرزا عبدالله افندی مؤلف کتاب ریاض العلماء در جلد سوم از قسم اول (نسخه خطی دست آقای عباس اقبال متعلق بآقای تقوی) شرح حال مختصری از زندگی عبید داده ولیکن در تعیین زمان زندگی او دچار اشتباه شده است و او را از حکمای عهد شاه طهماسب دانسته در این شرح حال از جمله تألیفات عبید کتابی است بنام مقامات بزبان فارسی که بسبب مقامات عربی است نام میبرد و گوید نسخهای از آن در دست من بوده، متأسفانه از این کتاب اثری باقی نیست. مؤلف ریاض العلماء آنرا دلیل فضل و مهارت و اطلاع عبید بر علوم میدانند .

اما درباره چگونگی تحصیلات عبید و اینکه نزد کدامیک از بزرگان و فضایی عصر بتحصیل علوم زمان پرداخته مدرک تاریخی روشنی وجود ندارد، ولی اکثر تذکرها از او بنام فاضل

واهل فضل و مفخر الفضلاء و فاضل عظیم الشان یاد کرده اند. نویسنده تاریخ گزیده گوید « و از ایشان صاحب معظم نظام الدین عبیداله زاکانی اشعار خوب دارد و رسائل بینظیر » در اینجا حمدالله مستوفی او را از جمله ی صدور و وزراء دانسته است ولی اینکه او در چه دستگاهی و نزد کدامیک از امراء سمت وزارت داشته معلوم نیست، در هر حال این وقایع قبل از سال ۷۳۰ هجری هنگام تألیف تاریخ گزیده بوده. در تذکره دولتشاه زیر عنوان « ذکر مفخر الفضلاء عبید زاکانی » ذکر شده که: « مرد خوش طبع و اهل فضل بوده و هر چند فاضلان او را از جمله هنر الان میدانند، اما در فنون و علوم صاحب وقوف است و در روزگار شیخ ابواسحق در شیراز بتحصیل علوم مشغول بوده، گویند نسخهایی در علم معانی بیان تصنیف کرده بنام شاه اسحق و میخواست تا آن نسخه را بعرض شاه برساند گفتند که مسخره یی آمده و شاه ابواسحق بدو مشغول است عبید تعجب کرد که هر گاه تقرب سلطان بمسخرگی میسر گردد و هنر الان مقبول و محبوب و علماء و فضلاء مهجور و منکوب باشند چرا باید کسی برنج تکرار پردازد و بیهوده دماغ لطیف را بدود چراغ مدرسه کثیف سازد؟ به مجلس شاه ابواسحق نارفته باز گشت و مترنم این رباعی دلنواز شد:

در علم و هنر مشو چون صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوار چون

خواهی که شوی قبول از باب زمن
 کنگاورو کنگ-ری کن و کنگره زن
 عزیری اورا در این باب ملامت کرد که از علم و فضایل اجتناب
 نمودن و با وجود هنر و فضیلتی که تراست به خسایس مشغول بودن
 از طریق عقل بعید مینماید. او این قطعه را براو خواند :
 ای خواهی ممکن تا بتوانی طلب علم کاندرب طلب را تب یکروزه بهمانی
 رومسخر گی پیشه کن و مطربی آموز

ا / تاداد خود از مهتر و کهتر بستانی
 هزلیات و متایبات و اهاجی عبیدورسایلی که در این باب تألیف
 نموده شهرتی عظیم دارد... سایر تذکره ها و شرح حالها از این دو مأخذ
 گرفته شده است از جمله آتشکده آذر در صفحه ۲۳۲ با مضمونی شبیه
 بقول دولتشاه اورا شرح حال گفته در شرح حال عبید در ابتدای لطایف
 او که باهتمام آقای اتابکی در کلیات گردآوری شده چنین نوشته
 « مولانا عبید در عهد شاه اسحق در شیراز تحصیل علوم و فنون نمود
 و از فضایل عصر و ادبای دهر خود گردید و در هر فنی مهارتی
 کامل پیدا کرد و به تصنیفات و تألیفات پرداخت پس از آن بقزوین
 باز گشت و بمنصب قضاوت سرافراز و بآموزگای و تربیت بزرگ.
 زادگان منتخب و ممتاز گردید... » با توجه باین آثار، عبید علوم
 زمان خود را بخوبی فرا گرفته و از بزرگان علم و ادب عصر خود بوده

است. اگر این تعاریف تذکره هاهم نمی‌بود آثار او برای معرفی کمال فضل و معرفت او در علوم و فنون ادب عصر خود کافی بود بخصوص که او در فن لطیفه گویی مردی مبتکر و باریک اندیش بوده و دقت نظر او در لطائفش دلیل فضل اوست، قصائد و غزلیات و رباعیات و مثنویهای^۲ او نیز بر استادی او در این فن گواهند با همه این احوال عبید در زندگی مادی با مشکلات فراوان روبرو بوده و پیوسته ضمن اشعار خود از بدهکاری و قرض فراوان خود شکوه میکند و این اشعار دلیل عسرت و تنگدستی این منتقد بزرگ می‌باشد، گرچه این موضوع تازگی نباید داشته باشد حقیقت جویان و حق گویان همیشه روزگاری بدان منوال داشته‌اند، بخلاف شعرای مداح و ریاکاران که همیشه از سعادت ظاهری (زور - زن - زر) بنحوا حسن برخوردار بوده‌اند و دیک دانهای سیمین می‌ساخته و آلات خوان از زرتر تیب میداده‌اند، اینک چند بیت از اینگونه اشعار او برای نمونه درج میشود:

مراقرض هست و دگر هیچ نیست

فراوان مرا خرج و زر هیچ نیست

جهان گوهمه عیش و عشرت بگیر

مرا زین حکایت خبر هیچ نیست

مردم بعیش و شادی و من در بالای قرض

هریک بکار باری و من مبتلای قرض

فرض خدا و قرض خلائق بگردنم

آیا ادای فرض کنم یا ادای قرض

البته منتقد بزرگی که هزل و هجو را بخلاف دیگران و بعکس

بسیاری از نویسندگان وسیلهٔ معاش قرار ندهد و آنرا حربهٔ کسب

مال و جاه و مقام نکند روزگاری بهتر از این نمی‌بایست داشته باشد.

هزل و هجو در ادبیات فارسی

چون قسمت عمده شهرت عبید بواسطه هزلیات اوست و اکثر مردم او را بعنوان يك «هجاگو» میشناسند و هزلیات او را در ردیف هجویات و هزلیات سایر شعرا قرار میدهند ناچار شرح مختصری از چگونگی پیدایش هجو در ادب فارسی و علت هجاگویی شعرا ذکر میشود تا در مقایسه معلوم گردد که بخلاف تصور عده‌یی بیخبر عبیدچگونه با این لحن گفتار، حکام دهن دوز و فقهای متظاهر و قضات فاسد را بیاد انتقاد گرفته او برعکس تمام شعرای هزل سرازل و هجورا مایه ارباب و کسب معاش قرار نداده است و هیچگاه در هزلیات خود نام شخص بخصوص را ذکر نمیکند و بیان شیوای خود را وسیله انتقام و کینه کشی قرار نمیدهد بلکه قصداً و این است که گریگان اجتماع را معرفی کند و مفاسدی را که دامنگیر مردم زمانش شده‌بی پرده نشان دهد. هجو و سرودن اشعار هزلیه

ازدیر زمان در میان اعراب دوره جاهلیت مرسوم بوده است
 شعرای عرب مردمی محترم شمرده میشدند اکثر این احترام
 ظاهری بود چون شعرای عرب اگر کسی را مدح میگفتند ارزشی
 فوق العاده در میان مردم پیدا میکرد و بعکس اگر شاعری زبان
 بهجو شخصی یا قبیله‌بی میگشود آن هجو در میان مردم پراکنده
 میشد و باعث ذلت و خواری آن فرد یا قبیله میشد، چه بسا کشتارها
 که سرچشمه آن هجو شاعری بوده و چه خوشبختیهایی که بواسطه مدح
 شاعری نصیب خانواده‌بی میشده همچنین بسیارند شعرائی که بواسطه
 هجو امراء بشدیدترین وضعی شکنجه و آزار شده و یا بقتل رسیده‌اند.
 در دوره شدت فعالیت شعوبیان اکثر شعرای عربی گوی
 ایران در تفاخر بعظمت گذشته، اعراب را مورد تمسخر و استهزا قرار
 میدادند و در آثار خود چه بنثر و چه بنظم آنان را هجاء میکردند و اعراب
 نیز متقابلاً جوابگویی میکردند، بعدها در شعر فارسی هجو و هزل
 راه یافت و هر گاه شاعری از حاکمی یا وزیری کم لطفی میدید
 او را در اشعار خود بیادنا سازا میگرفت، هجویه فردوسی درباره محمود
 غزنوی مشهور است ولی هجو فردوسی رکاکت لفظی ندارد، تماس
 بیشتر شعرا و نویسندگان ایران با آثار ادبی عرب سبب شد که
 آثار هزلیه عرب هم مورد مطالعه شعرا و نویسندگان فارسی زبان
 قرار گیرد چنانکه سنایی آثار جریر و فردق را میخوانده و باتوجه

باینکه سنایی از شعرای هزل گوی ادب فارسی است نمیتوان توجه
 بآثار جریر و فرزددق را دراو بی تأثیر دانست و همچنین سوزنی
 سمرقندی که آثار هجایی عرب را مطالعه میکرد، چنانکه خود گوید
 رفیق و مونس من هزلهای طیان است

حکایت خوش من خرزه نامه حکاک

دیگر از شعرای ایران که اشعار هزلیه او معروف است انوری
 ابیوردی است که در دیوان او از این نوع اشعار با کلمات رکیم
 فراوان است، وضع در بارهای اغلب سلاطین ترك نیز مستعد بوجود
 آمدن شعرایی مانند سوزنی و سنایی و انوری بوده است و با توجه
 بروحیات سنجر سلجوقی و انحرافات (۱) او از نظر غریزه جنسی
 در ایجاد چنین اشعاری بی تأثیر نبوده عجب اینکه این سه شاعر در بار
 سنجر رادرك کرده اند و از صلات او بر خوردار بوده اند، سوزنی گوید:
 پادشا سنجر معز دین و دنیا آن که هست

کارهای دین و دنیای من از وی چون نگار

یافتم از خدمت سلطان سلطانان دهر

حشمت و جاه و شکوه و دولت و عز و قار

گاهی هم بعضی از امراء و سلاطین برای تفریح و سرگرمی

در هنگام بزم شعرای درباری را بجان هم می‌نذاختند و آنان را به‌جو یگدیگر و امید داشته‌اند چنانکه خضر خان سیدالشعراء رشیدی را واداشت که عمیق بخارایی را در مجلس سلطان هجو گوید و اشعار او را مورد استهزاء قرار دهد، با توجه باین مختصر پیداست که اکثر هجو شعرا یا روی غرض شخص خود شاعر و یا بفرمان ممدوح در ذم دیگران و یا برای فرح خاطر امراء و ممدوحین بوده و هیچگاه جنبه بیان حقایق بصورت طنز و شوخی و یا آشکار کردن مفاسد اجتماعی نداشته «البته در حدیقه سنایی گاهی هزلیات انتقادی بچشم می‌خورد» (۱) حال آنکه کار عبید نه جنبه کینه‌کشی داشته و نه خوش آمد دیگران بلکه او می‌خواسته پرده‌ریا و سالوس مردم تبه‌کار را که بعنوانین مختلف باعث فساد اخلاق جامعه می‌شدند بر گیرد و همچنان عریان و پوست‌کنده حقایق را نمایان سازد.

سلاطین مغول ایران یا ایلخان

وضع حکومت؛ حمله قوم صحرائشین مغول و قتل عام
 هایی را که بعد از حمله عرب در زمان خلفای اموی بدست امرایی
 از قبیل مهلب و قتیبة بن مسلم باهلی و در زمان عباسیان بدست خلفای
 عباسی و پس از تشکیل حکومت های غیر عربی در ایران بدست
 سلاطین باصطلاح غازی انجام میشد تکمیل کرد، چنگیز و پسرانش
 شهرهای آباد ایران را یکی پس از دیگری با خاک یکسان کردند
 و مردم آنها را از دم تیغ گذراندند و با درهم شکستن قدرت سلطان
 محمد خوارزمشاه و تسخیر سراسر ایران بساط حکومتی در حدود
 يك قرن و نیم در این کشور برای خود گسترده کردند. مفاسدی را که
 دسیسه بازیهای دربارهای این سلاطین بوجود آورد کمتر از ویرانی
 کشتار حمله پدرانشان نبود گرچه بعد از ابوسعید چند تن از
 اعقاب ایلخانان مغول حکومتهایی داشتند ولی از نظر طول زمان

واهمیت ، قابل ذکر نیستند . اینک بذکر چندتن از ایلخانان مغول که بدنبال بدبختی و سیه روزی‌یی که حمله مغول برای مردم ستم‌دیده این آب و خاک بارمغان آورد و در ایجاد وضع آشفته اوایل قرن هفتم و هشتم مؤثر بوده اند می‌پردازیم . از طرفی چون عبید قسمت عمده عمر خود را در شیراز گذارنده و فارس هم با ابتدای حکومت ایلخانان و انقراض اتابکان سلغری تحت سلطه اهرای فرستاده دربار ایلخان در آمد و ناچار چگونگی اخلاق و روحیه ایلخانان در انتخاب حکمران فارس و رفتار حکومت فارس به پیروی از طرز فکر ایلخانان در چگونگی اوضاع فارس و شیراز مؤثر است ، بذکر مختصری از تاریخ ایلخانان تا ابوسعید محتاجیم تا بهتر بتوانیم اوضاع زمان عبید را بررسی نمائیم . خانان مغول که تاپیش از مرگ هلاکو خان در ایران حکومت میکردند تابع دربار قراقروم خان ، بزرگ مغولستان بودند ولی پس از مرگ هلاکو رابطه سلاطین مغول ایران با دربار مغولستان قطع شد و در واقع بصورت يك طبقه از پادشاهان این مملکت درآمدند این سلسله را که از سال ۶۶۳ تا سال وفات سلطان ابوسعید ۷۳۶ هجری بمعنی واقعی و با استقلال در ایران حکومت کردند ؛ ایلخانان میگویند . در زمان این ایلخانان بود که ایرانیان حکومت مغول را در چنگ داشتند و گاه از ایلخان جزیک نام ساده‌ورسمی

در حکومت بچشم نمی خورد، اینجاست که توحش و آدم کشی خانان مغول بصورت دسیسه بازیهای خانه برانداز و وزراء و پیشکاران ایرانی آنها درمی آید و سرنوشت مردم زجر کشیده از چنگال چنگیز، گرفتار مفاسدی که در نتیجه روی کار آمدن وزرای یهودی و پیشکاران عیسوی در میان مردم رواج مییافت گردید و چنانکه خواهیم دید باروی کار آمدن خان یاوزیری قدرت از دست جمعی بدست گروهی منتقل میشد و زور مندان گذشته مقهور و منکوب و قتل عام میشدند، در زمان آباغاخان (۶۳۶ - ۶۸۰) عیسویان قدرت یافتند تاجایی که ایلخان تصمیم داشت با پاپهای اروپایی برای درهم کوبیدن مسلمین قرار داد منعقد کند، بعد از ایلخان مردی مقتدر تر از شمس الدین محمد جوینی در دستگاه آباغا وجود نداشت و او با آنکه طرفدار شعرا و دانشمندان بود باز از جمع آوری ثروت خودداری نمیکرد مؤلف تاریخ گزیده عایدی املاک او را تاروی ده هزار دینار نوشته است و این نماینده سوءاستفاده هایی است که از آشفته گی اوضاع میشده و فشاریست که بردوش مردم مالیات بده وارد بوده. قدرت عیسویان دیری نمیپاید و باروی کار آمدن سلطان احمد تغودار (۶۸۱ - ۶۸۳) و مسلمان شدن او مسلمانان قدرت از دست رفته را باز می یابند این انتقال قدرت میان ادیان و مذاهب مختلف هر یک بنوبه خود پیریشانی اوضاع کمک میکرد پس از

تگودار ارغون بمقام ایلخانی رسید (۶۸۳ - ۶۹۰) او در بدو کار خاندان جوینی را قتل عام کرد و در زمان اوقدرت حکومت با صدارت سعدالدوله یهودی بدست قوم یهود افتاد بحدیکه اکثر مصادر امور یهودیان بودند سعدالدوله پارا از این هم فراتر گذاشت و مصمم شد بدست ارغون کعبه را خراب کند و مسلمین را قتل عام ولی مرگ ارغون آرزوی او را در نطفه خفه کرد و او بدست مسلمانان قطعه قطعه شد و مدتی یهودیان مورد تجارز و قتل و غارت واقع شدند و از وقایعی که پس از مرگ ارغون به پریشانی وضع حکومت و حال مردم کمک فراوان کرد انتشار چا و بود بدست صدر جهان زنجان وزیر گیخاتو خان برای رفع مضیقۀ مالی دولت بنام چا و مبارک. بازرگانان و کسبه ازدادن جنس در مقابل چا و خود داری کردند و عده‌یی دکانها را بستند مردم چیزی نمی یافتند بخورند او باش هم بجان مردم افتادند اموال و خوراکی آنان را به تاراج میبردند و در برابر اعتراض صاحبان آن بآنان چا و میدادند. کار بجایی رسید که بیم انقلاب و شورش میرفت ایلخان ناچار چا و را از رواج انداخت ولی خسارتی که از این راه بمردم رسید جبران پذیر نبود. ایلخان بزرگ بعد از گیخاتو، باید و غازان خان است او دین اسلام را دین رسمی حکومت اعلام کرد و بساختن مساجد و خانقاهها پرداخت و برای آنها موقوفاتی تعیین کرد، بعد از حمله مغول غازان اولین

ایلخانی است که موفق شد عملاً دین اسلام را دین رسمی اعلام کند و از بت پرستی مغولان جلوگیری بعمل آورد و در مقابل یاسای چنگیزی یاسای غازانی بوجود آورد که در نتیجه آن مردم از بسیاری از خشونت های یاسای چنگیزی راحت شوند. دوران حکومت غازان تاحدی در رفع ظلم و تعدیاتیکه سابق نسبت به مردم میشد مؤثر بود ولی بامر گ غازان و انتقال سلطنت از او بسططان محمد خدا بنده باز آشفتگی بحال اول باز گشت (۱) - ملایمت و عدم لیاقت خدا بنده اصلاحات غازان را تاحدی از میان برد چون حکومت خدا بنده و ابوسعید در نیمه اول قرن هشتم اتفاق افتاده و قسمتی از زندگی عبید نیز در این دوران بوده و چگونگی حکومت این دو سلطان اثر مستقیم در پیدایش وضع پریشان دوره یی که عبید با تنقید وضع اجتماعی آن پرداخته داشته است حکومت این دو خان را مستقل ولی مختصر بیان میکنیم :

سلطان محمد خدا بنده

(۷۰۳ - ۷۱۶)

محمد خدا بنده پس از دفع مدعیان سلطنت با آنکه مادرش

۱- تاریخ مبارک غازانی رشیدالدین فضل اله و تاریخ ایران سرپرسی
سایکس انگلیسی .

عیسوی بود پس از مرگ مادر؛ زنی مسلمان گرفت و بتشویق او اسلام آورد و چون این امر در زمان حکومت او در خراسان بود بر اثر نفوذ علمای حنفی در خراسان این مذهب را پذیرفت، سلطان با آنکه مردی متعصب نبود ولی فقهای حنفی بقدرت او مشاجرات مذهبی را تشدید کردند سلطان بتشویق رشیدالدین فضل، نظام الدین عبدالملک، راغیه‌ی شافعی را قاضی القضاة کل ایران کرد و این انتخاب بر شدت تعصبات مذهبی افزود بحدی که پسر صدر جهان بخارایی حنفی در اردوی سلطان با قاضی القضاة بمنظاره و مباحثه پرداخت و بقدری این دو، نسبت بهم و مذهب هم و دین اسلام اهانت روا داشتند که نزدیک بود سلطان محمد از اسلام برگردد ولی یکی از امرای او بنام طرمطار او را به مذهب تشیع خواند گرچه ابتدا خشمگین شد ولی این مذهب را پذیرفت و فرامینی برای اجرای مراسم این مذهب بحکم فرستاد از جمله فرمان او بشیراز و اصفهان و بغداد رسید ولی مردم آن را نپذیرفتند و دامنه اختلافات مذهبی وسعت یافت خدا بنده نام خلقای ثلاثه را در ۷۰۹ ازسکه و از خطبه بیانداخت و دستور داد علمای شیعه را گرد آوردند و مدارس سی براساس این مذهب تشکیل دادند چون در بغداد و اصفهان و شیراز با فرمان سلطان مخالفت شد سران مذهب تسنن دستگیر و بحکم سلطان پیش سگان انداخته شدند ولی سگان از خوردن قاضی

مجدالدین قاضی شیراز خود داری کردند و این باعث خوف و تعجب سلطان شد و دوباره نسبت به تسنن تغیر عقیده داد با این وضع پیداست که مشاجرات و مبارزات مذهبی در این دوره شدت داشته است .

ابو سعید بهادر خان

(۷۱۶ تا ۷۳۶)

۱۲ ساله بود که بسطنت رسید؛ قدرت حکومت در دست امیر چوپان قرار گرفت، از طرفی از طفولیت اتابکی او را امیر سوبخ بعهدہ داشت . در زمان سلطنت هم میتوانست رقیبی برای امیر چوپان باشد امیرالامرای که عمده قدرت حکومتی بود در دست امیر چوپان ماند و وزارت رارشیدالدین فضل الله و خواجه علیشاه بعهدہ گرفتند ولی این دور قیوب وزارتت باعث مختل ماندن کارهای حکومت شدند هیچکس نمیدانست که بفرمان کدامیک رفتار کند که مورد غضب دیگری واقع نشود بالاخره دسیسه های علیشاه باعث شد که رشیدالدین در ۷۱۸ بقتل برسد و خواجه علیشاه بشکرانہ مرگ رقیب هدیه ها داد و در همان سال دو حلقه طالابوزن ۳۰۰۰ مثقال بحر م کعبه فرستاد امیر چوپان هم در اوج قدرت خود بود که شاه جوان عاشق دختر او بغداد خاتون شد در حالیکه او زوجه امیر شیخ حسن ایلکانی بود

امیرچوپان چون بهوس ابوسعید پاسخ رد داد باخانواده خود قتل عام شد. ابوسعید درعشق بغداد خاتون ازپرداختن بامورمملکتی بازمانده بودواز خانه بیرون نمی آمد بغزل سرایی و گریه وزاری مشغول بود و کار بجایی رسید که عده یی ازحکام ازفرمان اوسرپیچی کردند ازجمله آنکه حکومت فارس را بمسافر ابقاق سپرد. ولی شرف الدین محمود شاه اینجو حا کم وقت از فرمان او سرپیچید و حا کم جدید را تاقصر سلطنتی تعقیب کرد و چون حا کم بقصر سلطان پناه برد اینجو بطرف چادرهای اردوی سلطنتی تیراندازی کرد و از شاه میخواست که مسافرا بآنان وا گذارد، این امر نشان میدهد که حکام محلی تاچه حد قدرت نفوذ داشته اند و تاچه اندازه دست آنان درانجام هر کاری باز بوده و کسی رایارای انتقاد و اعتراض نبوده است.

ایلخانان بعد از ابوسعید

(۷۳۶ - ۷۵۶)

بامرگ ابوسعید مقام ایلخانی میان يك عده از شاهزادگان مغول که هم بواسطه عدم لیاقت و هم بعلت نزاع بایکدیگر انقراض حکومت مغولان را فراهم میکردند تقسیم شد و حکومت مقتدر مرکزی بقسمت های مختلف تقسیم گردید و در هر گوشه یی شاهزاده یی

ادعای ایلخانی میکرد چند نفر هم بنام ایلخان حکومت کردند ولی حکومت آنان بسیار کوتاه بود از جمله اریاگون بود که چون بغداد خاتون زوجه ابوسعید مخالف او بود دستور داد او را در حمام بقتل رسانیدند و خود نیز مدتی بعد بدست امیر علی پادشاه و موسی خان نوه بایدوازین رفت. مدتی موسی خان و پس از او محمد خان حکومت کردند تنها کسیکه مدتی حکومت او طول کشید طغایمور بود که در حدود ۱۷ سال سلطنت کرد ولی دوران حکومت او هم بجنگ و خونریزی بین امراء و شاهزادگان سپری شد، طغایمور بدست امیر شیخ حسن ایلکانی فراری شد و بخراسان گریخت ولی تلاشهای بعدی او بکمک بعضی از خاندانهای ایرانی برای تسلط بر تمام ولایات بی نتیجه ماند و حکومت اولاد چنگیز رو بانقض میرفت.

خلاصه آنکه دوره حکومت ایلخانان بی شباهت بمرداب عفنی که بعد از سیل بجای میماند نبود آنچه را که در سیل حمله مغول در این مسیل نبود از نیستی رهایی یافته بود در این مرداب از بین رفت و وضعی در ایران پیش آورد که تاریخ چند هزار ساله ایران هیچگاه مانندی برای قرن هشتم سراغ ندارد، شرح مفاسدی که حکومت فاسد ایلخانان و امرای آنان در طول هشتاد سال در ایران بوجود آورد در همین رساله تحت عنوان وضع اجتماعی منعکس

خواهد شد .



امرای ولایات یا مقاطعه کاران حکومت

دردوره حکومت مغولان و پس از هلاکو دردوره ایلخانان سلطان، امارت ایالات تابعه را گاهی بشاهزادگان مغول و گاه بدیگران واگذار میکرد و در واقع مالیات و خراجات آن ایالات را بمقاطعه میداد امیر یا شاهزاده پس از معامله با حکومت مرکزی کسانی را از جانب خود والی شهرستانهای ایالت مورد معامله میکرد و با سودی کلان معامله دست دومی انجام میگرفت سپس حاکمی با این وضع بر مردم آن شهر چون بلای آسمانی وارد میشد و از هیچگونه تعدی و تجاوز برای گرفتن باج و مالیات خودداری نمیکرد ، چنانکه در اوضاع فارس بیان خواهد شد گاه مردم از بیم مأمورین مالیات سر به بیابان میگذارند مأمورین هم خانههای آنان را غارت میکردند .

اکثر در تاریخ مغول بچشم میخورد که مأمورین وصول در نتیجه اجحاف بمردم بدست آنان کشته میشدند و بعد خان یا سلطان ، مردم آنجا را بنام تمرد قتل عام میکرد ، ابلاغ امارت امراء هم چون پایه‌ی نداشت و بامر گ خان یا قتل وزیر یا دیسیه

امیری دیگر لغو میشد هر امیر سعی میکرد حد اکثر استفاده را از موقعیت خود در حکومت بکند . اغلب اوقات هم در هنگام تعویض حاکمی چون بین حاکم قبل و فرمانده جدید منازعاتی پیش میآمد امیرمنهزم و سپاهیان و طرفدارانش هر چه سر راه خود میدیدند غارت میکردند .

اوضاع فارس و شیراز

(در دوره ایلخانان)

در هنگام حمله چنگیز بایران حکومت فارس در دست انابکان سلغری بود و این دسته بادادن هدایا و تحف چنگیز را از حمله بفارس منصرف کردند . اوضاع فارس در زمان حکومت سلغریان قرین آرامش بود ولی از سال ۶۶۳ حکومت بدست ابش خاتون دختر سعد بن ابیبکر افتاد در این موقع یکی از سادات شیراز بنام سید شرف الدین ابراهیم ادعای مهدویت کرد عده‌یی باو گرویدند و بقصد تسخیر شیراز براه افتاد هلا کوخان خشمگین شد و عده‌یی را بدفع او فرستاد ولی قبل از رسیدن مغولان فتنه او برطرف شد کمی بعد از این مدت در زمان ابابا، انکیانو بحکومت فارس منصوب شد و این اولین دخالت مستقیم مغولان است در فارس بعد از حمله چنگیز در سال ۶۲۰ یکی از سرداران مشهور بنام

سوعنجا ق حاکم فارس شد او فارس را بمقاطعه بین عمال خود تقسیم کرد این مقاطعه کاران ظلم و تجاوز را از حد گذرانیدند در نتیجه این ولایات آباد رو بخرابی گذاشت و آنچه را که ازینان باقی مانده بود طایفه نکودری سیستان غارت کردند .

در زمان ارغون سپه‌امدادالدین نامی برای دومین بار بحکومت شیراز منصوب شد در این زمان مردم فارس که دچار قحطی و بیماری شده بودند و مالیات دادن برای آنان امکان نداشت تحت شکنجه و آزار قرار گرفتند مقارن همین ایام سعدالدوله چند نفر یهودی را روانه فارس کرد بنا بآنچه در تاریخ مغول اقبال مذکور است « ایشان فارس را در آتش بیداد سوختند و غالب متنفذین و امراء را کشتند در سال ۶۹۸ سراسر فارس در نتیجه خشکسالی بقحط و غلا و مرض و با دچار شد بطوریکه تنها در شیراز پنجاه هزار نفر مردند و سال بعد که قحطی بر طرف شد مأمورین وصول بقایای مالیات بقول مؤلف تاریخ مغول « نیمه زندگان آن سرزمین را زیر شکنجه و عذاب گرفتند اجمالا رمق مردم ستم‌دیده فارس را کشیدند و این اقلیم بر اثر قحط و ناخوشی و ظلم و ستم دیوانیان رو بخرابی رفت .

در دوران حکومت ابوسعید شاهزاده خانم کرد و جین دختر آتش خاتون بحکومت فارس منصوب شد در عهد حکومت او امیر

چوپان یکی از یاران خود را بنام شرفالدین محمود وزارت فارس داد او تمام ایالات جنوبی ایران را تحت نفوذ خود در آورد و از این راه مال بسیاری بدست آورد و بعد از کردوجین مستقلاً بر این نواحی حکومت یافت و بالاخره پس از گشته شدن محمود بدست اریا گاون و چند مرتبه دست بدست شدن حکومت فارس ابواسحق اینجو در ۷۴۳ هجری حاکم مطلق فارس شد و خود را شاه ابواسحق خواند و خطبه و سکه را بنام خود کرد .



دوره هرج و مرجی که بعد از مرگ ابوسعید باطغیان شاهزادگان مدعی سلطنت و سرداران، بوجود آمد بمراتب بدتر از عهد حکومت ایلخانان بود هر يك از سرداران در نقطه‌یی به خودمختاری پرداختند در این مورد مطلبی را که در تاریخ عصر حافظ آقای دکتر غنی جلد اول صفحه ۳۱ مذکور است نقل میکنیم :

« بطوریکه اشاره شد در ۷۳۶ امرای دوره ابوسعید هر يك در گوشه‌یی سر بمملکت گیری برداشته و بیهای جان و مال مردم در پی سلطنتی میکوشیدند نتیجه این بوالهوسی عده‌یی سردار خود خواه برای مردم بیچاره این سرزمین چیزی جز بدبختی و فلاکت و فقر و فساد اخلاق اجتماعی نبود » بدین طریق آذربایجان و

ار آن تحت امر ساتی بیک و امیر شیخ حسن کوچک درآمد ولی سایر قسمت‌های ایران هر قسمتی دردست طایفه‌یی دستخوش حوادث و انقلابات بود و قحط و غلا و فقر و بینوایی و امراض گوناگون و کشتار امرای فاسد خونخوار دست بدست یکدیگر داده مردم زجر کشیده ایران را دسته دسته از میان میبرد و آنچه را که باقی میماندند به پست‌ترین مراحل اخلاقی که نتیجه طبیعی آن اوضاع و احوال بود میکشاند بطوریکه ستم‌دیدگان بینوا ایام ایلخانان مغول را بخیر یاد میکردند و بفرمانفرمایان آن عهد رحمت میفرستادند (۱).

از جمله سلطانیه و عراق عجم دردست امیر حسین شیخ حسین ایلکانی و فارس مطیع خاندان اینجو بود. یزد و اطراف، تابع امیر مبارزالدین محمد مظفری «نقل از صفحه ۳۶ - ۳۷ تاریخ عصر حافظ دکتر غنی».

۱- یکی از بهترین مآخذی که وصف منتهای فساد اخلاق و وضع حکومت و اوضاع اجتماعی آن دوره را می‌رساند، مجموعه رسایل عبید زاکانی است «نقل از حاشیه ص ۳۷ تاریخ عصر حافظ دکتر غنی».

ملوك الطوائف فارس

(خاندان اینجو)

چنانکه در صفحات قبل ذکر شد در دوره حکومت شاهزاده خانم کردوجین، امیرچوپان شرفالدین محمود را بوزارت فارس و کرمان ویزدو کیش و بحرین فرستاد. شرفالدین محمود سرسلسله خاندان اینجو خود را بخواجه عبدالله انصاری صوفی معروف، منسوب میدارد. پس از کشته شدن او حکومت فارس بین پسران او مسعود و سلطان شاه و اسحق تقسیم شد. سلطان شاه بدست اهیر پیر کشته شد و مسعود بدست یاغی باستی بقتل رسید و از سال ۷۴۳ فارس و کرمان و اصفهان تحت حکومت مستقیم ابواسحق اینجو قرار گرفت و حکومت مغولان در این سرزمین برچیده شد و تاحمله تیمور فارس بدست خاندان اینجو و پس از آن آل مظفر اداره میشد.

ابواسحق اینجو

ابواسحق اینجو پسر شرفالدین محمود اولین کسی است که بعد از انقراض حکومت اتابکان فارس و حکومت مغول در این سرزمین مستقلاً خود را شاه خواند. ابواسحق از آغاز سلطنت

تا سال ۷۵۸ هجری که کشته شد همیشه گرفتار رقیبی سرسخت چون مبارزالدین محمد مظفری بود مبارزالدین در عهد ابواسحق حکومت کرمان داشت شیخ ابواسحق ممدوح خواجسه حافظ و عبیدالله زاکانی است و پس از مرگ او و روی کار آمدن امیر محمد این دو شاعر در اشعار خود افسوس زمان او را میخورند. شیخ ابواسحق مردی عیاش بود، او تصمیم داشت کاخی نظیر ایوان مدائن بنا کند و اکثر مالیاتهای گزافی که از مردم میگرفت صرف اینکار میکرد، دولتشاه سمرقندی در صفحه ۲۲۸ - ۳۲۷ تذکره خود درباره او گوید:

« شاه ابواسحق پادشاه نیکو اخلاق و پاکیزه سرشت بوده است اما همواره بعیش و لهو و طرب مشغول بودی و به عظمت امور پادشاهی نپرداختی محمد مظفر براو خروج کرد و او و خانواده او را مستاصل ساخت

بسی شاه غازی بیازی نشست که دولت بیازی برفتش زدست رعایای فارس را بدور دولت او وقت خوش بوده و بعد از شاه ابواسحق مردم فارس بد حال شدند و تأسف روزگار او میخوردند آقای دکتر غنی ذیل صفحه ۴۳۱ و ۴۳۲ تاریخ عصر حافظ چنین مینویسد « با این حال شیخ ابواسحق مردی سخت کش و مغرور و ستم پیشه و عیاش بود حتی در مقابل خطر دشمن نیز دست

از عیش و نوش بر نمیداشت چنانکه در موقع محاصره شیراز توسط امیر مبارز، غالب اوقات را در خواب مستی سر میکرد با تمام احوال فارس در ایام حکومت او آباد و از جهت نعمت و ثروت با عصر اتابکان سلغری دم برابری میزد...

خاندان مظفری

(مبارزالدین محمد)

جداعلای مبارزالدین محمد غیاثالدین حاجی خراسانی است که در تشنگان خواف و بقولی درسجاوند خواف متولد شده بود و در حمله مغول به یزد رفت سه پسر داشت بنام ابوبکر و محمد و منصور که از سومی سه پسر که یکی از آنها مظفر بود بوجود آمد پس از انقراض اتابکان یزد امیر مظفر مورد توجه ارغون واقع شد در حالیکه حاکم میبد یزد بود. امیر مظفر بعد از ارغون هم مورد توجه ایلخانان بود و قدرت و نفوذ زیادی در یزد بهم رسانیده بود.

امیر مبارزالدین محمد بن مظفر

بعد از امیر مظفر میبایست پسر سیزده ساله او مبارزالدین محمد جانشین پدر شود ولی مردم برشیدالدین فضل اله وزیر، پناه

بردند و املاک غصب شده خود را مطالبه کردند و اظهار تنفر از حکومت خاندان مظفری نمودند. امیر مبارز که طفل بود با خواهرش برای رفع مزاحمت مردم باردوی سلطان خدا بنده رفت در راه براهزنان نکودری برخوردند و خواهر محمد و جمعی از زنان دزدان را متفرق کردند و سرهای کشته شدگان آنها را با خود باردوی سلطان بردند این عمل باعث شد که سلطان آنها را نوازش کند و شغل پدر را بمحمد واگذارد محمد بعدها حاکم مستقل یزد شد بارشادتهایی که در حضور ابوسعید کرد بیشتر توجه ایلخان را بخود جلب کرد.

بعد از ابوسعید هنگامیکه امیر پیر حسین بفارس حمله کرد از مبارزالدین کمک گرفت و پس از فتح شیراز مبارزالدین از طرف امیر پیر حکومت کرمان یافت. در دوران حکومت مبارزالدین بر کرمان و یزد ابواسحق که پس از تسلط بر فارس میخواست سایر مناطق جنوبی را بتصرف درآورد چند بار بکرمان و یزد حمله کرد و اکثر بین آنان معاهداتی بسته میشد ولی باز ابواسحق از هر فرصتی برای از بین بردن رقیب مقتدر خودداری نمیکرد. این عهدشکنیها مبارزالدین محمد را متغیر ساخت و در ۷۵۴ هجری بقصد تسخیر شیراز حرکت کرد.

ابواسحق قاضی عضدالدین ایجی را مأمور عقد معاهده صلح

کرد ولی خان مظفری گفت ابواسحق هفت بار نقض عهد کرده است و باتمام احترامی که برای قاضی معمول داشت از حمله منصرف نشد و پس از شش ماه محاصره، شیراز را تصرف کرد. ابواسحق با صفهان گریخت و بعدها آنجا را هم از دست داد و بدست مبارز کشته شد. از این پس امیر مبارز حاکم فارس شد. سپس تصمیم گرفت آذربایجان را هم بگیرد در جنگی که با همراهی دو پسر خود شاه شجاع و شاه محمود بالشگریان تبریز کرد آنها را شکست داد، اما شاه محمود شکست خورد. امیر مبارز نسبت به دو پسر خود تحقیر و اهانت بسیار روا میداشت ناچار این دو پسر پدر را دستگیر کردند و در پانزده رمضان ۷۵۹ او را گرفته در نوزده همان ماه چشمانش را کور کردند.

امیر مبارز مردی سفاک و خونریز و درشت خو بود بعد از استقرار در فارس بیعت با ابو بکر المعتضد بالله را که در مصر خود را جانشین خلفای عباسی میدانست پذیرفت و در خطبه و سکه نام او را ذکر و حک کرد و علماء را بپذیرفتن و متابعت خود در این کار واداشت از این پس تلاوت قرآن را پیشه ساخت و در میخانهها را بست و در اجرای احکام دین و مذهب سختگیریها میکرد شعرا او را بطعن محتسب مینامیدند. در حبیب السیر جزء دوم از جلد ۳ صفحه ۲۷۵ در وصف او چنین آمده :

« - در تقویت ارکان شریعت کوشید و برفع رسوم بدعت و ذلالت فرمان داد و بی شائبه تکلف و سخنوری، امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر بمعروف و نهی از منکر بنیان ظرفای شیراز ملقب به محاسب شد. »

اما بغایت سفاقت و درشتگویی و قساوت قلب و غلت رحم اتصاف داشت و بر سفک دماء و ریختن خون رعایا حریص و شعوف بود هیچ مجرمی را لحظه‌یی زنده نمیگذاشت. از مولانا لطف‌الله ولد مولانا صدرالدین عراقی که از جمله مخصوصان امیر مبارز بود منقول است که گفت من مشاهده نمودم در وقتی جناب مبارزی قرآن میخواند جمعی از عاصیان را بدر خرگاه آن شاه عالیجاه آوردند و او ترك کلام حضرت عزت کرد و برجست و بدست خود آن جماعت بکشت.

« ... از عمادالدین سلطان احمد ولد امیر مبارزالدین محمد روایت است که گفت آقایم شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته‌اید؟ گفت نی و لیکن ظن من آنست که عدد مردمی که به تیغ من بقتل رسیده‌اند بهشت‌دمیرسد»
 باین اخلاق و روش او، مردمی که در دوره ابواسحق تاحدی از

قید تعصبات خشك آسوده بودند برنج و عذاب افتادند و این نیز مزید بر سایر بدبختیها بود که مردم این سامان را فرا گرفته بود. در این دوره است که حافظ گوید :

« بود آیا که در میکرده‌ها بگشایند » و بسته شدن دکان تزویر و ریا را آرزو میکند و مسلم این رنجش آزاده یسی چون حافظ، محیطی را نشان میدهد که دانشمند و نکته سنجی بزرگ چون عبید را متوجه خود میتواند بکند .

شاه شجاع

۷۶۰ - ۷۸۶

قسمت آخر عمر عبید در شیراز مصادف با حکومت این پادشاه بود گرچه باسلطنت شاه شجاع ، سختگیریه ای دوره امیر مبارز تخفیف یافت ولی نباید گفت « می دلیر بنوش » حافظ توانست دکان تزویر را ببندد چون با ارادتی که شاه شجاع بفقه و بزرگان مذهب و تصوف اظهار میداشت هنوز تعصبات خشك مذهبی و آزار و اذیت پیروان مذاهب بیکدیگر وجود داشت شاه شجاع از ارادتمندان عمادالدین فقیه زاهد بزرگ زمان خود بود . دیگر اینکه اختلافات شاه شجاع با برادرش شاه محمود حاکم اصفهان و شکست شاه شجاع سلسله جنگهایی بوجود آورد که منجر بفرار

شاه شد شجاع پس از فتح شیراز و راندن برادر در تشویق علمای مذهب و فقها کوشید و در نیرو بخشیدن باصول مذهب تسنن کوشش فراوان کرد و آثار و ابنیه مذهبی بنا کرد و باخلیفه القاهر بالله عباسی مقیم مصر بیعت کرد و بساط زمان پدرش دوباره گسترده شد . این پادشاه یکی از ممدوحین عبید است .

فقها و متشرعه

پس از رحلت رسول اکرم (ص) اولین ندای تفرقه بین مسلمین در سقیفه بنی ساعده بلند شد و ابتدا سهدستگی بین مهاجرین و انصار و پیروان علی «ع» ایجاد شد همین اختلاف ابتدایی سیاسی که بر سر جانشین رسول (ص) پیدا شد منشاء اختلاف مذهبی بعدی شد که در نتیجه آن فرق مختلف سیاسی و مذهبی بوجود آمد که قرن‌ها مسلمانان را بخود مشغول داشت و دارد . پس از نشر دین اسلام در کشورهای مختلف واصطكاك آن بامذاهب مختلف بین مردم " کشورهایی که بدست اعراب مسلمان فتح شده بود آراء و عقاید مختلفی در اصول و فروع دین پیدا شد و فرقه‌های مختلفی پیدا شدند که ابتدا اختلافات آنان سیاسی بود و بتدریج این اختلاف باعث اختلاف در عقاید و آراء دو طرف نسبت باحکام دین میشد . در تاریخ مذاهب ، تعداد این دسته‌ها و عقاید آنان مذکور است

در زمان خلفای عباسی این اختلافات شدت یافت ، خلفا نیز بنا بمصلحت سیاسی خود گاهی بایکـی از فرق هماهنگ شده و دسته‌های دیگر را مورد آزار و اذیت قرار میدادند . ابتدا چهار فرقه مختلف شافعی ، حنفی ، مالکی ، حنبلی پیروان اهل سنت و جماعت به پیروی از احکام سنی براخبار واحادیث پیغمبر واصحاب و تابعین در مقابل معتزله که در دین معتقد بتأویل و تفسیر مبنی بر تعقل وتفکر بود قرار داشتند . مدتی چهار دسته در جبهه واحدی علیه عقلیون مبارزه و مشاجره داشتند . کم کم دامنه اختلاف در میان چهار دسته بخصوص شافعی و حنفی ظهور کرد . این اختلاف تا قرن دهم هجری یعنی تا حکومت صفویه در داخل ایران باقی بود .

اختلافات مذهبی باعث شد که بجای آنکه در مدارس و مساجد طلاب بتحصیل علوم وفنون مختلف عصر پردازند سرگرم فرا گرفتن فن جدل و خطابه وعلم کلام برای رد کردن نظریات و عقاید پیروان مذهب دیگر شوند . فقهای این مذاهب از تمام نفوذ خود برای درهم کوبیدن قدرت پیروان مذاهب دیگر استفاده میکردند و در این راه حتی از قتل عام و سوختن و غارت افراد و خانه مخالفین خود از این اختلافات استفاده میکردند وبطریق مختلف آنرا توسعه میدادند .

فقها و بزرگان هر دسته میکوشیدند که در تأسیس حکومتها یا باسلطنت رسیدن شاهزاده بی دخالت کنند تا بدینوسیله بتوانند از قدرت حکومتها هم بنفع دسته خود استفاده کنند. در دوره حکومت محمود اختلافات بیشتر بین اهل تسنن و شیعیان بود. در دوره سلاجقه شافعی و حنفی ها بجان هم افتادند و این موضوع در تأسیس نظامیه ها تأثیر بسزاداشت و در واقع تأسیس نظامیه ها بخاطر همین موضوع بود تا جایی که در این دوره خواجه نظام الملک وزیر ملک شاه نمیتواند اختلاف مذهب خود و شاه را پنهان کند. البته در تمام این احوالات مبارزه منشرعه و فقها را بطور کلی با فلاسفه نباید از نظر دور داشت و لسی چون زیاد بکار این رساله ارتباطی ندارد از بحث در آن خودداری میشود بحث در فرق و مذاهب و مبارزات آنها بایکدیگر در این دوره از طاقت ده ها کتاب هم خارج است. اختلاف شافعی و حنفی و شیعه در تمام این دوره ادامه دارد، در دوره ی خوارزمشاهیان نیز این وضع ادامه پیدا کرد. علمای هر دسته هر روز مردم ساده لوح را بجان یکدیگر می انداختند و بنام دین و مذهب جنایات و قتل و عام ها میکردند. چه کتابخانه های با ارزش که در این اختلافات طعمه غارت و آتش شد. تا آنکه حمله مغول و قتل عام چنگیزیان تا حدی باینکار خاتمه داد. حکام مغول که اغلب بت پرست یا بودایی یا مسیحی بودند تعصبی

نسبت به هیچیک از مذاهب نشان نمیدادند .

با این ترتیب قدرت حکومت که تا کنون یا بنفع شافعی و گاهی حنفی بود از بین رفت ولی این مشاجرات و مباحثات همچنان باقی بود تا دوره های ایلخانان . با اسلام آوردن احمد تگودار که اولین ایلخان مسلمان بود باز توجه علمای دین و متشرعه متوجه دستگاه حکومتی شد . هر يك ب فکر افتادند از این پایگاه بنفع خود استفاده کنند . در دوره حکومت سلطان محمد خدا بنده ابتدا حنفی ها قدرتی داشتند . دوره حکومت و ولیعهدی سلطان محمد در خراسان مرکز قدرت حنفیان بود و در نتیجه سلطان پیرو مذهب آنان شد .

در ابتدای سلطنت بتوصیه رشیدالدین فضل الله وزیر ، خواجه نظام الدین شافعی را قاضی القضاة تمام ایران کرد او از قدرت خود برای کوبیدن پیروان مذاهب غیر شافعی استفاده میکرد . این خود نماینده این است که بزرگان و علمای مذاهب از هر فرصتی برای پیشرفت عقیده خود استفاده میکردند . در همین هنگام پسر صدر جهان بخارایی حنفی برای مباحثه با نظام الدین باردوی سلطان آمد این دو بزرگ مذهب حنفی و شافعی بقدری نسبت بهم و مذهب هم و دین اسلام توهین روا داشتند که نزدیک بود شاه ترك دین اسلام کند ولی باراهنمایی یکی از ندما و علامه حلی

پیشوا و فقیه بزرگ شیعیان آن زمان مذهب تشیع را پذیرفت این نمونه بارز و تاریخی اختلافات بین دودسته از يك مذهب است دیگر حساب مذاهب غیر تسنن در مقابل اهل سنت آشکار است ، بعد از فقها و علمای دین دسته دیگری که در افروختن آتش اختلاف سهم بزرگ داشتند واعظان و اهل منبر بودند در آثار اکثر شرع‌رای این دوره اشعاری در تزویر و ریای این دسته بچشم میخورد .
از گلستان :

ترك دنیا بمردم آه‌وزند خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس هر چه گوید نگیرد اندر کس
حافظ گوید :

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند
عبید گوید « الواعظ آنکه بگوید و نکند » . این تعصبات خشك و جاهلانه و این ریاکاریها و تزویر بنام دین و مذهب در روح منتقد بزرگی چون عبید اثر عمیقی گذاشته و او را بر آن داشته که در لباس هجو و هزل آلود گیهای آنان را بمردم بنمایاند حتی قصیده موش و گربه به عقیده بعضی متأثر از ریاکاری یکی از همین فقهاست که در جای خود ذکر میشود عده‌یی هم از این علمای دین بنام حاکم شرع مسند قضاوت را اشغال میکردند و بدینوسیله

نیز بر قدرت خود می افزودند ، عبید در رساله تعریفات ، فصلی بنام این دسته و شخصیت آنان ترتیب داده است . این بود وضع فقیه و متشرع که داعیه اصلاح مردم داشتند .



تصوف و متصوفه

تصوف که در ابتدا عبارت از تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و درواقع مذهب اهل حال در برابر مشاجرات اهل قال بود ، مانند سایر مسالک و مذاهب که اکثر بمرور زمان اصالت و وارستگی اولیه خود را از دست میدادند سیر نزولی کرد . متصوفه که در ابتدا مردمی پاک و وارسته بودند ، دور از مبارزات و مشاجرات اهل ظاهر بی اعتنا باعمال خلاف آنان بهمه کس و همه چیز عشق میورزیدند و نسبت بهیچ دسته و فرقه‌یی دشمنی و تعصب نداشتند و درعین حال گذشت آنان نسبت به دشمنانشان قابل تعجب بود . اکثر آنان نیز گرفتار طعن و لعن فقها واقع و گاه بطرز فجیعی کشته میشدند .

اما کم کم تعصب و مشاجرات مذهبی و هم آهنگی در مبارزه با فلاسفه در میان این مردم پیدا شد و کسانی مانند سنایی و امام غزالی و شیخ احمد غزالی برادرش و خاقانی که خود را متمایل

به تصوف نشان میداد تعصبی خشک نسبت به فلسفه ابراز میداشتند و در اشعار و آثار خود از آنان بنام کافر و ملحد یاد میکردند . مخالفت محمد غزالی و برادرش احمد با آراء بوعلی و خیام معروف است ولی در عین حال اینان مردمی بزرگ طبع و دانشمند بودند چنانکه سنایی پشت پا بدستگاه بهرام شاه زد و با گفتن : «آزادگی را به بندگی نفروشم» بی نیازی خود را با آنچه دیگران مایه افتخار میدانستند اعلام میداشت .

محمد غزالی و برادرش از مردمان فاضل و دانشمند بودند ولی از اواخر قرن ششم بعد تصوف و صوفی گری بصورت دکانی برای کسب جاه و مقام و یا حداقل معیشت درآمد، البته این موضوع کلیت نداشت .

در قرن ششم و هفتم صوفیانی پا کدل مانند شیخ عطار و مولانا وجود داشتند که از افتخارات صوفیه اند . از وقتی که سلاطین و بزرگان یا از روی حقیقت و یا برای مصلحت توجه و تمایلی نسبت باین دسته ابراز داشتند خانقاهها رونق گرفت . اکثر موقوفات و مستمریهایی برای خانقاهها و اهل خانقاه تعیین میکردند و خانقاهها بصورت مدارس خواجه نظام الملک درآمد . از جمله اتابکان فارس نسبت باین مردم علاقه یی از خود نشان میدادند و خانقاهها و موقوفاتی برای این دسته معین کردند . غازان خان



ایلخان مغول خانقاه‌هایی در اطراف مقبره‌یی که قبل از مرگ برای خود ساخته بود بنا کرد و موقوفاتی هم برای آنها تعیین کرد در این دوره صوفیه قدرتی شمرده می‌شدند و رهبری و سرپرستی اینان یکی از مشاغل شده بود، مرشدی خانقاه‌ها بصورت يك مقام رسمی دولتی درآمد.

تصوف در این زمان تغییر شکل داده بصورت گدایی و هرزه گی و بی بند و باری جلوه گر بود. پیروان این مسلک هم مانند سایرین برای خود دکان باز کرده بودند و بگفته عبید: دیگر بجای آنکه صوفیان را اشعار عرفانی بوجد آورد چرس و بنگ این وظیفه را انجام میداد «البنگ آنچه صوفیان را در وجد آورد» نه تنها عبید بلکه صوفیانی بزرگ چون مولانا و حافظ این دسته از مردم را در اشعار خود از نظر ریاکاری و فساد با سایر ظاهر فریبان برابر گرفته‌اند. مولانا گوید:

«شیرپشمن از برای که کنند بومسیلم را لقب احمد کنند»

یا باز کر داستانی که مهمانی بر صوفیه وارد شد و آنان پنهانی الاغش را فروختند و غذا تهیه کرده خوردند و در هنگام سماع میخواندند «خر برفت و خر برفت و خر برفت» صوفیان این دوره را معرفی میکنند.

اشعار حافظ مدرك دیگری برای نمایاندن وضع صوفیان

در این دوره می باشد :

« صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد »

و با بقول سعدی در گلستان : « یکی را از مشایخ شام پرسیدند حقیقت تصوف چیست ؟ گفت : از این پیش طایفه بی درجهان پراکنده بودند بصورت و بمعنی جمع اکنون قومی هستند . بصورت جمع و بمعنی پراکنده » باب دوم ص ۵۱ . عبید گوید : صوفی را گفتند جبه خویشت را بفروش گفت اگر صیاد دام خود فروشد بچه چیز صید کند » با این مختصر معلوم میشود که انحطاط اخلاقی در این دوره بحدی است که مدعیان تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و بی نیازی از دنیا درست نقطه مقابل ادعای خود پیش میروند



اوضاع اجتماعی قرن هشتم هجری

پیش از آنکه بشرح زندگی مردم و خصوصیات اخلاقی آنان که زائیده و نتیجه حکومت های خانجانی، نفوذ مشرعه ریاکار و گدایان مسمی بصوفی بود بپردازیم از دیوان حافظ اشعاری بعنوان گواه ذکر میکنیم تا دانسته شود که بمردم فاضل و هرمند چه میگذاشته ، ریا و سالوس زهاد و کسانی را که با حربه تکفیر هر قدرتی را در مقابل کلاشی خود خرد میکردند حافظ در قالب غزلیات شرین

خود چنین بیان میکند :

مشگلی دارم ز دانشمندی مجلس باز پرس
تو به فرمایان چرا خود تو به کمتر میکنند
گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند



می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند ،
حافظ پریشانی اوضاع و عدم اعتماد بآن را که نتیجه حکومت
زور است ، هر روز پدر قصد جان فرزند و فرزند بهوای سلطنت میل
در چشم پدر میکشد تا چند روزی حکمرانی کند بدینگونه بیان
میکند :

مجو درستی عهد از جان سیست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
بنال بلبل بیدل که جای فریاد است
و آنجا که دانشمندان و هنرمندان را ارزشی نیست گوید :
آسمان کشتی ارباب هنر میشکند
تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم

این وضع را که برای مردی وارسته چون حافظ محصولی
جز درد ورنج ندارد و از طرفی از بیم تکفیر و کشته شدن نمیتواند
دم بر آورد در این اشعار جلوه گر ساخته .
من که از آتش دل چون خمی در جوشم
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم



من حاصل عمر خود ندارم جز غم در عشق ز نیکوید ندارم جز غم
یک همدم با وفا ندیدم جز درد یک مونس نامزد ندارم جز غم
حافظ بریا کارانی که جز خوردن خون مردم کاری ندارند
و خود راغازی و پشت و پناه دین می نامند طعنه زده و گوید : من خون
رز میخورم نه خون کس .

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم

باده از خون زران است نه از خون کسان



صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشیدجوی بو که بر آید
قرن هشتم هجری در ایران وارث تبه کاری و جنایات و مفاسدی
بود که پس از کشتار هولناک مغول باییدایش حکومت ایلخانان
آغاز شد گرچه قبل از این تاریخ مردم این آب و خاک بعد از حمله
عرب همیشه شاهد و ناظر کشتارهای دسته جمعی و قتل و غارت های

بیحساب بوده‌اند. دوران سیاه حکومت بنی‌امیه و سیاست اختلاف نژادی و رفتار غالب و مغلوب آنان و پس از حکومت مزور و ریاکار عباسیان و سپس ملوک الطوائف و فتودالیزم خانان ترك توأم با اختلافات مذهبی و مطامع حکام خونخوار، رمق این مردم بیچاره را گرفت. توسعه طلبی سلاطین با اصطلاح غازی باعث کشتارهای فجیع و محاصره های طولانی که اکثر اوقات بدتر از قتل عام های بعد از جنگ بود هیچگاه ثباتی در وضع عامه مردم باقی نمیگذارد.

حکومت مغول با حمله و حشیا نه طومار این دوران را در نوردید و خود فصل جدیدی را در تاریخ بدبختی مردم این سرزمین گشود که باید گفت این نیز نتیجه شیرین کاریهای حکام قبلی بود، با همه این احوال ما نزدیک ترین مدت را بقرن هشتم در نظر گرفتیم. وضع حکومت ایران از اواخر قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم در صفحات گذشته بیان شد. از دسیه بازیها و مفاسدی که در دستگاه حکومتی وجود داشت هر کس بنحوی استفاده میکرد. حکام دست نشانده ایلخانان که حوزه های حکومتی خود را بمقاطعه بر میداشتند با فرمان حکومت. چون صاعقه سوزانی خرمن هستی ولایت خود را میسوزانند. تمغاچیان یعنی مأموران وصول مالیات، گاه در سال بیش از ده بار بعنوانین مختلف از مردم باج و مالیات می‌خواستند و اغلب منازل آنان را بابت طلب غارت میکردند و خود آنان را

بمزدوری میگرفتند. اغلب اوقات مردم از ترس آنان کاروندگی را رها کرده سر به بیابان میگدardند و یادرن نتیجه امتیصال ازدهات رو شهر میآوردند و بگدایان شهر میافزودند. بغير این دسته ایلچیان خانهم هر گاه بشهری فرود میآمدند مردم ناچار بودند از آنان پذیرایی کنند و چه بسا که این مهمانان ناخوانده طمع درمال و ناموس میزبان میبستند. برای نمونه شاهدی از تاریخ حبیب السیر عیناً نقل میشود «نقل است که نوبتی، پیری صاحب ناموس بسر دیوان حا کمی رفته بزبان عجز و نیاز گفت ای امراء و وزراء من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من که زنان جمیله دارند بسر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مراد ختران نیز هستند و چند گاه باشد که جماعتی ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمدند و آن نسوان می بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه بوده و محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلماتان راهمین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال بر این منوال باشد **حلال زاده** بی در این مملکت کم پیدا شود آن پیر فقیر هر چند از این نوع سخنان بر زبان آورد هیچکس جوابش نداد» با تمام این احوال نمیه جانی هم که برای این بدبختان باقی میماند در جنگ و گریزهایی که حا کمی با حا کم دیگر میکرد از دست میرفت. در تاریخ مبارک غازانی مؤلف هنگامیکه میخواهد عدالت

غازان خان را بیان کنند از ظلم‌هایی که سلاطین و حکام قبل از او میکرده‌اند
بتفصیل سخن رانده . از جمله گوید :

(حکایتی از صادرات افعال و ظلم متصرفات ولایات)
(بیشتر بعضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و
حقوق دیوانی را برچه وجه می‌ستند و انواع آن چند بود و سوء تدبیر
وزراء و فئودال‌ها و تعدی که بهر سببی و علتی است دست‌آویز ساخته
ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش می‌گردانیدند تا متفرق
میشدند بر سیل اجمال یاد کنیم و در آن مبالغت ننمائیم چه هر چند
در این وقت خوانندگان دانند که آن ظلم باضعاف آنچه ایراد
میرود بود .. این ولایات را بمقاطعه بحکم میدادند و هر یک را
جمعی معین درمی‌بستند و اخراجات مقرری از او مجری میداشتند
و آن حکام در سالی دو (قوپچور) (۱) و در بعضی مواضع بیست و سی قوپچور
را از رعیت بستندی »

فقر عمومی که در نتیجه این ظلم و تعدی بوجود می‌آمد با قحط
و غلایا و امراضی که بعلت کشتارها و جنگ‌ها بوجـود می‌آمد
مردم را به بدبختی و فلاکت و فساد اخلاق میکشاند . و آنچه را
که باقی می‌ماند به پست‌ترین مراحل اخلاقی و اجتماعی که
نتیجه طبیعی آن اوضاع و احوال بود میکشاند ... »

(تاریخ عصر حافظ دکتر غنی ص ۳۶ - ۳۷) مسلم است که در چنین وضعی هیچ هنری جز کلاشی وریا و تزویر خریدار ندارد. اساس حکومت ملوک الطوایف چون برزور و قدرت است و کم شدن قدرت سقوط حکومت را بدنبال دارد و هر آن ممکن است فرمانفرمایی مقتدرتر ضعیف تر را درهم کوبد حکمروایان حداکثر استفاده را از وضع موجود میکردند چنانکه تاریخ گواهی میدهد هر کدام آنان در هنگام شکست و فرار کاروان خزائن و جواهراتشان پیشاپیش حرکت میکرد. کسانی که نمیتوانستند با چنین مردمی هم آهنگی کنند مسلم مطرود بودند .

باین دستگاه هاشاعری راه دارد که مدح گوید و فقیهی جای دارد که احکام را بر موازین اعمال صاحبان دستگاه اجرا کند عبید زاکانی در قرن هشتم یعنی دورانی میزیسته که این وضع بشدت ادامه داشته است پس این سخن عبید بنظر نمیرسد که عبید چون دید رساله او در فن معانی بیان بحضور شاه پذیرفته نشد و مقربان گفتند «پادشاه را باینگونه مزخرفات سروکار نیست» زبان بهزل و هجو و تمسخر گشود و گفت :

در علم و هنر مشو چون صاحب فن

تانزد عزیزان نشوی خوار چون

در چنین دوران سیاهی که در نتیجه فساد اخلاق سران قوم

اکثریت مردم در منجلا ب تباهی و فساد اخلاق عوظه ور بودند کسی را یارای آن نبود که بجد، فریاد اعتراض و انتقاد بلند کند. عبید در زبان هزل و هجو مفاصدی را که دامگیر مردم این زمان بود بی پرده و آشکار میگفت و گوشه های تاریک اجتماع عصر خود را روشن می ساخت و بالطایف خود دسته های مختلف اجتماع را معرفی و انحرافات آنان را وانمود میکند و آنچه که شاعر بزرگ معاصر او حافظ دز پرده و با کنایه و اشاره در قالب غزلیات شیوا بیان داشته او بی پرده میگفته و بدون ترس تازیانه می زده اند آشنا می ساخته. او خود از این وضع رنج میبرد و میسوخت اما با آتش دل خود خرمن خود فروشان و ریا کاران و ستم پیشه گان را نیز با آتش میکشید.

این هزل و هجو که در لابلای آن آتش انتقام صاحب نظری زبانه میکشید، از نظر ظاهر، وسیله خنده و تفریح بود ولی در واقع شعله هایی بود که از سینه ی سوزان بصورت الفاظ جلوه گرمی شد. پس اغراق نیست که عبید را ولتر (۱) شرق بنامند. کار عبید در رسائلش يك انتقاد اجتماعی است که در نوع خود بی نظیر است و در واقع عمل او ابتکاریست که در تاریخ ادب ایران قبل از او بی سابقه است. او در رسالات خود آلود گیهای تمام طبقات حتی کسبه و بازاریان را

نمایان میسازد و باز که این مفاصد میخواست مردمی نا آگاه را بر آنچه که در اطرافشان میگذشته آگاه سازد و ابا نداشته از اینکه الفاظ و کلمات رکیک را وسیله بیان مشاهدات خود قرار دهد. این عمل عبیدشبهات تامی با نمایشنامه‌های کمدی، انتقادی اروپا در یونان قدیم و عصر جدید دارد. گو گول نویسنده بزرگ روس در قرن نوزده که یکی از نویسندگان منتقد آن زمان کشورش محسوب است در سالهای شگفتی قریحه و استعداد خود؛ نقطه مبدأ و وضع نویسندگی خود را چنین تعیین میکند.

«.... زمانی فرامیرسد که تا تمام پستی‌های نفرت‌انگیز زندگی جامعه را نشان ندهی بوسیله دیگری نمیتوان آیندگان را بسوی آرمان عالی و زیباتری راهنمایی کرد» (۱)

می‌بینیم که گفتار این نویسنده بزرگ را عبید قرن‌ها قبل از تأثیر سارترسیم و ادب اروپا در ایران درك کرده است. انحرافات جنسی و علاقه و اطفاء شهوت مردم باهم جنسان خود که اثر تسلط حکومت‌های ترك‌نژاد بود قرن‌ها در ایران رواج داشت و در بسیاری از کتب این دوره هادستوراتی برای چگونگی انتخاب غلامان برای کارهای مخصوص نوشته شده است.

در قافوسنامه مؤلف کتاب ضمن نصیحت بفرزند خود شرحی

در باره معاشرت و معاشقه با غلامان (۱) دارد. کلمات تركيک در اشعار و جملات عبید عکس العمل این فساد و تباهی بوده که اکثر مردم گرفتار آن بوده اند عبید لطایف فراوانی در این مورد داد که نماینده شیوع این خلق پست است. اگر قول یکی از نویسندگان بزرگ اروپا در باره نویسندگی و نویسنده در نظر بگیریم آنجا که میگوید: «نویسنده مورخ اجتماع است» در تاریخ ادب ایران نویسنده و شاعری بدین معنا کمتر میتوان یافت ولی آثار عبیدهریک برای مردمی که تاریخشان را یک مشت توصیف و تعریف بیجا و شرح جنگ و گریزهای بیفایده تشکیل میدهد و توقعی را که امروز همه از تاریخ دارند بر نمی آورد برابر صدها جلد این تواریخ ارزش دارد.

اگر در مورد سایر نویسندگان سزاوار است که بگوییم باید تاریخ عصرشان را مطالعه کرد تا بارزش آنان پی برد در مورد عبید باید گفت لازم است آثار او را مطالعه کرد تا تاریخ زمان او درك شود. وقتی میگوید «الدانشمند آنکه عقله عايش ندارد...» «العالم بیدولت». «النامر اطلب علم» عدم توجه حافظان ارباب علم و هنر را بعلم و هنر نشان میدهد یا آنجا که گوید «الرشوت

۱- قابوسنامه چاپ مصری عربی باب الخامس عشر فی الاستمناء
«وقل فی اصیف الی النلمان وفی الشتاء الی النسوان»

کارساز بیچارگان» فساد دستگاه های اداری زمان خود را می نمایند
یا «البازاری آنکه از خدا نترسد» «الطیب جلاله». «البزاز گردن
زن». «الامام نماز فروش» صنف های مختلف مردم زمان خود را معرفی
میکند.

فصل دوم

بحث در آثار عبید

(قصاید - ترکیب بند و ترجیع بند)

(غزلیات - قطعات - رباعیات)

قصاید

گرچه عبید در نزد اکثر مردم بهزال و هجاگو معروف است و این اشتباه نتیجه مطالعۀ سطحی ظاهریینان و کسانی است که صرفاً پابند الفاظ و هیمنه آن یا لطافت و رکاکت کلمات بوده و ارزش معنی را همیشه از یاد برده اند . در عین حال که اشتهار عبید بواسطهٔ رسالات و لطایف و غزلیات و آثار منشور اوست و کمتر بنام يك شاعر شناخته شده است .

باتوجه بآثار منظوم او میتوان گفت که در سرودن قصاید مدیحه قدرتی کمتر از شعرای معاصر خود نداشته و قصاید او

اکثراً با قصاید معاصرش حافظ برابری و رقابت میکند . عبید دارای چهل و یک قصیده است که درهریک از آنها بنحوی مهارت و استادی و لطافت طبع و دقت نظر خود را در آوردن تشبیهات و کنایات و استعارات لطیف و توصیفات زیبا آشکار نموده است ؛ این قصاید اکثر در مدح شاه شیخ ابواسحق و شاه شجاع است که هردو ممدوح حافظ نیز بوده اند و چند قصیده هم در مدح بعضی از امراء و وزرای دستگاه این سلاطین میباشد .

قصاید عبید از نظر استحکام و متانت الفاظ که یکی از محاسن عمده قصیده مدحی است ، هیچگاه بپایه قصاید دوره های قبل بخصوص قرن پنجم نمیرسد ولی این عیب در اکثر قصاید این دوره وجود دارد . این عیب نیست بلکه سبک زمان است که در آن نرمی الفاظ نسبت بقصاید عنصری و فرخی بیچشم میخورد ، زیرا این عصر ، عصر غزل است نه قصیده . همچنین روانی و سادگی آنان را هم ندارد ، اکثر لغات و ترکیبات عربی و کنایات و استعارات و تشبیهات نسبتاً بعید ، در قصاید قرن ششم و هفتم بیچشم میخورد . قصاید عبید هم دنباله کار آنهاست ، با این تفاوت که صنایع لفظی و بدیعی و تشبیهات دور از ذهن آن نسبت به قصاید قرن ششم و هفتم کمتر است .

البته این از خصوصیات سبک عراقی است که سبک شعر

زمان عبید بوده است . در سرودن قصاید ، عبید بآثار متقدمان
 بخصوص انوری و معزی توجه داشته حتی بعضی از اشعار آنان را
 تضمین کرده است مثلاً در قصیده ذیل که در مدح سلطان معزالدین
 اویس جلایری باین مطلع گفته :
 « گیتی زیمن عاطفت شاه کامکار

خورشید عدل گستر و جمشید روزگار »
 این مصرع از شعر انوری را اقتباس کرده :
 انوری گفته :

« مقصود کائنات وجود شریف تست
 ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار ،
 عبید گوید :

« مقصود کائنات وجود شریف تست
 ای کائنات را بوجود تو افتخار »
 در این تضمین عبید استادی خود را نشان داده با این تفاوت
 که اغراق آن کمتر است . در قصیده دیگر باستقبال امیر معزی
 رفته و از عهده آن بخوبی برآمده .
 معزی در قصیده یی گوید :

« توانگری و جوانی و عشق و بوی بهار
 شراب و سبزه و آب روان و روی نگار »

خوش است خاصه کسی را که بشنود بصبوح
 زچنگ نغمه زیر و زمرغ ناله زار «
 عبید در قصیده‌ی درمدح شاه ابواسحق با مطلع زیر :
 « گذشت روزه و سرما رسید عید و بهار
 کجاست ساقی ما گو بیا و باده بیار
 گوید :

غنیمت است، غنیمت شمار و فرصت دان
 « توانگری و جوانی و عشق و بوی بهار
 بیا و بزم طرب ساز کن که خوش باشد
 « شراب و سبزه و آب روان و روی نگار »
 قصاید عبید اغلب مرادف است ولی ردیفها بسیار ساده است.
 قوافی نیز ساده و روان است عبید در تغزلات و تشبیهات و بقیه
 ابیات قصاید خود از لغات و اصطلاحات علمی و نجومی و فلسفی
 مانند انوری استفاده کرده کلمات کون ، عدم - وجود ، عالم سفلی
 روح ، اجرام علوی - هیولا در ابیات زیر از این نوعند :
 عقل اول را زکاف و نون برون آورده اند
 وز عدم اوضاع موجودات پیدا کرده اند
 عالم سفلی زعقل و روح خالص گشته اند
 صورت اجرام علوی را هیولا کرده اند

یا اصطلاحات نجومی در بیت زیر :

فضای هر فلکی ملك خسروی دیدم

درون هر طبقی جای والی‌یی والا

چه موجب است یکی ثابت و یکی سیار

نہان چراست یکی، دیگری چرا پیدا

ممدوح عبید در نظر او در شجاعت رستم و در معدلت و

شهریاری چون جم و فریدون لشکر شکن و برتر از همه شاهان

است او پناه دین محمد و حامی دوجہان است. قصاید عبید اکثر

باتغزلی در وصف شب و افلاک و ستارگان و یاد میدن صبح و طلوع

خورشید و وصف بہار شروع میشود سپس بمدح ممدوح میرسد ،

این تغزلات پراست از کنایات و تشبیہات گوناگون و اصطلاحات

نجومی، مثلاً در این ابیات از يك قصیدہ در وصف آسمان گوید :

چو دست قدرت خراط حقہ مینا فشاند بر رخ کافور عنبر سارا

مشعبد فلک از زیر حقہ پیدا کرد ہزار بیدق سیمین بدست سحر نما

کہ دست قدرت استعارہ بالکنایہ است و کافور، استعارہ

برای روز و عنبر سارا ، برای تاریکی شب ، بیدق سیمین برای

ستارگان میباشد . گاهی اوقات بعضی از قصاید باتشبیہ یا وصف

کوتاہ بمدح ممدوح میرسد .

سپیده دم که شهنشاه گنبد گردان
 کشید تیغ و بر اطراف شرق گشت روان
 سپهر غالیه سا و صبا عبیر آمیز
 شمال مجمره گردان نسیم مژده رسان
 ز بهر مقدم سلطان چرخ بر تو صبح
 بسوی عرصه خاور کشید شادروان
 طلوع کرد ز مشرق طلایه خورشید
 چو از بلاد حبش پادشاه ترکستان
 بیمن دولت و اقبال شاه بنده نواز
 مرا بجانب کرمان کشید باز عنان
 و گاه بلا مقدمه و بدون تغزل بمدح و اکثراً بدعا در حق
 ممدوح میپردازد .
 میرسد نوروز عید و میدهد بوی بهار
 باد فرخ بر جناب شاه گردون اقتدار
 یا در این قصیده :

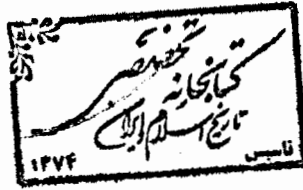
همیشه تا سپر مهر زرفشان باشد
 غلام سایه چتر خدایگان باشد
 اکثر قصاید با تغزلات و تشبیهات طولانی بمدح ممدوح
 میرسد. قصیده بی درمدح ابواسحق که باوصف آسمان و افلاک

شروع میشود، پس از چند بیت که شاعر در آن گویی خواننده را
با خود بسیر و تماشای شب و اجرام آسمانی میبرد پراست از
تشبیهات و استعارات زیبا و سپس بمدح شاه خاتمه مییابد .

موسیقی کلام

قصاید عبید از نظر وزن و آهنگ گواهی بر طبع سلیم و
ذوق سرشار او می باشد . اکثر تغزلات و مدیح به نسبت موضوع
آهنگ مخصوص بخود گرفته اند . مثلاً در قصیده‌یی که بمناسبت
فتح اصفهان در مدح شاه شجاع گفته برائت استهلال توام با آهنگ
مناسب در مطلع و سپس در سایر ابیات مشهود است .

صبح عید و رخ یار و روزگار شباب
خروش چنگ و لب زنده رود و جام شراب
هوای دلبر و غوغای عشق و آتش شوق
نوای بربط و آواز عود و بانگ رباب
نوید فتح صفاهان و مژده اقبال
نشان بخت بلند و امید فتح الباب
دماغ باده گساران زخرمی درجوش
درون مهر پرستان ز عاشقی درتاب
نشاط دردل و می در کف و طرب در جام
نگار سرخوش و ما بیخود و ندیم خراب



در این ابیات با آوردن اصوات کشش دار منظره بساط سرور
و جشنی را در نظر مجسم میدارد که مناسبت دارد بافتح و ظفرو
شادی بر آن یا در مقدمه این قصیده که با ستایش باده شروع و
بمدح ممدوح تمام میشود با آوردن کلمات و اصوات مقطع
با اصوات کوتاه و ضربی ، نشاط و سرور را در خواننده
برمی انگیزد :

باز بصر را رسید کو کبه نو بهار
ساقی گلرخ بیا باده گلگون بیار
زان می خون لعل ناب کز مدد او مدام
عیش بود بر مدام عمر بود خوشگوار
روح فزایی که او طبع کند شادمان
آب حیاتی کز او مست شود هوشیار
یا در این قصیده که به ابواسحق تهنیت مراجعت بشیراز
میگوید .

جهان گشای حوانبخت شیخ ابواسحق
خدایگان مخالف کش موافق ساز
شمار جوش سپاهش ستاره را مانند
مسیر قبه چترش سپهر را دمساز
گشاه دولت او کشوری بیک حرکت
گرفته باز شکوهش جهان بیک پرواز

باتکرار حرف ش و ذکر کلماتی مانند جهانگشای و
خدایگان که دارای اصوات کشش دار میباشد هیمنه و شکوه-ی
مناسب مضمون - که فتح میباشد - بقصیده داده .

قدرت تخیل در وصف

قصاید عبید اکثر خیال انگیز است تغزلات او در وصف
شب و بهار و سرزدن آفتاب، دلیل بر قدرت تخیل اوست . آنجاست
که سرزدن خورشید را بدینگونه بیان میکند و رفتن تاریکی را
که در نتیجه شفق صبح باآواره شدن غراب از آشیان و سرزدن
خورشید را بیال برهم زدن خروس آتشین تشبیه میکند .

چو چتر خسرو خاور خرام پیدا شد

سپاه شب بنه در کوهها نهان کردند

خروس صبح چوزد بال آتشین بر چرخ

غراب را بشب آواره ز آشیان کردند

وقرمزی سر و دامنۀ کوه را از آفتاب صبحدم و شفق خورشید

بشاخه های ارغوانی که کود را فرا گرفته اند تشبیه میکند :

ز آسمان چون نشان شفق پدید آمد

کنار کوه پراز تازه ارغوان کردند

یاستارگان را بمسافرینی تشبیه میکند که بخطه مغرب هزیمت

میکنند .

مسافران سماوی بخطه مغرب

هزیمت از طرف راه کهکشان کردند

یا زردی میان گل را شبیه بزر کرده که گل آنرا بکف

گرفته و نثار بزم شاه میکند :

بباغ جلوه کنان گل نهاده زر بر کف

به بزم شاه جهان بانثار می آید

گاهی لاله جام گرفته و بر رونق بزم می افزاید :

برای رونق بزم معاشران لاله گرفته جام می خشگوار می آید

خیال شاعر فرو رفتن خورشید را هنگام شب و بر آمدن

ماه را بدینگونه میسازد .

نشاند شعله خورشید در خزانه شب

چراغ ماه زقندیل مهر تابان کرد

ذهن عبید در خلق معانی تازه و مضامین بدیع نیز از خود

استادی نشان داده است در این تشبیه بامعانی و مضامین جدید، باغ را

به نیکوترین وجهی نقاشی میکند . خنده گل و موج آب را که

شبیه بسازنده زره کرده . وقتی لاله را بنوعروسی و بلبل را در

حال ناله تشبیه بخود ، از نظر شیدایی میکند :

باز گل جلوه کنان روی بصحرا دارد

نوجوانست سر عیش و تماشا دارد

خاردرپهلو وپا در گل و خوش میخندد
 لطف بین کاین گل نورسته رعنا دارد
 آب هر لحظه چو داود زره میسازد
 باد خاصیت انقباض مسیحا دارد
 لاله بر طرف چمن رقص کنان پنداری
 نوعروسی است که پیراهن والا دارد
 قصه سرو دراز است نمیشاید گفت
 کاین حدیثی است که آن سرشریا دارد
 این چنین زار که بلبل بچمن مینالد
 نسبتی بامن دلدادۀ شیدا دارد .
 بعد از این وصف، خیام وار انسان را بغنیمت شمردن وقت
 و پرداختن بشادی و طرب دعوت میکند .
 بوستان را همه اسباب مهیاست ولی
 خرم آنکا و همه اسباب مهیا دارد
 نقد امروز غنیمت شمر از دست مده
 کور بختست که اندیشه فردا دارد

صنایع بدیعی = معنوی

۱- حسن مطلع - بیشتر قصاید عبید از این صفت برخوردارند و در مدح شاه شجاع گوید :

جهان خوش است و چمن خرم است و بلبل شاد

بیار باد گلرنگ هر چه بادا باد

۲- حسن تخلص - عبید در این صفت هم مهارت خود را آشکار ساخته و بدنبال تغزل بدون آنکه خواننده از خیال و توجه بغزل خارج شود بمدح ممدوح میپردازد . مثلاً در قصیده‌ی بعد از وصف چنین بمدح ممدوح میرسد :

بیاغ جلوه کنان گل نهاده زر بر کف

بیزم شاه جهان بانثار می آید

در قصیده‌ی دیگر در وصف شاه بامطلع :

آمد نسیم و نکته گل در جهان فکند

بلبل ز شوق غلغله در بوستان فکند

چنین بمدح ممدوح میرسد :

چون غنچه لب بمدح شهنشاه بر گشاد

ابرش هزار دانه در در دهان فکند

۳- حسن خطام - این شیوه نیز در قصاید عبید بخوبی

رعایت شده در این بیت که قصیده بآن ختم میشود عبید در حق

ممدوح دعا میکند و میگوید :
 جاوید باد مدت عمرت که روزگار
 طرح اساس دولت تو جاودان فکند
 یادرا انتهای قصیده دیگر گوید :
 تا ابد بر تخت دولت ملک گیر و تاج بخش
 کاین تمنا عرشیان از حق تعالی کرده اند

تشبیهات

تشبیهات ساده و مرکب که هر کدام حاکی از قدرت تخیل
 شاعر است در قصاید و دیگر اشعار عبید فراوان است .
 فروغ روی بتم در قدح بدان ماند
 که آب آید و در روی ارغوان دارد
 یا موج آب را تشبیه به زره ساز کرده :
 « آب هر لحظه چو داوود زره میسازد »

صنایع لفظی

سبك شعر در قرن هفتم و هشتم - یعنی سبك عراقی - بخلاف
 قرن پنج و شش که صنایع لفظ اشعار آن بسیار است متوجه بازی
 با الفاظ نیست چون این دوره ، دوره رواج غزل است اکثر غزلیات

عارفانه است و توجه بصنایع لفظی ندارد از طرفی کلمات آن نیز غزلی و نرم است قصیده هم تحت تأثیر آن از نرمی الفاظ و عدم توجه بصنایع لفظی بدور مانده است بنا بر این قصاید عبیده هم تاحدی از صنایع لفظی عاری است .

ترکیب بند و تر جیع بند

عبیده علاوه بر قصاید مدحی سه ترکیب بند و دو ترجیع بند دارد . ترکیب بندها در مدح خواجه رکن الدین عمید الملک وزیر شاه ابواسحق و خود شاه ابواسحق و سلطان اویس جلایری است ترکیب بند اول در مدح وزیر با تمنای می از ساقی شروع میشود :

ساقیا موسم عیش است بده جام شراب

لطف کن بسته لبان را بزلالی دریاب

سپس بابیانی شیرین اشتیاق خود را از تمام شدن سیروز

ماه رمضان بیان میکند و چنین گوید :

هر که را آتش این روزه سیروزه بسوخت

مرهمش شمع شراب است و دوا چنگ و زباب

باده در جام طرب ریز که شوال آمد

موسم وعظ بشد نوبت قوال آمد

و آنگاه برای خاموش کردن هذیان شیخکان از جرعه
می استفاده میکند :

شیخکان گر به نصیحت هذیانی گویند

ما بیک جرعه زبان همه خاموش کنیم
آنگاه اشاره به سختگیریهای متعصبین کرده میگوید :
دل بجان آمد از آن باده بشبها خوردن

در فرو بستن و ترسیدن و تنها خوردن

این اظهار صریح عبید در مقابل فشار فقها در این دوره از
خصوصیاتی است که در بقیه آثار عبید مشاهده میشود او بدون
ترس و وا همه عیب امر بمعروف و نهی از منکر ابلهانه و بزور
را آشکار میسازد پس از این مقدمه بمدح ممدوح میرسد .

ترکیب بند دوم او در مدح سلطان اويس با این بیت
شروع میشود :

ساقی بیار باده و پر کن بیاد عبید

درده که هم بیاده توان داد ، دادعبید

عبید در این ترکیب بند ممدوح را برگزیده تمام جهانیان
میداند آسمان را یدك کش کهر بای او می شمارد و خورشید را بنده
دولت سرای او . تشبیهات و توصیفات و مدح عبید از نظر مضمون
و لفظ فرقی باقصاید او ندارد و شاید شاعر خواسته باسرودن این

ترکیب بند طبع آزمایی کرده و قدرت خود را نشان دهد .
 ترکیب بند سوم، اول او بامقدمه‌یی در وصف باغ و بوستان
 و گل و ریاحین شروع میشود؛ این مقدمه دارای توصیفات بدیع و
 زیباست که نماینده قدرت تخیل شاعر است .

از شکوفه شاهدان باغ معجز بسته اند
 نوعروسان چمن را زر و زیور بسته‌اند
 نقشبندان طبیعت گوئیا بر شاح گل
 نقشهای تازه از یاقوت و از زر بسته‌اند
 بسکه در بوستان ریاحین سایبان گسترده‌اند
 در چمنها راه بر خورشید خاور بسته‌اند
 لاف ضحاک کی زند گل لاجرم از عدل شاه
 بر سر بازارها ایش دست‌ها بر بسته‌اند
 طایران گلشن قدس از برای افتخار
 حرز مدح شاه بر اطراف شهر بسته‌اند
 گل نگر بر تخت بوستان بر سر افسر باخته
 آب حیوان خورده و ملک سکندر یافته

باز در بوستان صنوبر سرفرازی میکند
 بلبل شوریده را گل دل‌نوازی میکند

لاله سیراب دارد جام لیکن هرزمان
 همچو مستان چشم نر گس ترك تازی میکند
 ابر سقا رنگ بستان و چمن را بین که باز
 رخت ها چون صوفیان هر دم نمازی میکند
 میجهد باد صبا هر صبحدم بر بوستان
 باعروسان ریاحین دستیازی میکند
 سرواگر باقد یارم لاف یاری میند
 نیست عیبی این حمایت از درازی میکند
 نقشبند باغ انواع ریاحین هرزمان
 از برای بزم سلطان کارسازی میکند
 شیخ ابواسحق شاه تاج بخش کامکار
 آفتاب هفت کشور سایه پروردگار
 بقیه این ترکیب بند وصف و مدح شاه ابواسحق است .

ترجیع بند

عبید دو ترجیع بند دارد که اولی مضمونش از دست ندادن
 فرصت و اغتنام عمر و خوش گذراندن است. در این ترجیع بند شاعر
 خود را گدای کور می‌کده معرفی می‌کند و سپس بوصف عشق و

عاشقی می‌پردازد و عقل و روح را مغلوب عشق میداند و گوید :
 عقل با روح خود ستایی کرد عشق بر هر دو پادشائی کرد
 در جای دیگر گوید :
 عشق گنجی است دل چو ویرانه عشق شمع است روح پروانه
 در بیابان عشق می‌گردد روح مدهوش و عقل دیوانه .
 و ضمن ابیاتی دیگر مجلس شراب را بر مجلس وعظ برتری
 داده و گوید :

پیش ما مجلس شراب خوش است مجلس وعظ را صفایی نیست
 آنگاه صوفیان را بی عقل و هوش و گریه‌ای مترصد هوش
 خوانده و شکر میکند که صوفی نیست .

آه از این صوفیان ازرق پوش که ندارند عقل و دانش و هوش
 رقص را همچونی کمر بسته لوت را همچو سفره حلقه بگوش
 از پی صید در پس زانو مترصد چو گریه خاموش
 شکر آنرا که نیستی صوفی عیش میران و باده می‌کن نوش
 در این ترجیع بند از حمله بواعظ و صوفی ریاکار خود داری نکرده
 با توجه بوضع این دسته مردم در این دوره متوجه میشویم که عبید
 در این شعر حقیقتی از وضع این گروه مردم را بیان میکند . معاصر
 او حافظ نیز همین لحن را نسبت باین دودسته دارد . ترجیع بند دوم
 عبید از هزلیات و مطایبات اوست که با مطالع :

وقت آن شد که عزم کار کنیم رسم الحاد آشکار کنیم

شروع میشود و بیت تکرار در این ترجیع بند ..

جلق میزن که جلق خوش باشد

جلق در زیر دلخ خوش باشد

است . در این بند عبید اخلاق مردم را بخصوص کسانی که در دوران جوانی از محرومیت های جنسی رنج میبرند نمایان ساخته . او وضع کسانی را که بواسطه عدم استطاعت مالی یا نقصان سیم و زر از آنچه که دیگران با پول و ثروت از آن برخوردارند محروم و مند نشان میدهد و علل انحرافات را در دفع هوی های نفس و تشفی غریزه جنسی بیان میکند یا کسانی را که بواسطه خرابی وضع زندگی و کمی درآمد همیشه در بدواز دواج بفکر زن و بچه هستند و اکثر بهمین جهت از زیر بار ازدواج شانه خالی میکنند و این اصل باعث فساد اخلاق و انحراف آنان میشود بخوبی مجسم کرده . ضمناً نیشی جانگزا هم « بشاه غازی » زده که این شاه غازی باید امیر مبارزالدین باشد یا بطور کلی نظر بهمم حکامی که تحت این عنوان دست بجنایت و قتل و غارت میزدند داشته و در بیتی آلت تناسلی خود را با « سنجاق شاه غازی » برابر بحساب می آورد .

دوستان کار... بازی نیست هیچکاری بدین درازی نیست

... من چون علم برافرازد کم ز سنجاق شاه غازی نیست

یا آنجا که علت انحراف را بیان میکند گوید :
 کار بی سیم بر نمی آید در ره عشق سیم می باید
 امرد بی درم نمی خسبد قحبه ای رایگان نمی آید
 آنگاه چون بواسطه بی پولی هیچکس را این وسایل برای
 دفع شهوت فراهم نمیشود گوید .
 بگذرا ز هر دو چون جوانمردان ! تا شوی ایمن از زن و فرزند

غزلیات

«غزلیات عبید نیز در غایت لطف و زیبایی است و حال ذوقی
 خاص دارد که باز بده غزلیات سبک عراقی همسنگ و برابر است»
 (نقل از پیش گفتار کلیات عبید پرویز اتابکی)
 غزلیات عبید اکثر ساده و بی تکلف و روان است و در آن تشبیهات و
 استعارات و توصیفات زیبا و ساده زیاد دیده میشود . غزلیات عبید
 دارای مضامین گوناگون است . گاهی مضامین عشقی و زمانی عبرت
 آمیز و گاه در غزل از رنج و دردهائی که فریبوریا در او بوجود
 آورده یاد میکند . عبید در غزل با استاد غزل سعدی توجه داشته و
 از غزلیات او مشهور است که آثار سعدی را مطالعه کرده . او در چند
 غزل مصرع یابیتی را از سعدی تضمین کرده است و از عهد به خوبی
 بر آمده مثلاً در غزل زیر :

نسیم خاک مصلی و آب رکن آباد
 غریب را وطن خویش میبرد از یاد
 زهی خجسته مقامی و جانفزاملکی
 که باد خطه عالیش تا ابد آباد
 بهر طرف که روی نغمه میکند بلبل
 بهر چمن که رسی جلوه میکند شه شاد
 غنیمت است غنیمت شمار فرصت عیش
 که تن ضعیف نهاد است و عمر بی بنیاد
 در دوبیت آخر این غزل مصاریع دوم از سعدیست .
 بگیر دامن یاری و هر چه خواهی کن
 « بنوش باده صافی و هر چه بادا باد
 بسوی باده و نی میل کن که میگویند
 « جهان بر آب نهاده است و آدمی بر باد »
 در غزل دیگری دو مصرع از سعدی را اقتباس کرده است .
 عارض وزلف دو تا شیفته کردند مرا
 « هر گزم دل بگل و سنبل تر می نرود »
 مستی و عاشقی از عیب بود گومیباش
 « درمن این عیب قدیم است و بدرمی نرود »
 تخلص شاعر در تمام غزلیات عیب داشت چنانکه گفته شد در

برخی از غزلیات عبید از عشق و معشوق، گاه وفای معشوق و زمان
عهد شکنی و بیوفایی او گفتگو بعمل آمده. در این غزلیات لطافت
و طراوتی خاص که حاکی از احساساتی رقیق است بچشم میخورد.
پیوسته چشم شوخت ما را فکر دارد

آن ترك مست آخر باما چكار دارد

بازلف بيققرارش دل مدتی قرین شد

این رسم بيققراری زویراد گار دارد

خرم کسی که باتو روزی بشب رساند

یا چون تو نازنینی شب در کنار دارد

غزل دیگری باردیف «خوش باشد» دارای لطف و زیبایی

خاصی است .

سپیده دم بصبوحی شراب خوش باشد

نوا و نغمه چنگ و رباب خوش باشد

بتی که مست و خرابی ز چشم فتانش

نشسته پیش تو مست و خراب خوش باشد

سحر گهان چو ز خواب خمار بر خیزی

خیال بنگ و نشاط شراب خوش باشد

میان باغ چو وصل نگار دست دهد

کنار آب و شب ماه تاب خوش باشد

شمایل خوش جانان بخواب دیدم دوش

امید هست که تعبیر خواب خوش باشد

عبید این دوسه بیتك بیک زمان گفته است

گرش تو گفت توانی جواب خوش باشد

در اینجا معلوم نیست عبید چه کسی را مخاطب قرار داده

و بجواب گویی و طبع آزمایی دعوت کرده است گاهی معشوق را

از بیوفایی بر حذر میدارد و او را باثر آه تهدید میکند .

ز سوز عشق من جانت بسوزد همه پیدا و پنهانت بسوزد

ز آه سرد و سوز دل حذر کن که اینت بفسرد آنت بسوزد

گاهی در غزلیات از قدر شناسی امراء بتنگ آمده و بایانی

شیرین خود را گدایی بی نیاز معرفی میکند که خاطره «پشمن

کلاه بصد تاج خسروی ندادن حافظ را بنظر می آورد»

وصل جانان باشدم جان گومباش

در جهان جز فکر جانان گومباش

ساکن خلوت سرای انس را ، گلشن بستان و ایوان گو مباح

ما کجا اسباب دنیا از کجا مور را ملک سلیمان گومباح

چون زیزدان هر چه میخواهی دهد

خلعت و انعام سلطان گومباح

ما گدایانیم مارا چون عبید

مال و جاه و حکم و فرمان گومباح

و گاه عید درغزای بالحنی بسیار تأثر آور، از رنج پیری و
دردمی ناله و بعد از آنکه خود را بی نیاز از همه چیز معرفی میکند
و بحسد نبردن بمقام و جاه و زور و زیور دیگران اقرار میکند، میگوید
فقط بکسی که جان میکند حسد میبرم .

نه بر هر خان و خاقان می برم رشک

نه بر هر میرو سلطان می برم رشک
نه دارم چشم بر گنج و روستور نه بر گنج فراوان میبرم رشک
نه می اندیشم از دوزخ بیک جو نه بر فردوس و رضوان میبرم رشک
زمن چرخ کهن بستد جوانی بر آن ایام و دوران می برم رشک
چو رنج دیگرم بر پیری افزود بحال هر کسی زان می برم رشک
چو دردم میشود افزون در آن حال

بر آن کو میدهد جان می برم رشک

عید از درد می نالد شب و روز

بر او کو یافت درمان می برم رشک

زمانی هم شاعر از کرده خود و غفلت دست دعا بلند کرده و
بدرگاه خدا توبه و طلب مغفرت میکند :

یارب از کرده بلطف تو پناه آوردیم

با امید کرمت روی برآوردیم

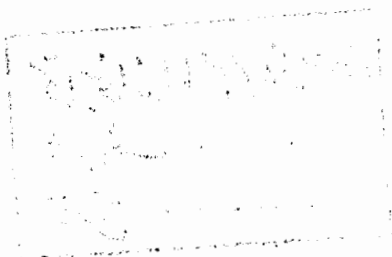
بر سر نفس بد آموز که شیطان رهست

از ندامت حشر از توبه سپاه آوردیم

بر گنه کاری خود گر چه مقریم ولی
 ناله زار و رخ زرد ، گواه آوردیم
 گر چه ما نامه سیاهیم ببخشای کهما
 روسیاهیم از آن نامه سیاه آوردیم
 بردر عفو تو مایی سرو سامان چو عبید
 تاتپی دست نباشیم گناه آوردیم
 در غزلیات عبید گاه ملمع هم بچشم میخورد . در غزلی
 بمطلع زیر :

زهی لعل لب درج لثالی مه روی توراشب در حوالی
 چو چشم گشتم از بیمارشکلی چو زلفت گشتم از آشفته حالی
 حدیث زلف خود از چشم من پرس سل السهران عن طـول اللیالی
 مجموع غزلیات عبید ۱۱۰ غزل است که در حدود ۸۰۰
 بیت است . در این غزلیات عبید مضامینی عاشقانه و حکیمانه و صوفیانه
 - الینه صوفیانه خاص خود او - چون عبید در اکثر آثار خود از نشر
 و مشعر صوفیان زمان بریا و سالوس و استعمال چرس و بنگ نکوهش
 کرده است .

سبک غزلیات عبید تفاوتی با سبک غزلیات قرن هفتم و هشتم
 ندارد و همان سبک صوفیانه یا سبک عراقیست .



مقطعات

عبید در سرودن قطعه نیز طبع آزمایی کرده، این کار شیوه
اکثر شعرای قرن ۶ و ۷ و ۸ است که معانی شعری خود را در تمام
قالب‌ها می‌آورده و با سرودن انواع شعر قدرت نمایی می‌کرده‌اند
عبید هم از این قاعده کلی برکنار نمانده. یکی از این قطعات که
بسیار شیوا و عبرت‌انگیز است در عبرت از عاقبت کار ابواسحق است
که پس از شکست او از امیر مبارزالدین سروده با مطلع زیر :

سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ

کاوازه سعادت جودش جهان گرفت

و پس از ذکر عدل و داد وجود و سخای شاه اسحق گوید

قصر و بوستان او که روزی پناهگاه همگان بود امروز :

اکنون بدان رسید که بر جای عندلیب

زاغ سیه دل آمد و در او مکان گرفت

قصری که بر در فرخی از فراوهمای

سک‌بچه کرد دروی و چند آشیان گرفت

در کار روزگار و ثبات جهان عبید

عبرت هزار بار از این میتوان گرفت

چند سطر قطعه هم در مدح رکن‌الدین عمیدالملک دارد که

همان خصوصیات قصیده‌های عبید از نظر لفظ و مضمون در آن دیده

کتابخانه امام مهدی (عج)
شماره ثبت ۰۰۱۰۴۰۷۰۰
تاریخ ۰۶/۰۵/۱۴۰۱

۱۰۰

میشود . قطعات کوچک دیگری هم دارای مضامین و معانی متفاوت است . بعضی در تزکیه نفس ، برخی در یاس از خلق و توکل بر خدا قطعه زیر بمطلع :

نمانده هیچ کریمی که پای خاطر من زبند حادثه روزگار بگشاید
زپیش شاه و وزیرم دری گشاده نشد

مگر زغیب دری کردگار بگشاید

عبید حاجت از آن در طلب که رحمت او

اگر ببندد یک در هزار بگشاید

در حسرت بر عمر گذشته گوید :

بنای و نی همه عمرم گذشت و می گفتم

دریغ عمرو جوانی که میرود برباد

بآه و ناله کنون دل نهاده ام چکنم

قضا قضای خداست هر چه بادا باد

در بعضی از قطعات از خرابی وضع زندگانی و زیادی قرض

خود می نالد و می گوید :

وای بر من که روز و شب شده ام دائماً همنشین و همدم قرض

یا در این قطعه گوید :

خرده ای از هر کناری آمدی

بیش از این از ملک هر سالی مرا

در میان بودی چو یاری آمدی

دروثا قم نان خشک و تره ای

گه گهی هم باده حاضر میشدی گر ندیمی یسا نگاری آمدی
 نیست دردستم کنون از خشگ و تر
 ز آنچه وقتی در کناری آمدی
 غیر من در خانه ام چیزی نماند هم نماندی گر بکاری آمدی

رباعیات

عبید دارای رباعیاتی شیرین می باشد که در آن مضامین
 حکمی، گاه اشعار حکیم عمر خیام را در نظر انسان مجسم میکند.
 دنیانه مقام ماست نه جای نشست فرزانه در او خراب اولیتر و مست
 بر آتش غم زیاده آبی میزن زان پیش که در خاک روی باد بدست
 باین رباعی مضمونی شبیه بر باعی حکیم که گوید «این
 نقد بگیر و دست از آن نسیمه بدار» دارد :

هر چند بهشت صد کرامت دارد مرغومی و حور سرو قامت دارد
 ساقی بده این باده گلرنگ بنقد کان نسیمه او سر بقیامت دارد
 گاهی رنج هایی را که از ابناء زمان میدیده و دل حساسش
 راجحه دار میکرده و بایانی بسیار لطیف و رقیق در قالب رباعی
 بیان میکند :

تا ساخته شخص من و پر داخته اند در زیر لگد کوب غم انداخته اند
 گویی من زرد روی دلسوخته را چون شمع برای سوختن ساخته اند

و گاهی ازدست عقل خود می نالد، اوحق دارد برای آنکه
 قرن هشتم هجری هر کس را که صاحب عقل سلیم بود خوشبخت
 نمیتوان یافت؟ .

بیم است که در بیخودی افسانه شوم
 وانگشت نمای خویش و بیگانه شوم
 این عقل فضول میدهد زحمت من
 ناگاه زدست عقل دیوانه شوم
 و گاه هیچکس را فریادرس خود نمی بیند دست حاجت
 بسوی خدای خویش دراز میکند :
 ای آنکه بجز تو نیست فریادرسی
 غیر از کرم نداد کس داد کسی
 کار من مستمند بیچاره بساز
 کان بر تو بهیچ آید و برماست بسی
 گاه هم مضامین عاشقانه در رباعیات عبید دیده میشود :
 گل کز رخ او خجل فرومیزاند چیزیش بدان غالیه بومیزاند
 ماه شب چهارده چو برمی آید او نیست ولی نیک بدومیزاند
 رباعیات عبید مجموعاً ۵۱ رباعی است که البته رباعیات
 جدی او را تشکیل میدهد، رباعیات دیگری هم در هزل و هجو دارد
 که بجای خود دارای لطف و ارزش انتقادی است .

لطائف و ہزلیات



قبل از مقدمه برای آنکه خوانندگان این رساله را در دل نگذرد در باره شخصیت عبید غلو شده است، اشاره‌ی بگفتار دیگران در باره عبید ضروری بنظر رسید که مختصراً در ذیل ذکر میشود:

«بدبختانه نام عبید زاکانی که یکی از نوابغ بزرگ ایران و وجودی تا يك اندازه شبیه بنویسنده بزرگ فرانسوی ولتر است درپیش يك مشت مردم هزل پرست یا بیخبر بهره درایی وهزالی شهرت کرده واورا هجاگو و (جهنمی) شمرده اند در صورتیکه در واقع چنین نیست، نه عبید بهجواحدی پرداخته و نه غرض او در مطایبات و رسایل شیرین خود بردن عرض و آبروی کسی یا تهدید دیگران برای جلب منفعت و استیفای منظورهای مادی و شخصی بوده است بلکه او مقصودهایی عالتر از اینها داشته و شاهباز همت و نظر بلندش در اققهای بالاتر از مد نظر کوتاه بنیان معمولی

پرواز میکرده است (۱)

آقای پرویز اتابکی در مقدمه کلیات عبید درباره او چنین گوید: «مولانا نظام الدین عبیدالله زاکانی یکی از ستارگان فروزان آسمان شعر و ادب ایران و از بزرگترین لطیفه پردازان و نقادان چیره دست روزگار است.

همچنین مسیو فرته استاد السنة شرقی در فرانسه که اولین دفعه لطایف عبید را گردآوری کرده است درباره علت اینکار خود گوید: «در دلم آمد که جزوی از آثار مشهور فارسی را بفرانسوی ترجمه نمایم تا هم از من یادگاری بماند و هم طالبان زبان فارسی را از همگنان وسیله استفاده و استفاضه گردد، پس از تفحص و تتبع بسیار دیدم که ارباب همت و غیرت فرنگستان از هر نوع و هر جنس تألیف و تصنیف فارسی، کم و بیش ترجمه‌ها پرداخته‌اند و زمینه خالی نگذاشته‌اند بجز شیوه لطایف و ظرایف آن، خاصه از آنها که جامع نکات و مزایای خاص است. چندی در این اندیشه بودم که مختصری معتابه و مشهور از این دست ترجمه را انتخاب نمایم، از قضا کلیات مولانا عبید زاکانی بدستم افتاد، دیدم عجب گنجینه نایاب و مقصود مرا سخت موضوعی است»

آقای محمدعباسی مصحح تذکره دولتشاه، عبیدرا ازقول محققین، ولتر شرق نامیده گوید: «انتقادات اجتماعی عبید زاکانی فوق العاده مهم است و بهمین جهت بعضی از محققین او را ولتر مشرق نامیده‌اند». در مجله سخن سال ۱۳۲۵ طی مقاله‌یی تحت عنوان يك منتقد بزرگ اجتماعی چنین نوشته است.

«... در چنین وضعی پیداست که مجالی برای انتقاد اجتماعی باقی نمانده و بهمین سبب است که در این فن از فنون ادبی نمونه‌هایی فراوان در ادبیات فارسی نمیتوان یافت. با این حال يك نمونه عالی و کم نظیر از انتقاد اجتماعی در زبان فارسی هست و آن آثار عبید است...».

اینهم نظر آقای عاصمی در مقاله‌یی که در مجله پیام نوین خرداد ۳۸ تحت عنوان عبید زاکانی نوشته است:

«ساتیرسم عبید زاکانی در آتشفشان عظیم و مهم آورش بتخریب بنیان عقاید زشت و مذموم وسلوک ظلم آمیز مظلومه حیات اجتماعی و سیاسی مردمی ناامید می‌پردازد. مردمی که در پناه مذاهب رنگارنگ گنج و مبهوت و از حملات وحشیانه و ترکتازی مغول و سایر اقوام مختلف بستوه آمده‌اند....»

دراوصاف وقایع تاریخی عهد عبید، تاریخ نویسان موثق چنین نوشته‌اند: «... هر روز وزیری برامیری طغیان می‌نماید

زوجه یی بان مقام معشوق شوی خود را در بستر خواب باغوش
مرگ میفرستد و فرزندی بامادر هم خوابه میگردد و.... شاهشجاع
بچشم پدرش میل میکشد فرزند خود مظفرالدین شبلی را کور
میکند و مرگ برادر خود محمود را که معارض تخت و تاج اوست
بدینسان ناجوانمردانه استقبال می نماید :

محمود برادرم شه شیر کهمین میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید ملک اوزیر زمین گرفت و من روی زمین
چه بیشرمانه ! (از حمید شعاعی در مجله پیام هنر) :
« اما حقیقت اینست که عبید هزال و هجا گو نیست او آئینه ایست
از زمان خود . او بایی پروایی تمام ، گوشه هایی از اجتماع
در دناك عصر خود را منعکس میکند »

در تاریخ عصر حافظ تألیف دکتر غنی ذیل صفحه ۳۷ چنین
نوشته شده است :

« یکی از بهترین مأخذی که وصف منتهای فساد اخلاق
و وضع حکومت و اوضاع اجتماعی آن دوره را میرساند مجموعه
رسایل عبید زاکانی است . از هزلیات و غیره از قبیل رساله اخلاق
اشراف و رساله صدپند و رساله تعریفات مشهور بده فصل و ترجیع
بندها و تضمینات و قطعات و مثنویات ، رباعیات و حکایات عربیه
و فارسیه و ریشنامه و تغزلیات »



مقدمه

باتوجه بشرح مختصری که در فصل اول این رساله دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر زندگانی عبید میتوان بخلاف آنچه دربارهٔ بسیاری از شعرا و نویسندگان بدون توجه بارزش حقیقی آثارشان گفته شده است باشهامت و بدون تعارف اقرار کرد که عبید زاکانی یکی از چهره‌های درخشان تاریخ ادب فارسی و یکی از منتقدین بزرگ اجتماعی جهان است. عبید زاکانی دردورویی که ملوک الطوائف و حکومت خان‌خانی باتمام مظاهر خود در کمال قدرت، هر قدرتی را در مقابل خود درهم میشکند و کسی رایارای آن نیست که لب بشکایت بگشاید، پدر چشم پسر (۱) را میل می‌کشد و پسر چشم پدر را، سلطانی در عشق بزن یکی از سرداران خود بغزلسراییی می‌پردازد (۲) و بهترین مدافع و بزرگترین سردار خود امیر چوپان را برای اظهار مخالفت با ازدواج دخترش با او بفجیع‌ترین وضعی میکشد و خالوادهٔ او را قتل عام میکند. امیری بادسیسه خانوادهٔ رقیب را بخاک و خون میکشد و

۱- داستان شاه شجاع با پدرش امیر مبارز و همچنین پسرش شلی.

۲- عشق سلطان ابوسعید نسبت به بندهٔ دختر امیر چوپان.

وامرا و حکام برای تثبیت حکومت خود از هیچگونه ظلم و جور و قتل و غارت و زبان بریدن و بزدان افکندن خودداری نمی کنند و هیچکس رایارای اعتراض بجا کم یا امیر و یاسرداری نیست؛ عبید باشهامت و شجاعت، ظلم و جور این امرا و حکام را بر خشان میکشد و در اخلاق الاشراف در باب عدالت اعمال اینگونه امرا را تحت عنوان مذهب مختار بطرز شیوائی بیان میکند :

«اما مذهب اصحابنا آنکه این سیرت اسوء سیراست و عدالت مستلزم خلل بسیار

میگویند بنای کار و سلطنت و فرماندهی و کدخدایی بریاست است تا از کسی نترسند فرمان آنکس نبرند آنکس که حاشا عدل نورزد و کسی را نزنند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست نسازد و بر زیر دستان اظهار عربده و غضب نکند مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند و از بهر این معنی گفته اند : «پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند» و یادر رساله تعریفات گوید «الفشار - پروانه بی که حاکم بنواب خود نویسد و ایشان بدان التفات نکنند» و یادر صدپند گوید: «گرد در پادشاهان مگردید و عطای ایشان بلبقای دربانان ایشان بخشید و بیا از مصادراموال و ستمهایی که بمردم بعنوانین مختلف میکرده اند در رساله حکایات فارسی بابیانی شیرین این حکایت را میآورد :

«دهقانی در اصفهان بسدر خانه خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت باخواجه سرا گفت که با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته و باتو کاری دارد، باخواجه بگفت باحضر او اشارت کرد چون درآمد پرسید که تو خدایی گفت، آری گفت چگونه ؟ گفت حال آنکه ده خدا و باغ خدا و خانه خدا بودم نواب تو ده و باغ و خانه از من بظلم بستند خدا ماند .

همینطور در دوره‌یی که حکومت مذهبی نیز نیرویی برتر از حکومت سیاسی داشت و فقهی قادر بود گروهی، علیه گروه دیگر بشوراند و بکمر چیزی فتوی به صادره و قتل و غارت و یا کشتن فردی بدهد - که تاریخ مبارزات مذهبی پر از اینگونه اتفاقات است و قرن هشتم هجری نیز از این حکم بیرون نیست - تا آنجا که سلطان محمد خدا بنده نمی‌تواند با فقها و متشرعه مقامت کند و آنان را باطاعت از فرمان خود مبنی بر قبول تشیع وادارد عبید چنانکه ولتر در قرن ۱۸ میلادی با بساطی که کشیشان و حکومت‌ها به تبع آنها گسترده بودند بمبارزه بر می‌خیزد و دکان ریا و جهنم و بهشت فروشی کشیشان را بباد انتقاد می‌گیرد، در این دوره بزبان طنز و شوخی آلود گیهای فقهی ریاکار را بیان میکند و گوید «القاضی آنکه همه او را نفرین کنند» «الواعظ آنکه بگوید و نکند» «الشیخ ابلیس» الجحش (کره خر) شیخ زاده «التلیس» - کلماتی که

درباب دنیا گوید»

عبید در رسالات نه تنها این دو نماینده قدرت زمان یعنی حاکم و فقیه را شناسانده و بیاد انتقاد گرفته بلکه تمام اصناف مردم را بصورت‌های مختلف نقد کرده و آلودگی‌های آنها را پوست باز کرده بآنها نشان داده است و شاید هم برای اصلاح چنین مردمی راهی جز این وجود نداشته است. عبید در رسالات مختلف خود، انحرافات اخلاقی و جنسی، اجحافات ریاکاران و کسبه، بی‌اطلاعی طبیبان، بی‌عدالتی‌های قضات، کم‌ارجی عالم و دانشمند واقعی و بی‌اعتنایی بزرگان قوم را بعلم و ادب، ظلم و جورهای نمایندگان و فرستادگان حکام، آلودگی‌های صوفیان و واعظان و بالاخره بدبختی‌هایی را که مردم با این وضع داشته‌اند و صدماتی را که از تعصبات مذهبی بمردم میرسیده بصورت‌های مختلف، لغت نامه (رساله ده فصل) اخلاق الاشراف «نامه قلندران و حکایات فارسی بخوبی مجسم ساخته است و در واقع در رسالات او نکته‌ای فروگذار نشده است. در مطالعه لطایف عبید انسان به ضمیر روشن و هوش تیز و حضور ذهن و طبع و قار و سرعت انتقال و قوت ضبط و تسلط بر اخبار و روایات و قصص و اطلاع وافی بزبان عرب و ذوق وافر و شیرینی بیان و ملاحظت گفتار و قدرت درك و شدت تأثر و احساسی که یکجا در وجود این سخن پرداز ملیح و گشاده زبان خاورزمین جمع آمده و اثر انتقادی جاوید لطایف

عبید را بوجود آورده (۱) است پی میبرد .

عبید کسی است که میتوان گفت پارا از حد و دیک شاعر و نویسنده بسیار فراتر گذاشته و کار او کار یک مورخ اجتماع است مورخی که بقل اکتفا نکرده بلکه آنچه را گفته خود دیده و لمس کرده است. عبید در زمان خود یک تنه بجنگ تمام این ستمگریها و مفاسد بر میخیزد و در این راه بیم گفتار مردمی سطحی و بی فکر که او را «جهنمی» (۲) و «هجا گو» می نامند بخود راه نمیدهد و چه بجد و چه بهزل اینگونه مردمان سطحی و متملق و چاپلوس که خود عمری را بریا و سالوس گذارنده اند و برای رسیدن بجاه و مقام هر گونه خواری را بر خود هموار کرده اند بیاد مستخره میگیرد. قلب حساس عبید از این همه مفاسد آتش فشانی در سینه او بوجود آورد «آنجا که منطق (۳) سلیم نمیتواند برنده و کار گر باشد»

عبید زبان هزل و طنز را وسیله کار خود قرار میدهد «....
آنگاه کوه خشم و احساساتش آتش فشانی میکند، دیگر از آتش فشانی که نباید جزویرانی انتظار داشت»

۱- مقدمه کلیات - پرویز اتابکی

۲- قول سلیمان ساوجی شاعر معاصر عبید که گوید: جهنمی هجا گو

عبید زاکانی - مقرر است به بیدولتی و بیدینی .

۳- پیام نوین خرداد ۳۸

عبید علاوه بر این شهامت و شجاعت کم نظیر و طبع و قناعت
مردی است دانشمند و نویسنده ایست فصیح و زبیر دست و میتوان گفت
از پیروان سبک سعدی، اوست که توانسته با مهارت خود را بسعدی
نزدیک کند. «اسلوب انشای او فصیح و روان و شیرین و در عین حال
محکم و مسنجم است. این شیوه را در نثر فارسی سعدی بکمال رسانیده
است و میتوان گفت عبید شاگرد و پیرو اوست اما از میان نویسندگان
که در اسلوب نثر فارسی از سعدی پیروی کرده اند و بتقلید گاستان
او کتبی نوشته اند هیچکس مهارت و قدرت عبید را ندارد زیرا که
در همه آنها اثر تقلید آشکار است.

اما عبید مقلد ساده نیست بلکه میتوان گفت که راز هنرمندی
را در انشاء نثر یافته و همان شیوه را با کمال استادی در نوشته های
خود بکار برده (۱) است

از این گذشته ابتکار عبید است در تنظیم رسایل، چون
اینگونه رسایل طنز آمیز و در عین حال انتقادی در تاریخ ادب ایران
قبل از عبید بی چشم نمی خورد و عبید را میتوان «موجد این سبک در ادب
فارسی دانست.

طرز نوشتن رسایل تا حدی سبک ساده قرن هشتم است زیرا

تکلفات و ترادفات مخل معنادر این کتاب بچشم نمی‌خورد و از آوردن سجع تاحدی که نوشته او دچار تکلف نشود خود داری نکرده است ولی هیچگاه معنی، فدای بازی بالفظ نشده است. عبید در رسایل خود بسبک نثر زمان از آوردن اشعار متصل بشر و حتی اشعار عربی و آوردن آیات واحادیث وتمثیلات وحکایات برای اثبات غرض خود ابا نداشته است ولی هیچوقت این کار مانع رسایی معنا نشده بلکه برای توضیح و تشریح معنا می‌باشد چنانکه خود گوید «درمعانی باز است و سلسله سخن دراز، در غرض شروع کنیم. «مقدمه اخلاق الاشراف».

رساله اخلاق الاشراف

رساله اخلاق الاشراف یکی از آثار گرانبها و پربار ج عبید است این رساله با نثری بسیار دلکش و شیرین و عباراتی محکم و جزیل و انشایی روان و بلیغ بسبک زیبا و متین سعدی نوشته شده است در این رساله عبید با کمال استادی در استعمال الفاظ و توجه بجزالت کلام بخلاف نویسندگان متصنع سعی کرده معانی بسیاری را ضمن الفاظ کم بیان کند و نثر او نمونه کامل نثر موجز است در عین حال بلیغ و پرمعناست، این رساله در سال ۷۴۰ هجری تألیف یافته است اخلاق الاشراف شامل یک مقدمه و هفت باب است مقدمه مانند اکثر کتب

با حمد خدا و نعت رسول شروع میشود سپس از جسم و روح سخن میراند و برتری و فضل روح را بر بدن بیان میکند، نویسنده با برائت استعمال حمد خدای و نعت رسول را بدینگونه بیان میکند «شکر نامحصور و حمد نامحدود حضرت واجب الوجود را (جلت قدرته) که زیور عقل را پیرایه وجود انسان ساخت تا بوسیلت آن در کسب اخلاق حمیده و اوصاف جمیله غایت جهد بذل گردانید. و صلوات نامعدود نثار روضه منور معطر سید کائنات محمد مصطفی علیه اکمل التحیات باد که کسوت خلق و منشور خلقش بطراز (لولاک لما خلقت الافلاک) و طغرای (انک لعلی خالق عظیم) مطرز و موشح گشت و سلام و تحایا بر اولاد و انصار او که (بایهم اقتدینم اهتدینم) این حمد و نعت را عبید بقدری ماهرانه ترتیب داده است که خواننده با دقت کمی غرض نویسنده را از تنظیم رساله درک میکند زیرا او از تمام نعمات خدا نعمت عقل را مورد نظر قرار داده که وسیله تهذیب اخلاق و هدایت بشر است بسوی سعادت واقعی و آنگاه باز کر قول نبوی «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یا قول باری تعالی درباره پیغمبر ص «انک لعلی خالق عظیم» اخلاق نیکو را بهترین سرمایه انسانیت میدانند و غرض از بعثت پیامبران را نشر مکارم اخلاقی میان مردم می شمارد و پس از حمد و ثنای ایزد و درود بر پیغمبر ص در چند جمله با کمال ایجاز از چگونگی بدن و روح و فضل روح

و فضل روح بر بدن گفتگو میدارد. و همچنانکه دفع امراض بدن را
 بوسیله اطباء ضروری میدانند. انبیا و علماء را طیب روح و محسوب
 میدارد که: تا او را (۱) از ورطات مهلکه و گرداب جهل و نقصان
 بساحل نجات و کمال رسانند « عمید بعد از این با کمال اختصار
 گوید که «از وقت وزمان آدم صفی تا بدین روزگار اشراف بنی آدم
 بمشقت بسیار و ریاضت بکمال فضایل اربعه که آن (حکمت) و
 (شجاعت) و (عفت) و (عالت) است سعی بلیغ بتقدیم رسانیده اند و
 آنرا سبب سعادت دنیا و نجات عقبی شمرده و گفته اند:

« بهر مذهب که باشی باش نیکوکار و بخشنده »

« که کفر و نیک خوئی به ز اسلام و بد اخلاقی .. »

اینجا بخوبی درك میشود که عبید با عظمتی که برای اخلاق
 نیکو قائل شده است و آن را سبب سعادت دنیا و عقبی شمرده و
 کفر بانیك خوئی را بر اسلام بابد اخلاقی ترجیح داده است گفتار
 کسانی که او را هجاگو و جهنمی نامیده اند تا چه اندازه بی پایه و
 نارواست زیرا مردی که تا این حد مقام اخلاق نیکو را بالا
 می شمارد نمیتواند هزال و مسخره یی مانند سایر هجاگویان باشد
 بلکه او باتر دستى و استادی تمام خواسته است بانمایش آلود گیهای
 مردم زمان خود آنان را متوجه منجلا بی که در آن غوطه و راند

و خود درك نمى نمايند بكنند و باز در اينجا ناچار قول گو گول را تكرر از ميكنيم كه دزمانى فرا ميرسد كه تا تمام پستى هاى نفرت انگيز زندگى جامعه را نشان ندهى بوسيله ديگر نمى توان آيندگان را بسوى آرمانعالى و زيبا ترى راهنمايى كرد» عبید پس از تعريف جسم و روح و تنظيم اخلاق نيك و ذكر اهتمام اشرف بنى - آدم در حفظ فضائل اربعه: شجاعت، حكمت، عدالت، عفت. بطرز زمان خود را زبده «دهور» و خلاصه قرون «معرفى» ميكند كه در آن «بزرگان صاحب ذهن بلند راى» پيدا شده اند كه آراء گذشته گان در باره اخلاق از نظر آنان مردود است و گویند «آن قواعد اندراس پذيرفته است» در اينجا عبید از روش بزرگان زمانهاى قبل از خود بنام «مذهب منسوخ» و آنچه را كه در نظر مردم عصر او رايج است باسم (مذهب مختار) ياد ميكند و گوید «مدتى شد كه اين ضعيف (عبید زاكاني) را در خاطر اختلاجى ميبود كه مختصرى مبني بر بعض اخلاق قدما كه آنرا خلق اكنون (منسوخ) ميخوانند و شمه اى از اوضاع و اخلاق اكابر اين روزگار كه اينرا (مختار) ميدانند بتحرير رساند تا موجب فايده طالبان علم و مبتديان اين راه باشد كه به (اخلاق الاشرف) موسومست در قلم آورد و آن را بر هفت باب قرار داد هر باب مشتمل بر دو مذهب. يكي مذهب منسوخ كه قدما بر آن نهج زندگى كرده اند

و یکی مذهب مختار که اکنون بزرگان ما اختراع نموده‌اند و
بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده هر چند که حد این مختصر
بهزل منتهی میشود اما :
آنکس که ز شهر آشنائست

داند که متاع ما کجائست
آنگاه بسبک استاد سخن سعدی و پیروی از استرحام او از
مقدمه گلستان آید :

« مأمول این ضعیف درسعی این مختصر آنکه :

مگر صاحب‌دلی روزی بجایی

کند در کار این مسکین دعایی

در آخر این مقدمه باز عبید با ذکر « هر چند که حد
این مختصر بهزل منتهی میشود با آوردن بیت « آنکس که ز
شهر آشنائست مطالعه کنندگان آثار خود را مشخص
میکند و بار دیگر ثابت میکند که نظر عبید گفتن هزل برای خنده
و تفریح مردمی بی ادب و بی سر و پا و سطحی نیست، توجه او در
گفتن کسی که از شهر آشنایی است داند که متاع ما کجائست
به مردمی بوده است که هیچگاه نتوانسته‌اند روح بزرگ خود را
راضی کنند که برای امر از معاش و داشتن زندگی مرفه پشت
پا بقوانین اخلاقی و انسانی بزنند و اصطلاح (همرنگ جماعت

شدن) را بپذیرند، ناچار خون میخورده‌اند و دم بر نمی‌آورده‌اند. در زمانیکه امیر وفقیه و شیخ وصوفی هریک برای خود دکانی باز کرده‌اند و برای حفظ منافع خود از هیچگونه ریا و تزویر و دورویی و دروغ و شرعی شمردن هر جنایت خود داری نمی‌کرده‌اند و بقولی حافظ را بجرم گفتن «وای اگر از پس امروز بوافردایی» کافر و ملحد می‌شمارند و قصد آزارش میکنند عبید زبانی گویا ترا زهزل برای بیان مفاسد این قوم نیافته است زیرا او نمی‌خواست است مانند حافظ بکنایه و اشاره انتقاد کند بلکه قصد او این بوده است که با صراحتی هر چه تمامتر پلیدیهای (اکابر زمان) خود را نمایان سازد و با نواختن تازیانه هجو بر پیکر باصطلاح اشراف زمان خود داروی مسکنی برای دردهای مردم (شهر آشنایی) فراهم آورد.

بعد از این مقدمه عبید بشرح ابواب هفت گانه اخلاق بترتیب ذیل می‌پردازد. ابتدا بسیاق کتب اخلاق مانند اخلاق ناصری بدکر عقاید بزرگان و علمای گذشته در باره هر موضوع می‌پردازد و آنرا مذهب منسوخ میخواند و سپس عقیده اهل زمان خود را بنام مذهب مختار ذکر میکند هفت باب رساله او بترتیب عبارتند. باب اول در حکمت، باب دوم در شجاعت - باب سوم در

عفت - باب چهارم در عدالت باب پنجم در سخاوت - باب ششم در حلم و وفا - باب هفتم در حیا و وفا و صدق و رحمت و شفقت که در باره هر يك بترتیب بحث خواهد شد .

عبید در نوشتن این رساله نه تنها از نظر نثر فصیح و شیوای آن مهارت و استادی خود را نشان داده بلکه انتقادات او نیز بسیار زیرکانه و از روی نکته سنجی و دقت گفته شده است گویی عبید قدم بقدم دنبال آنچه گفته رفته و بچشم خود مانند طیبی که حالات مریض خود را مورد مطالعه دقیق قرار میدهند دیده است او اصناف مختلف را چنانکه بوده اند نشان داده و خصوصیات اخلاقی آنان را همچنان معرفی کرده که تاریخ عصر او نیز جز این نمیگوید . او امیر و فقیه و صوفی را بدون در نظر گرفتن محافظه کاری مورخان بی پرده شناسانده است . بنابراین باید گفت گفتار او عصر او را از هر تاریخی بهتر معرفی کرده است

مبک نثر رساله اخلاق الاشراف

نثر این رساله نثری است مصنوع و عبید در نوشتن این کتاب پیرو سعدی است ولی نثر این کتاب باندازه ریشنامه نزدیک بکار سعدی نیست مقدمه این رساله مانند مقدمات اکثر کتب این دوره و دوره های قبل (قرون پنج - شش - هفت) نسبت بمتن

کتاب صنعتی تر است . صنعت در کار عبید مانند روش استاد و پیشرو او سعدی هیچگاه بتصنع نگراییده . در هیچ جای این رساله معنا فدای لفظه نشده است . سجع در رساله عبید بفرآوانی گلستان نیست و جز در مواردی آنهم بسیار طبیعی که پیداست نویسنده خود را ملزم بآوردن آن نمیداند این سجع هم بیشتر در مقدمه بچشم میخورد و در متن کتاب بندرت پیدا میشود، سجع مقدمه نیز بیشتر جنبه رعایت موازنه و هم آهنگی دارد در جملات زیر «شکر نا محصور و حمد نا محدود حضرت واجب الوجود» «جالت قدرته و اوصاف جمیله غایت بذل جهد گردانند که محصور و محدود هم وزن و محدود وجود سجع واقع شده اند اخلاق حمیده و اوصاف جمیله بصورت موازنه در آمده است . یاد رجملات زیر « اکنون که در این روزگار زبده دهور و خلاصه قرون است» با حذف رابطه در جمله اول دهور و قرون را سجع گرفته و میتوان گفت در تمام این رساله در همین چند جمله است که سجع و موازنه بچشم میخورد و تا حدی آشکار است ، بقیه عاری از سجع است . از سجع که بگذریم سایر خصوصیات نثر مصنوع از قبیل:

۱- آوردن آیات و احادیث عربی متصل بجمله یا جدا از آن مثلا در این جملات « اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل اربعه شمرده اند . . . و معتقد ایشان آن بوده که) بالعدل قامت السموات

والارض) خود را مأمور (ان الله يامر بالعدل والاحسان) بداشتندی»
 ۲- در باب مثل و تمثیل - در این رساله فراوان است که
 گاه ارسال مثل بصورت مصراعی از بیت وصل بجمله آورده است
 « مردم از او ملول نشوند و یقین شناسند که : (از هر دیگری
 نواله‌یی خوش باشد) تمثیلات عبید در رساله برای ایضاح و روشن
 کردن مطلب است که این تمثیلات گاه بصورت حکایت و گاه
 بصورت روایت و حدیث است.

۳- آوردن اشعار ضمن نثر که اکثر مصرع یا بیت یا ابیاتی
 بدنبال کلمه «گویند» یا (شاعر حلم ممدوح را بدین سیاق ستوده
 در عبارت زیر : (از حضرت رسالت مرویست که (الحلم حجاب
 الافات) لفظ حلم را چون مقلوب کنی ملح شود و از اینجا گفته‌اند
 که (الحلم ملح الاخلاق) شاعر حلم ممدوح را بدین سیاق
 ستوده «۱»

شکست از بار حلمت کوه را پشت

که برجا مانده همچون مبتلایی

یکی ناچار گردد قابل کسر

دو ساکن را چو باشد التقایی

یا در شب و روز متفکر و غمناک میباید که مبادا طاعنی در
خانه و اتباع و حمیت او - طعنه زند و میگوید
اگر با غیرتی با درد باشی

و گر بی غیرتی نامرد باشی
ولی در آوردن اشعار نام شاعر را ذکر نمیکند و گاه نیز
از خود اشعاری ضمن داستان میگوید گاهی اوقات اشعار عربی
میآورد ، سر و پای برهنه در بیابانها دویدی و گفتی :
على اذا لاقیت لیلی بخلوة

زیارت بیت الله رجلاى حافيا

بعضی اشعار فارسی را برای شرح جمله تحت عنوان (بیت)
در نثر می آورد که ممکن است از خود نویسنده باشد و بهیچوجه
دست خرج بدان میازید و یقین دانید که بیت :
زر عزیز آفریده است خدای

هر که خوارش بکردخوار بشد

۴- لغات عربی در این کتاب بفرآوانی وجود دارد و نویسنده
اصراری در آوردن لغات فارسی ندارد ترکیبیات عربی مانند (لاجرم)
(سليم القلب) عزیز الوجود (محتاج الیه) در جملات زیر بچشم
میخورد . « لاجرم تادر این دنیا باشد عزیز الوجود و محتاج

الیه زید (۱)

اکثر آیات و احادیث و اخبار را بصورت عربی می‌آورد و از ذکر ترجمه فارسی آن بجای عربی خود داری میکند از حضرت رسالت مرویست که (السخی لایدخل النار ولو کان فاسقا اکنون که سبک نویسنده در تنظیم این رساله از نظر صنایع لفظی و معنوی گفته شد بارزش انتقادی او می‌پردازیم . ابواب هفتگانه را بترتیب جداگانه مورد بحث قرار میدهم

باب اول در حکمت

در این باب نویسنده ابتدا قول حکما را درباره حکمت علمی و عملی بطور خلاصه شرح داده و ذیل عنوان « مذهب منسوخ » آنرا بیان داشته است ، گوید :

حکما در حد حکمت فرموده‌اند (الحکمة استکمال النفس لانسانيه فی قوتها العلمیه والعملیه اما العلمیه فانها تعلم حقایق الاشياء كما هی واما العملیه فانها تحصيل ملکه نفسانيه بها تقدر علی اصدار الافعال الجميله والا حـتراز من الافعال القبيحه و تسمى خلقا)

یعنی در نفس ناطقه دو قوه مرکوزست و کمال او بتکمیل
 آن منوط، یکی قوه نظری و یکی قوه عملی. قوه نظری آنست
 که شوق او بسوی ادراک معارف و نیل علوم باشد تا بر مقتضای
 آن شوق کسب استطاعت معرفت اشیاء چنانچه حق اوست حاصل
 کند بعد از آن بمعرفت مطلوب حقیقی و غرض کلی انتهای جمله
 موجوداتست (تعالی و تقدس) مشرف میشود تا بدلالات آن معرفت
 بعالم توحید بل بمقام اتحاد رسد و دل او ساکن و مطمئن گردد
 که «الابذکر الله تطمئن القلوب» و غبار شبهت و زنگ شک از
 چهره و ضمیر و آینه خاطر او سترده گردد چنانچه شاعر گفته.
 «بهر کجا که در آمد یقین گمان بر خاست» و قوه عملی آن باشد
 که قواعد افعال خود را مرتب و منظوم گرداند چنانکه با یگ
 دیگر مطابق و موافق شوند تا بواسطه آن مساوات اخلاق او مرضی
 گردد هر گاه این علم و عمل بدین درجه در شخص جمع آید او
 را انسان کامل و خلیفه خدا توان گفت و مرتبه او اعلی مراتب
 نوع انسان باشد چنانچه حق تعالی فرموده «توتی الحکمة من
 يشاء ومن یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» و روح او بعد
 فراق بدن بنعیم مقیم و سعادت ابد و قبول فیض خداوند مستعد
 گردد:

مصراع

وین کار دولتست کنون تا کرا رسد

تا اینجا مذهب قدما و حکماست .

مذهب مختار

چون بزرگان و زیرکان خوره دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرفست در تکمیل روح انسانی و مرجع و معاد آن تأمل نمودند و سنن و آرای اکابر سابق پیش چشم برداشتند خدمتشان را بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد . میفرماید که بر ما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد و لقای آن ببقای بدن متعلق است لاجرم از حشرو نشر و عقاب و عذاب و قرب و بعد و رضا و سخط کمال و نقصان فراغت می دارند و بسبب این عقیده است که قصد خون و مال و عرض خلق پیش ایشان خوار و بیمایه مینماید:

بر او يك جرعه می هم رنگ آذر

گرامی تر ز خون صد برادر

الحق زهی بزرگان صاحب توفیق که آنچه چندین هزار سال با وجود تصفیه عقل و روح محبوب ماند بی زحمتی برایشان کشف شد. این بود آنچه عبیدر شرح حکمت بنظر علمای گذشته و نظر بزرگان زمان خودش در باب اول ذکر کرده است. این باب از این نظر بتمامی نقل شد که از نقل سایر ابواب بطور

کامل خود داری شود چون نحوه کار نیز همین طور است که ابتدا مذهب منسوخ را شرح میدهد و آنگاه بطنز اخلاق مردم زمان خود می پردازد و در قالب الفاظی کم و جملاتی کوتاه تاریخ اجتماع خود را تدوین میکند، در باب اول چنانکه از متن آن پیداست عبید حمله و انتقادش از این جهت نیست که بزرگان زمان او اختلاف عقیده و فکر با حکمای سابق دارند و نظریه‌ی جدید آورده‌اند، زیرا او یک ملای سطحی و متعصب نیست بلکه غرض خود را از تذکر نظر اکابر زمانش در باره روح و معاد در آخر باب با بیانی شیرین و ساده بیان داشته است و ...

«نتیجه این معتقد آنکه همه روزه عمر در کسب شهوات و نیل لذات مصروف فرموده و می گویند ...» یا «... که قصد خون و عرض پیش ایشان خوار و بی مایه مینماید» عبید در این باب گویا آندسته از مردم را معرفی میکند که با اظهار عدم اعتقاد بسنن اخلاقی و مذهبی میخواهند سر پوشی بر جنایات و تبه کاریهای خود بگذارند و چون آنقدر عظمت روحی در آنان نیست که بتوانند از کارهای زشت خود سر باز زنند ناگزیر پشت پا بمعتقدات اخلاقی و مذهبی میزنند، تا بدون اندیشه و دلپره بکار ادامه دهند.

باب دوم در شجاعت

نویسنده در این باب نیز ابتدا نظر حکما را دربارهٔ قوهٔ متباین موجود در انسان که منشاء افعال مختلف میشود بیان میکند و یکی از آن قوا را قوهٔ غضبی مینامند که اگر باعتدال و تحت انقیاد نفس عاقله باشد فضیلت شجاعت از آن حاصل میآید و گوید حکما شجاع کسی را گفته‌اند که در او بخدت و همت بلند و سکون نفس و ثبات و تحمل و شهامت و تواضع و حمیت و رقت باشد ... و اینرا مذهب منسوخ مینامند سپس باعتقاد اصحابنا اشاره میکند که شجاعت را صفتی ناپسند میدانند گوید «اصحابنا میفرماید که شخصی که بر قضیه هولناک اقدام نماید و بادیگری بمحاربه و مجادله درآید از دو حال خالی نباشد یا خصم غالب شود و بکشد یا بعکس اگر خصم را بکشد خون ناحق در گردن گرفته باشد بتبعیت آن لاشک عاجلا و آجلا بدو ملحق گردد اگر خصم غالب شود آنکس را راه دوزخ مقرر است چگونه عاقل حر کتی که احد الطرفین آن بدین نوع باشد اقدام نماید ... بعد گوید که هر جا سماعی و عروسی مشتمل بر لذت و حلوا باشد گرد آیند ولی هنگام جنگ ابلی را گویند تو پهلوانی و چنین و چنان و او را در برابر تیغ دارند و پس از شکست او را شماتت کنند و گویند .

تیر و تیر و نیزه نمی‌آرم خورد

لوت و می و مطربم نکو میارزد

و پهلوانان زمان ما این شعر را نقش نگین کرده اند .

گریز بهنگام فیروزی است خنک پهلوانی کش این روزی است
آنگاه باز کر روایتی جالب بی شهادتی و مردگی حسن شهادت
را در مردم زمانش بخوبی منعکس میکند و باز کر این روایت امکان
اینکه خواننده بگوید خوب اینان مردمی صاحب دوست بوده و
از جنگ و خصومت بیزار بوده اند از بین میبرد . اینک روایت را
گرچه به هزل و رکاکت میگرداید بواسطه اثبات این نظر عیناً نقل
میکنیم :

« از نو خاسته اصفهانی روایت کنند که در بیابان مغولی بدو
رسید بر او حمله کرد نو خاسته از کمال کیاست تضرع کنان گفت
« ای آقا خدایراهم گامم کش » یعنی بگام مرا و مکش مرا مغولش
بر او رحم آمد و بر قول او کار کرد . جوان بیمن این تدبیر از قتل او
خلاص یافت گویند بعد از مرگ سی سال دیگر عمر در نیکنامی بسر
برد . زهی جوان نیکبخت .

باب سوم در غنیت

در این باب عبید شرحی مختصر ولی جامع از غنیت داده

است و گوید «عفت عبارتست از پا کداهنی و لفظ عقیف بر آنکس اطلاق کردند که چشم از دیدن نامحرم و گوش از شنیدن غیبت و دست از تصرف در مال دیگران و زبان از گفتار فاحش و نفس از ناشایست بازداشتی ...»

بر همه خلق سر افراز بود هر که چوسرو

پا کداهن بود و راست رو و کوتاه دست
و آنگاه با ذکر یکی دو اندرز از حکما و ائمه روایتی از
قول منصور حلاج ذکر میکند که با کمال ایجاز ، معانی بسیاری
از پا کداهنی و عفت در آن گنجانده «منصور حلاج را چون بردار
کردند گفت : در کوچکی بر شاری میگذشتم آواز زنی از بام
شنیدم از بهر نظاره او بالا نگرستم اکنون از دار بزیر نگرستن
کفارت آن بالا نگرستن میدانم» .

نویسنده در لابلای سیزده سطر ذیل عنوان مذهب منسوخ
عرض از عفت و پا کداهنی را از نظر بزرگان و پیشوایان دین
بخوبی منعکس کرده است و عزت و بزرگواری را در عفت و
پا کداهنی دانسته و بانثری شیوا و روان بذکر «مذهب مختار» می
پردازد و گوید (اصحابنا میفرمایند که قدمای این باب غلطی
شنیع کرده اند و عمر گرانمایه به ضلالت بسر برده اند و هر کس
این سیرت ورزد او را از زندگانی هیچ بهره نباشد در فصل تنزیل

آورده است که (انما الحیوة والدنیا لعب ولهو ...) و معنی آن چنین فهم فرموده اند که مقصود از حیوة دنیا لعب و لهو بی فسق و آلات مناهی امری ممتنعست و جمع کردن مال بی رنجاندن مردم و ظلم و بهتان و زبان در عرض دیگران دراز کردن محال. پس ناچار هر که عفت ورزد از اینها محروم باشد و او را از زندگان نتوان شمرد و حیات او عبث باشد ...

عبید در این قسمت از باب عفت بخوبی احوال مردمی را که نخواسته اند دامن خود بمقاسد بیالایند مجسم میکند که چنین مردمی حتی در ردیف زندگان هم حساب نمیشوند و آورندگان و پیروان مذهب مختار را که بی شباهت بمردم باصطلاح متحد...! عصر خود ما نیستند که هر کس به آلات قمار آشنائی ندارد و از مراسم شب نشینی ها...! بی خبر، این از اجتماع بدور و باصطلاح معروف خود شان (امل) مینامند که زیاد تفاوتی با اطلاق کلمه مرده بمردم عقیف قرن هشتم هجری توسط اشراف ...! آن زمان ندارد.

عبید در این قسمت بی پروا و با افروختگی تمام با آوردن اقوالی از پیروان مذهب مختار آنان را مورد حمله قرار داده و میگوید که ایندسته جملگی بر این قولند که انسان باید بهر وسیله که میتواند برای گرد آوری مال و رسیدن بمقامات عالی کوشا

باشد و حتی از بذل نفس ... ؟ نیز خود داری نکند اگر هم در اثر سود جوئی او دیگران خانه خراب شدند التفاتی نکند که «هر چه تو را خوش آید میکن و میگوی» آنگاه گوید که در بذل نفس، منع در خاطر نباید آورد «المنع کفر» و بی پروا میر و وزیر و شیخ و صوفی را مورد حمله قرار داده و علت امارت و وزارت ایشان را بذل نفس ... ؟ دانسته است «بمراهین قاطعه مبرهن گردانیده اند که از زمان آدم صفی تا اکنون هر کس که جماع نداد میر و وزیر و پهلوان و لشکر شکن و قتال و مالدار و دو لیتار و شیخ و واعظ و معروف نشد. دلیل صحت این قول آنکه متصوفه جماع دادن را (علة المشایخ) گویند، عبید در اینجا با استادی و مهارتی بی نظیر در يك جمله بزرگان زمان خود را با ذکر کلمه‌ی تجربه رسوا ساخته است.

حقا که بزرگان ما این سخن از روی تجربه میفرمایند. مردم باید دهد و ستاند چه نظام کارها بداد و ستد ... ؟ است تا او را (کریم الطرفین) توان گفت و بدبخت در ایندوره کسی را می‌شمارند که کلید دولت را گم کرده باشد ... ؟ و قول طاعنان را نسبت بمردی که باین طریق سعادت ... ؟ دنیا می‌طلبد. مردود میدانند و گویند آنان نفهمیده اند و ندانسته اند که «الجود بالنفس اقصى غاية الجود». اگر کسی مختصر توجهی بتاریخ تسلط

ترکان در ایران داشته باشد و مفاسدی را که با ورود غلامان ترك در میان مردم رواج یافت علاقه و توجه سلاطین و امراء و وزراء و شعرا را نسبت بغلامان زیبا روی و افراط بعضی از اینان را در معاشقه با غلامان که گاه بمرحله جنون میرسید در نظر داشته باشد، صراحت لهجه عبید و انتقاد او را غیر منصفانه نمیشمارد بلکه اعتراف میکند که چنین وضعی خواه نخواه وجود داشته است.

داستان محمود و ایاز، سنجر و غلامان مخصوص او و تبه کاریهای سنجر سلجوقی در این مورد که گاه پس از اطفاء هوای نفس این غلامان را بخواری میکشت و زمانی بخاطر ارضای شهوات اینگونه غلامان را چنان بر کار مسلط میکرد که وزراء نیز از متابعت ایشان و احترام نسبت بآنان ناگزیر بودند (۱) مشهور است. و یا عمل جلال الدین خوارزمشاه نسبت بمعشوق خود که غلامی بود و پس از مرگ دستور داد تمام مردم تبریز سر و پای برهنه بتشیع جنازه او آیند و اگر کسی امتناع کند او را بکشد (۲) و وزراء و بزرگان پس از مرگ نمی توانستند او را مرده بنامند و برای مرده غذا میبردند و

۱- تاریخ ادبیات فارسی دکتر ذبیح اله صفا ج اول

۲- تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم

چون باز میآمدند میگفتند حال غلام بحمداله خوبست ... ؟
این پادشاه مدتها پس از مرگ این غلام از پرداختن بامور حکومتی
باز ماند (۱)

بخوبی نشان میدهد که غلامبارگی در میان اعیان و
واشراف ... ؟ از ضروریات زندگی اشراف بوده است پس بعید
نیست که عمید با استناد بقول پیروان مذهب مختار این عمل را
باعث ترقی و پیشرفت و رسیدن بمال و جاه بداند و بی غفتی را
اصل بزرگی ... ؟ در قرن هشتم هجری بخواند .

باب چهارم

عدالت

در باره عدالت تاکنون کتابها نوشته اند و داستانها و
روایات بسیاری از عدالت سلاطین و امراء و خلفا در کتب آورده اند
که اگر مطالعه دقیقی از نظر تاریخ در باره این روایات و داستانها
بشود و انطباق تاریخی صورت گیرد قسمت عمده بی از این روایات
با خصوصیات شخص عادل منطبق نیست . این تا حدی طبیعی
است زیرا تاکنون کمتر افرادی پیدا شده اند که منافع دیگران

را بر منفعت شخصی ترجیح دهند و اینها نیز تحت عنوان کلمه امام و معصوم جمع آمده اند. ولی ظلم و عدل را نسبی باید مورد مطالعه قرار داد چون عدالت مطلق کمتر در تاریخ به چشم میخورد پس باید موضوع را از نظر شدت و ضعف هر يك از این دو صفت در هر روز مورد مطالعه قرار داد.

قرن هشتم هجری بدنبال خونریزی و کشتار و قتل و غارت مغولان چنانکه در فصل اول این رساله ذکر شد دسیسه بازی و وزراء و جنایات حکام و اختلافات مذهبی را همراه خود آورده که هر يك بنوبه خود دردی بن پیکر فرسوده جامعه قرن هشتم میافزود ملوک الطوائف بعد ازایلخانان نیز چون ملك الموت بقبض جان این جامعه مر یض پرداخت. در جامعه یی که بقول عبید اشراف و اکابر وزعمای آن را عقیده در باره عفت و حکمت و شجاعت چنان بود که گذشت باید دید عدالت آن چه اعجوبه یی خواهد بود. در فصل اول این رساله شواهدی از تاریخهای مختلفی که در این عصر در باره قرن ۸ و ۷ هجری نوشته شده است مبنی بر تیرگی اوضاع اجتماعی این زمان ذکر شده است که نیازی بتکرار آن نیست در این فصل بخوبی وضع حکام ولایات و ستمکاریهای آنها را نسبت بمردم و اخذ مالیاتهای سنگین و ناروا را بعنوان مختلف از قول نویسندگان تاریخ حبیب السیر، تاریخ مبارک غازی و

تاریخ اقبال ذکر کردیم و این یاد آوری در اینجا برای آنست که باز گفتار عبید در باره نظر «اصحابنا» هزل محض شمرده نشود بلکه تاریخ اجتماعی زمان دانسته شود که تا حدی بهتر و ارجمند تر از تواریخی است که مورخین آنها را تحت تأثیر زمان و مکان و حکومت وقت تدوین کرده اند. عبید مذهب منسوخ را چنین بیان کرده است :

«اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل اربعه شمرده اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده. معتقد ایشان آن بوده است که (بالعدل قامت السموات والارض). خود را مأثور (ان الله یامر بالعدل والاحسان) بداشتندی بنا بر این سلاطین و امر و اکابر و وزراء دادیم. هم بر اشاعات معدلت ... عوام نیز در معاملات و مشارکات طریق عدالت کار فرمودندی و گفتندی :

«عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زنده عادل»
و در مذهب مختار چنین میگوید «اما مذهب اصحابنا آنکه این سیرت اسوء سیر است و عدالت مستلزم خلل بسیار ... میفرمایند (العدالة تورث الفلاکة)

خود کدام دلیل واضحتر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی ویزدجرد بنه کار که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرفست و دیگر متأخران که از عقب رسیدند تا ظلم میکردند دولت ایشان

در ترقی بود و ملک معمور . چون بزمان کسری رسید اوازر کاکت
رای و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد . در اندک
زمانی کنکره های ایواش بیفتاد و آتشکده ها که معبد ایشان
بود بیکبار بمرد و اثرشان از روی زمین محو شد .».....

عبید بطنز و تمسخر مثالهای تاریخی دیگری ذکر میکند
و آنگاه با همین زبان گوید «رحمت بر این بزرگان صاحب توفیق
باد که خلق را از ظلم ضلالت عدالت بنور هدایت ارشاد فرمودند.»
و بامسخره بزرگان زمان خود را مرشد مردم از ضلالت عدالت ؟...
بنور هدایت که یقین ظلم و ستمگری و زور گویی است می شمارد
و بر آنان رحمت و درود میفرستد ؟.....

اگر این گفته های عبید را بعنوان نظر بزرگان زمانش با
تاریخ این دوره مطابقت کنیم بی نظری و دقت نظر و استحکام رای این
نویسنده و بزرگ مقدار را درمی یابیم و حق میدهیم که آنچه در مقام
بلند و بزرگی پایه فکر و هنر این نویسنده و منتقد بزرگ گفته
شود غلو نشده بلکه ذکر حقیقی است که شاید قرنهای از نظرها
مخفی مانده است .

باب پنجم سخاوت

با آنچه از خصوصیات اخلاقی بزرگان این زمان در ابواب

گذشته ذکر شد سخاوت و بخشندگی این مردم موضوعی است بدیهی که احتیاج به بحث و گفتگو ندارد ولی استادی عبید با آوردن امثال و حکایاتی شیرین و طنز آمیز از سخاوت اشراف روزگار بحثی مشغول کننده بوجود آورده است. در این باب مانند ابواب قبل مذهب منسوخ را با آوردن آیه و روایاتی از قرآن مجید و گفته نبوی باختصار شرح داده و گوید «از ثقات مرویست که مردم در ایام سابق سخاوت را پسندیده داشته اند و سپس گوید: استدلال این معنی از آیات بینات میتوان کرد که (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) (ان تنالوا البرحتى تنفقوا اما تحبون) و از حضرت رسالت مرویست که (السخی لا یدخل النار ولو كان فاسقا) در مذهب مختار عبید با مهارت تمام، اصحابنا را از تمام آیات پیرو (كلو والشربو ولا تسرفوا) و (ان اله لا یحب المرفین) میدانند که به پیروی از این آیات در ضبط اموال کوشاهستند عبید ۶ حکایت كوچك و شیرین در اثباتك نظر خود بعنوان شاهد آورده که هر کدام آنها دلیل بر مهارت و حسن انتخاب، و سرعت انتقال اوست در تبیین گفته خود. از جمله آنها حکایت ذیل است.

حکایت

بزرگی را از اکابر که در ثروت قارون زمان خود بود اجل

در رسید امید از زندگی قطع کرد جگر گوشگان خود را که طفلان خاندان کرم بودند حاضر کرد. گفت ای فرزندان روزگاری دراز در کسب مال زحمت های سفر و حضر کشیده ام و حلق خود را بسر پنجه گرسنگی فشرده تا این چند دینار ذخیره کرده ام زنهار از محافظت آن غافل مباشید و بهیچوجه دست خرج بدان میازید و یقین دانید که :

زر عزیز آفریده است خدا هر که خوارش بکردخوار بشد
اگر کسی باشما سخن گوید که پدر شما را در خواب دیدم
قلیه حلوا میخواهد زنهار بمکر آن فریفته مشوید که آن من نگفته
باشم و مرده چیزی نخورد. اگر من خود نیز در خواب باشما نمایم
و همین التماس کنم بدان التفات نباید کرد که آنرا اضغاث و
احلام خوانند. باشد آن دیو نماید.

من آنچه در زندگی نخورده باشم در مردگی تمنا نکنم. این
بگفت و جان بخزانة مالک دوزخ سپرد. بحق میتوان گفت داستانی
زیباتر و مؤثرتر از این برای بیان شدت بخل و خست طبع مردمی
نمیوان یافت زیرا معمولاً اکثر مردم هنگام مرگ نذوراتی کرده
یا مالی وقف میکنند و کسی را که عبید در این داستان بعنوان نمونه
ثروتمندان و «قارونهای» زمانش معرفی کرده که دردم مرگ هم
وصیت میکنند که اگر مراد خواب دیدید و تقاضای بخششی از شما

کردم آن من نیستم بلکه دیوی است. یادر داستانی دیگر گوید که یکی از بزرگ زادگان خرّقه‌یی بدرویش داد پدرش او را ملامت کرد پسر گفت در کتابی خوانده ام که هر که خواهد عزت یابد باید اینار کند من خرّقه‌ای اینار کرده پدرش گفت «ای ابله غلط در لفظ اینار کرده ای که بتصحیف خوانده‌ای. بزرگان گفته اند که هر که بزرگی خواهد باید هر چه دارد انبار کند تا بدان عزیز باشد»

گرچه پدر در این حکایت بخوبی براز موفقیت ...؟ پی برده است و گفته او تاحدی در تمام ادوار صادق است ولی عبید با ذکر این مثال طرز فکر ثروتمندان عصر خود را بخوبی مجسم کرده است. ای کاش عمرها طولانی میشد و عبید در زمان مامی بود تا ازدل و جان نه از روی طنز بزرگان قرن هشتم هجری درود و رحمت میفرستاد.

باب ششم در حلیم و وفا

«مذهب منسوخ» حلیم عبارت از بردباریست. قدما حلیم کسی را گفته اند که نفس او را سکون و طمأنینتی حاصل شده باشد که غضب بآسانی تحریک او نتواند کرد. اگر مکروهی بدروسد در اضطرار نیفتد. از حضرت رسالت مرویست که، (الحلم حجاب الافات)

..... و در مذهب مختار گوید که اصحاب
و بزرگان عصر ما بحلم و وفامعتقدند آنگاه با زیر کی این اعتقاد
وحلم را بیان کرده که «حلم در تحمل جور غلامبارگان است در
کودکی کسی که با غیرت باشد در این دوره ناگزیر رزوش چون
شب تار است زن و فرزند هم از او بیزارند .
اگر با غیرتی با درد باشی

و گر بی غیرتی نامرد باشی

گویا بزرگان زمان عبید نامردی بای غیرتی را پسندیده تر
از دردمندی با غیرت میداشته اند عبید بعد از آنکه بانی پروایی
هر چه تمام تر عزت و راحت در جهان را نتیجه این حلم دوران کودکی
معرفی میکند با طرح سوالی میدانی برای حمله بشیخ و زاهد
و واعظ و قاضی برای خود میگذشاید و میگوید بی غیرتی و دیوثی
بسبب راحتی در دنیا است بدین جهت گفته اند ، (الدیوث سعید
الدارین) ؟...

دیوث در این جهان بواسطه این صفت آسوده خاطر است
در آن دنیا نیز بمصدق (الدیوث لایدخل الجنة) بهشت نمیزود
و از کدورت صحبت شخیکان و زاهدان و روی ترش ایشان بیمین
این سیرت آسوده است بدین نیز اکتفا نکرده و مزد زاهد ریاپی
و شیخ دروغگو و واعظ مزور و قاضی بیدادگر را کف دستشان

میگذارد. بهتر است با نقل عین گفتار عبید در این خصوص که احتیاجی به تعبیر و تفسیر ندارد و خود داری از تحایل آن، عظمت آنرا حفظ کنیم. بدین دلیل دیوث سعید الدارین باشد اما اینجا نکتته‌یی وارد است (سؤال) اگر سائلی پرسد که این جماعت یعنی اکابر دیوث چون بواسطه صحبت شیخکان از بهشت متنفرند و بدوزخ نیز بعدد هر شیخکی که در بهشت است هزار قاضی و نواب و وکلای او نشسته است چون است که از صحبت ایشان ملول نیست (جواب) گوئیم چون شیخکان در این دنیا بطهارت و عبادت موسوم بودند (اگرچه این معنی سری بر یا وزعوت داشت) و آن مظلوم (دیوث هرگز آن نشسته باشد و سجده نکرده پس وضع شیخکان مغایر وضع دیوث باشد و قاضیان و اتباع ایشان بواسطه اینکه بعضیان و تزویر و تلبیس و مکر و حرام خوارگی و ظلم و بهتان و نکته‌گیری و گواهی بدروغ و حرص و ابطال حقوق مسلمانان و طمع و حیل و افساد در میان خلق و بیش‌رمی و اخذ رشوت موصوف بوده و در دیوث هم این خصال مجبول است پس میان ایشان جنسیت کلی تواند بود و بسبب جنسیت صحبت قاضیان و اتباع ایشان خواهد که (الجنس الی الجنس یمیل) ...

عبید گرچه در رساله صد پند و ده فصل باریاکاری و تزویر این گروه ظاهر الملاح مبارزه کرده در اینجا نیز از موقعیت

استفاده برده و زخمی کاری بیدن این خونخواران اجتماع زده است. کسانی که بدست صاحبان زور و زر روی کار می‌آمدند و جز حفظ منافع آنان و در نتیجه منافع خود کاری نداشتند کافی بود که بیچاره‌یی نا آشنا بوضع خفقان آور آن زمان یا از شدت احساسات کلمه‌یی بر زبان راند آنگاه سروکار او را با چنین قضات بیندازد دیگر خدا میدانست که چه بسر او و خانواده او می‌آورند.

باب هفتم در حیا و وفا و صدق و رحمت و شفقت

مذهب منسوخ

در مذهب منسوخ عبید از قول حکما حیارا انحصار نفس نامد و از قول رسول (ص) گوید (الحیا من الایمان) و درباره وفا از قرآن کریم آیه‌یی آورده که (ومن اوفی بما عاهد الله فسیؤتیه اجرا عظیما) و صدق را گوید و دل راست کردن یاران است و رحمت و شفقت را رحمت آوردن بر کسی که شخص از او ناملایمی مشاهده کرده باشد. اما در مذهب مختار يك يك این خصال را باعتقاد اکابر زمان خود با کمال اختصار گفته است ولی همین مختصر برای نمایاندن فکر طبقه مؤثر در اجتماع آنروز کافی است. عبید درباره حیا گوید که «اصحابنا میفرماید» هر کس با حیا باشد از همه چیز محروم و در همه جا تو سری خور و پیوسته

باید که گریان باشد و گوید گریه ابر را بهمین جهت حیا گفته اند
ولی کسی که وقاحت و بیشرمی پیشه خود سازد و بی آبرویی را
مایه معاش کند « خود را از موانع بمعارض اعلیٰ میرساند، مردم
بواسطه بیشرمی از او ترسانند و او بدینوسیله صاحب همه چیز
آنگاه گوید که با حیا همیشه سربز انوی حرمان دارد و چوب
در بانان خورد آنگاه با آوردن بیتی شعر بیجست خود درباره حیا و
بیشرمی خاتمه میدهد:

جاهل فراز مسند و عالم برون در

جوید بحیله راه و بدر بان نمیرسد

وفا

در باره وفا نظر بزرگان عصر خود را شرح داده و گوید
هرگاه «شخصی در وفا باقصی الغایه برسد بهسنگ تشبیه نموده اند»
بزرگان عصر عبید گویند هر کس بمحض آنکه توقعاتش از
شخصی برآورده شود و دیگر احتیاجی نسبت باو در خود احساس
نکرد باید باو التفات نکند حتی اگر پدرش باشد. مرد باید که
هر روز با جمعی و همزمان با گروهی بسر برد تن بخواری وفا
نهد تا از زندگی التذاذ حاصل کند نویسنده در اینجا با آوردن
حکایتی مؤثر اثبات نظر بزرگان زمان خود را از زبان خودشان

بیان میکند :

« گویند محی الدین عربی که حکیم روزگار و مقتدای علمای عصر خود بود سی سال بامولانا نورالدین رضوی شب و روز مصاحب بود ... چند روز که محی الدین مریض بود نورالدین بر بالین او بشرب مشغول بود شبی بحجره رفت، بامداد که بر در خانه آمد غلامان را مویها بریده و بعزای نور الدین مشغول دید پرسید که حال چیست گفتند مولانا نورالدین وفات کرد گفت دریغ نور الدین پس روی بغلام خود کرد و گفت (نهشی و نطلب حریفاً آخر) و هم از آنجا بحجره خود عودت فرمود گویند بیست سال بعد از آن عمر یافت و هرگز کسی نام نورالدین از زبان او نشنید، سران قوم بعد از آوردن این مثال و این بی وفایی از مقتدایی مانند محی الدین یاران و دیگر مردم را توصیه میکنند که باید چنین مردمی را در وفا سرمشق قرار داد .»

(امام صدق) بزرگان ما میفرمایند که این خلق اِرْذَلْ خِصَالِ است « مرد برای پیشرفت و ترقی خود صدق را بدترین دشمن و بهیم اندازی و دو رویی و ریا و فساد و دروغ را پیشه سازد . درود بر روان عبید « هر کس بخواهد از مال و مقام ، قدرت و سایر مظاهر بزرگی ...؟ بر خود دار باشد باید (صدق الامیر را کار بندد) عبید میگوید برای رسیدن بچنین سعادت بی که بزرگان ما از آن

برخور دارند باید زشت رازیبا و روز را بدلوخواه کسی که میتوانی
 بوسیله او عزتی یا بی شب جلوه دهی « مثلاً اگر بزرگی در نیمه شب
 گوید که اینک نماز پیشین است در حال پیش جهد و گوید که
 راست فرمودی . امروز بغایت آفتاب گرمست و در تأکید آن
 سوگند بمصحف و سه طلاق زن یاد کند ... » و (دروغ مصلحت
 آمیز را به از راست فتنه انگیز)

در این مرحله و در این باره صادق دانسته اند . اگر کسی
 از روی دیانت و شرافت گواهی بصدق دهد یا سخنی راست گوید
 در تکذیب او تاویلات گوناگون آرند و عکس او را رشوت دهند
 و بزرگمقدار شمارند « چنانچه امروز در بلا اسلام چندین هزار آدمی
 از قضاة و مشایخ و فقها و عدول و اتباع ایشان را مایه معاش از این
 وجهت « اما رحمت و شفقت » اصحابنا بغایت منکر این قسمند .
 « اکابر زمان عبید از آراء افلاطون دلیل آورده اند که (القضیه
 حتی لا توجب لا توجد) و گویند که خداوند تا کسی را مستحق
 ظلمی نداند او را مظلوم واقع نگرداند پس بر چنین مظلومی شفقت
 عصیان و زیدین نسبت بخداست و برای استدلال گویند « سگ
 گرسنه ، زاغ کور ، بز لاغربه » پس ایشان بآیه از قرآن که
 قول کفار در آن منعکس شده تأسی جسته و گویند آنکه را خدا
 طعام و روزی نداده ما چرا بدهیم . « انطعم من لویشاء اله اطعمه . »

باین دلیل هر نوع رحم و شفقتی از نظر ایشان مردود است حتی چنین اشخاص را برای رفع درجات در (یوم لایقاع مال و لابنون) مستحق آزار و اذیت میدانند عبید کتاب اخلاق الا شراف خود را بدینجا خاتمه میدهد و اظهار امیدواری میکند که اگر کسی « براخلاق مختار اکابر مواظبت نماید و آنرا ملکه نفس ناطقه خود گرداند نتیجه آن هر چه تمامتر در دنیا و آخرت بیابد » با مطالعه این کتاب بخوبی درک میشود که چگونه عبید بابیانی شیوا و ملیح و آمیخته بطنز و هزل عفت و شجاعت و سخاوت و شفقت و وفای مردم عصر خود را بیان کرده و راه پیشرفت و سعادت در دنیا را برای مردم قرن هشتم هجری باز کرده و کلید سعادت را بدست آنان داده است . بر کسانی که طالب سعادت مندی ... ؟ در این جهانند واجبست که قسمت مذهب مختار این کتاب را چون حرزی همراه داشته باشند و بدان کار بندند تا از لایلای ندامت و اندوه و درماندگی نجات یابند . بیسوادان را عالم دهر و کوران را عین الله و چلاقان را یداله بنامند با بمقصود برسند انشاءاله تعالی .

ریش نامه

این رساله را عبید بسبک مقاله نوشته است و در اینکار از نشر

سعدی در گلستان بخصوص دیباچه گلستان پیروی کرده است والحق بامهارت و استادی کامل از عهد این تقلید بر آمده تا آنجا که او را گشاینده رمز و داننده راز هنر سعدی در نوشتن نثر شیوای گلستان دانسته اند»^۱ در این رساله عبید صدماتی را که از ریش نصیب ابنای زمانش میشود بصورت مصاحبه و مناظره یی باریش بیان داشته پس از ذکر مقدمه یی در حمد خدای و نعت رسول گوید که شبی بایار دلدار در حجله نشسته بودم و در اندیشه خط و خال محبوب با خود عالمی داشتم ناگهان رکنی از خانه شکافته شد شخصی باهیکلی ترس آور بر من وارد شد که لرزه بر اندام افتاد «شخصی که مبیناد کسی در خواش» بر من سلام کرد از او پرسیدم ابلیسی یا عفریت . غولی یا ملک الموت بانگ بر من زد که مرا (ریش الدین ابولمحاسن) گویند آنگاه ریش مقداری از اوصاف خود را بیان کرد که خدای در قرآن در چند جا مرایاد کرده از جمله (ولاتأخذ بالحيثی) در قصه موسی . و رسول بر نام من تسبیح کرده (سبحان الذی زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب) عده بی مرا بسنبل و جمعی مرا بسبزه تشبیه کرده اند در اینجا عبید بزبان جدو هزل و آوردن مثالها و حکایات و دلایلی ثابت میکند که ریش در ظن بحسن خود با شتاب

رفته . و آنگاه گوید که « آدم تادر بهشت بود ریش نداشت ملائکه
 آنرا سجده کردند چو ریش بر آورد ملائکه هر گز ریش ندیده بودند
 آغاز ریش خند کردند مسکین از انفعال از بهشت بیرون جست
 و بصحرای دنیا گریخت و بزحمت گرفتار شد » حکایت شیرینی دیگر
 گوید « روزی محبوبی مصیبت دیده یعنی ریش آمده در کوچه
 باغی میگذشت باغبانی را دید که پرچین از خار بردیوار باغ مینهاد
 گفت بدین زحمت چه حاجت دو تار موی ریش بر طرف باغ بنشان
 تا هیچ آفریده بی گرد آن نگردد ». در این ساله عبید مثالهای دیگری
 نیز دارد که وضع غلامبارگی و رواج این اخلاق زشت را چنانکه
 در صفحات قبل ذکر شد در این دوره که دنبال کار گذشتگان و میراث
 تسلط ترکان بوده است نشان میدهد شاید هم جنبه انتقادی آن متوجه
 ریاکارانی بوده است که ریش را نیز مانند دستار و عبا و خرقة و
 و خانقاه وسیله ریا و سالوس و دین فروشی و خریداری دنیا قرار
 داده بودند. امروز هم بسیاری از متجملیان باین زیو از آن بهره ها
 میبرند . گوید ابلیس چون ید بواسطه آدم رانده شد گفت طوق
 لعنت ریش را در گردن آدم اندازم تا انتقام خود از او گرفته باشم
 آدم به بهشت بود تا امرد بود

چون ریش بر آورد برونش کردند
 در پایان، ریش تهدید میکند که هم ابنای بشر را میگیرد

و اگر هزار بتیغ از او سر بردارند باز بر آید .

سبک نگارش

سبک نگارش این رساله تاحدی شبیه بر رساله اخلاق الشراف است با این تفاوت که چون دارای ابواب و فصولی نیست موزونتر و نثر آن تاحدی شبیه به «بحر طویل» است از این نظر که سرتاسر رساله بهم پیوسته است و در هیچ جای آن از هم گسیختگی و فصلی وجود ندارد و اشعار نیز متصل بنثر و جزء آنست فقط کلمه بیت در بالای هر شعر بچشم میخورد که باز باعث انفکاک کلام از هم نمیشود در مواقعی که عیب به اثبات عقیده خود از حکایات استفاده میکنند قطعی در کلام موجود است ولی باز سبک حکایت شبیه بکلام ماقبل است بطوریکه اگر کلمه حکایت از عنوان گرفته شود حکایت نیز متصل بنوشته نقل میشود .

در این کتاب آوردن نسج بسبک سعدی یعنی بدون تکلف و طبیعی است و باعث انحطاط معنی نشده است «متحیر نشسته بودم و دل در زلف شکسته او بسته و جان در خماب روی پیوسته» که سجع کاملاً طبیعی و روان است ضمناً بودم در جمله اول ذکر و در جملات بعد حذف شده است اشعار متصل بنثر و جزء آنست «دل بیچاره باز بانی که دانی گفت ای عبیدزاکانی ...»

فهلویه

نی آج پای روانی دست یاری
نی آج بخت بدم امید واری

یادر زیر لب گفتنم آه
آنرا که محاسنش تو باشی

گوئی که مقابحش چه باشد
غیر از اشعار فارسی گاه بیتی عربی وصل بجمله آورده است .
گروهی بر جبرئیل خوانده اند و گفته :

شعر

«فلما الحی المعشوق طار جماله

فلحیة ریش یطیر به الحسن»

تفاوت دیگر این رساله با اخلاق الاشراف اطناب است در وصف که
گاه بسبك مقامات حمیدی و بسبك مکاتیب قرن ۶ و ۷ نزدیک شده
و از سعدی نیز گذرانده است . «دوش آن آینه آفتاب جهانتاب از
آه دود آسای عشاق در رنگ ظلمت شب متواری شد و چهره روزگار
از سوز سینه مشتاقان تاری .

زلف مشکین شب بشانه زدند

رقم کفر بر زمانه زدند

درکاشانه باخیال آن جانانه که درسرازسودای اوسری است و
دردل از غوغای او سوزی .

بیت

دلارامی که اصل زندگان نیست

دل را جان و جانم را جوان نیست

خلوتی داشتیم:

خلوتی آن چنان که اندروی

هیچ مخلوق را نباشد بهار

و از وصل آن نازنین بخیالی خرسندشده میگفتم :

از وصالش تا طمع بیریده ام

باخیالش وقت خودخوش دیده ام

.....

که نویسنده می خواهد بگوید . دوش درکاشانه باخیال آن
جانانه خلوتی خالی از غیر داشتم و این حجله را مطنب آورده است
دیگر اینکه در این رساله علاوه بر اشعار عربی و فارسی دوبیت یکی
بلحجه رازی و لهجه معروف فهلوی که رباعیات باباطاهر به آن
لهجه است وجود دارد .

فصلنامه

نی آج پای روانی دست یاری

نی آج بخت بدم امید واری

(رازی)

ریشا هزار پیار بیاته او میریم

باتو حشر مان بنه کونان سودا بری

رساله صد پند نامه

در ادبیات اکثر ملل قسمتی از آثار ادبی اختصاص به پند و اندرز دارد حکایات و داستانهای پند آمیز و یا پند نامه سلاطین و امراء و یا علماء بفرزندان شان در ادبیات فارسی زیاد دیده میشود. در ادبیات ایران پیش از اسلام نیز پند نامه هایی وجود داشته است که بعضی از آنها مانند پند نامه نوشیروان و بزرگمهر موجود است بعد از اسلام هم کتب فراوانی در این مورد تألیف یافته که تعداد آنها فراوان است در صد پند عبید با تأثر از پندهای ریاکاران و کسانی که سراسر زندگیشان آلوده بجنایات و مفاسد اخلاقی است و با همه احوال و روشنی فساد آنان بر همه بر سر هر کوی و برزن با تکرار چند پند که در اثر کثرت استعمال با بتدال گرا پیده

خود را اعلامه دهر به مردم معرفی میکنند در صد پند نامه گنجانده که در تمام آنها طغیان روح سرکش و منتقد عبید دیده میشود و هر پند چون برق سوزانی خرمن ریاکاران و خود پسندان را با آتش میکشد. عبید در مقدمه این کتاب گوید که متکلم این حروف عبید زاکانی از اوان جوانی بمطالعه کتابهای علما و حکما اهتمامی تمام داشت، تا در این روزگار که تاریخ هجرت به قصد و پنجاه رسید از گفتار سلطان الحکما (افلاطون) نسخه‌یی مطالعه افتاد که برای شاگرد خود ارستو نوشته بود و یگانه روزگار (خواجه نصیر الدین طوسی) از زبان یونان بیارسی ترجمه کرده است و در اخلاق ثبت نموده با چندین نامه علی الخصوص پند نامه (انوشیروان) که بر تاج ربیع فرموده بخواندن آن خاطر را رغبتی عظیم شد و بر آن ترتیب پند نامه‌یی اتفاق افتاد. درویشنامه از شائبه ریاحالی و از تکلفات عاری تا نفع او عموم خلائق را شامل گردد و مؤلف نیز بواسطه آن از صاحب‌دلی بهره‌مند شود امید که همگان را از این پند کلمات حظی تمام حاصل آید.

اگر شربتی بایدت سودمند

ز داعی شنو نوشداروی پند

ز پرویزن معرفت بیخته

به شه‌ظرافت بر آمیخته

در این مقدمه دانسته میشود که این رساله در سال ۷۵۰ هجری تألیف یافته است و این مصادف است با حکومت شاه شیخ ابو اسحق در شیراز. با توجه با خلاق الاشراف عبید بخوبی درک میشود که پندهای عبید در این رساله چگونه پندی خواهد بود عده‌یی از این پندها بر اساس پندهای بزرگان است که صورت جد دارد مثل این پند

« بر خود پسندان سلام مدهید » که مطابق است با قول نبی (ص) « التكبر مع المتكبر صدقة » یا جان فدای یاران موافق کنید، در این صد پند اکثر امور زندگانی و کسانی را که انسان در زندگی با آنان سروکار دارد مورد توجه قرار داده و در هر يك از پندهای خود که اکثر از دویا سه جمله کوتاه تجاوز نمیکند نیشی جانگزا بر بدن گرگانی که در لباس میش هر روز بنحوی خونخوارگی خود را فرو مینشانند وارد آورده و آنانرا رسوا کرده است. به اینگونه پندهای لطیف و طنز آمیز « سخنان شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و بدوزخ نروید یا دختر خطیب در نکاح میآورد تا ناگاه خر کره نزاید » « از همسایگی زاهدان دوری جوید تا بکام دل توانید زیست » عبید در اینجا نیز قاضی و فقیه رشوه گیر و ریاکار را نیز از نظر نینداخته و پندهایی برای توجه پند پذیران در باره آنان

توصیه کرده است «طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کار قاضیان و جهودانست» «تخم بحرام اندازید تا فرزندان شما فقید و شیخ و مقرب سلطان باشند» در اینجا عبید تیپ مقربان بلی قربان گوی مزورو گویندگان «خاطر مبارك آسوده باشد مملکت امن و امان است» را معرفی کرده و همچنین حکمرانان زمان و سلاطین عصر خود را نیز با ایندو پند معرفی میکند «گردد در پادشاهان مگردید و عطای ایشان ببلقay در بانان ایشان بخشید» یا «حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن برپا نگوید و حاجبی که با دیانت باشد و ... ن درست صاحب دولت در این روزگار مطلبید» ضمناً در آخر این پندنامه صاحب دولتان را بخوبی معرفی کرده است

عبید بازاریان را نیز در پندی معرفی کرده است . مثل اینکه عبید در جامعه امروزی ما زیسته و بازار و بازاریان ما را هم دیده است «راستی و انصاف و مسلمانی از بازاریان مطلبید» استادی و مهارت عبید در نویسندگی او این بس که در کمال ایجاز یا يك جمله که شبیه کلمات قصار بزرگانست و اکثر باغاشتهارشان بسبب همین کلمات قصارشان می باشد يك دسته بزرگ از اجتماع هر قوم و ملتی یعنی بازاریان را معرفی کرده و آنچه را که انسان از مطالعه يك کتاب با رساله در باره چگونگی گروهی از مردم

فُقها ، متشرعه ، متصوفه ، بازاری ، در باری و حکام میتوانند فهمید عبید در يك يا دو جمله گنجانده که بآسانی وسهولت درك میشود و همه کس گاهی اوقات نیز برای نمایاندن ابتدال نصایح مکرر که نزد همه بدیهی و مسلم است بطنز به تمسخر گویندگان این نوع پندها پرداخته .

مثال : « خود را تا ضرورت نباشد درچاه میفکنید تا سر وپای مجروح نشود . » یا « بهر حال از مرگ بهره‌زید که از قدیم مرگ را مکروه داشته‌اند » شاید هم این بهره‌زین دادن از مرگ غیر از مسخره جنبه جد داشته باشد و او مردمی را که گاه‌زمان خود را درك نکرده‌اند و مثل اصحابنا مذهب مختار را نهمیده بخواهند انتقادی کنند ترسانده و از کار غلط آنان را پرهیز داده است .

پند نود و نهم عبید اینست که « هزل را خوار مدارید و هزالان را بچشم حقارت منگرید » در اینجا نویسنده خواسته‌است شخصیت خود را نشان دهد و بگوید که هر هزلی خوار نیست و هر هزالی (جهنمی) و بد زبان که چنانکه خود بقول سعدی استناد کرده و گوید (هزل بگذار وجد ازو بردار) . چنانکه گفته شد سبك نوشته این رساله سبکی ساده و مرسل است .

عبید چون خواسته بازبانی ساده و عاری از تکلف و نزدیک

بفهم همه کس این پند نامه را بنگارد در نگارش این رساله کلمه‌یی در جمله نمی‌توان یافت که بصورت ترادف استعمال شده باشد بلکه سعی شده است در قلب اللفظ کمی معانی بسیار گنجانده شود. لغات عربی این رساله به نسبت اخلاق الاشراف و ریشنامه بسیار کم است. سجع در نثر این رساله مطلقاً وجود ندارد. در پند ۹۷ بعنوان تأیید پند بیتی شعر آورده است و در پند صدم در پایان گوید :

نصیحت نیک بختان یاد گیرند بزرگان پند در دلشان پذیرند
گاهی برای رعایت اختصار و ایجاز، افعال را بقرینه حذف کرده است. «غلام نرمدست خرید سخت مشقت» خلاصه آنکه صد پند عبید رساله‌یی با اثری شیوا و ساده و موجز که عبید در آن بخوبی، تمام اصناف زمان خود را مورد انتقاد واقعی قرار داده بعضی از این پندها صورت جسد و بعضی مسخره و عده‌یی حمله و انتقاد دارد و روح منتقد عبید در هر يك از این پندها متجلی است.

رساله دلگشا

یکی از رسالات پیراج عبید رساله دلگشا است تاریخ تالیف این رساله معلوم نیست این نیز معلوم نیست که تمام حکایات این رساله ساخته و پرداخته طبع و قاد عبید است که آنرا بصورت حکایت از زبان دیگران و گاه بدون اینکه صورت روایت داشته باشد ذکر میکند. پاره‌یی از اینها از حکایات و امثال معروف زبان فارسی بوده

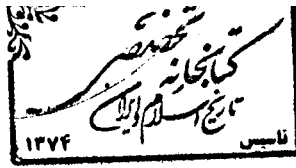
که بین مردم رواج داشته و عبید بامهارتی که در تنظیم این نوع حکایات از نظر فصاحت و بلاغت داشته است آنها را گردآوری کرده و حکایاتی نیز از خود بر آنها افزوده است ولی با توجه بطبع مبتکر و خلاق عبید می توان گفت اکثر قریب باتفاق این حکایات پرداخته ذهن خود اوست. قسمت عمده ارزش ادبی این رساله غیر از جنبه انتقادی آن فصاحت بنظیر عبید است در نوشتن این حکایات. بسیاری از این کلمات بلطیفه گویانی مانند ملا نصرالدین و امثال او نسبت داده شده است با این حال حکایات معروف از زبان عبید باز لطفی دیگر دارد زیرا فصاحت بیان و شیوایی عبارت او خود زیبایی خاصی بحکایت می بخشد که در روایات دیگران نمیتوان یافت. از اسرار فصاحت عبید در این رساله یکی ایجاز است. هر حکایتی اینجا بکمترین عباراتی که مفید معنی مقصود باشد داده شده است. (مثلاً) «قزوینی را پسر در چاه افتاد گفت بابا جائی مرو تا من بروم رسن بیاورم و ترا بیرون کشم» امروز که ۶۰۰ سال از تاریخ نوشتن این رساله میگذرد نیز نثری باین روانی و فصاحت و شیرینی که درخور فهم هر فارسی زبان باشد در آثار معاصر بآسانی نمیتوان یافت. (۱) این فصاحت و بلاغت عبید در تمام حکایات این رساله مشاهده میشود

و همچنانکه در رساله صدپند گفته شد کمتر لفظی یا کلمه‌ی زیاده و بدون فایده در رساندن مفاد و جملات این حکایات میتوان یافت. سبک عبید در نوشتن این رساله نمونه نثر ساده و موجز و بی تکلف است و هنوز سر مشق بهترین نویسندگان میتواند بود» در این رساله عبید نام بعضی از رجال و بزرگان عصر خود را آورده و لطایفی بدانها منسوب داشته است که میتواند نمونه‌ی از طرز فکر این مردان و اطرافیان آنان باشد. از جمله مولانا عضدالدین است معروف بایچی که از علمای بزرگی عصر سلطان ابوسعید یعنی اوایل قرن هشتم هجری بوده است. رساله دلگشا شامل دو قسمت حکایت عربی و حکایات فارسی است حکایات عربی آن نیز نمونه‌ی از نثر ساده و موجز عربی است که در آن سجع و صفت وجود ندارد و مترادف و اطناب نیز مطلقاً دیده نمیشود و خود دلیل تسلط عبید است بر زبان عرب. حکایات عربی رساله دلگشا ۹۳ حکایت است که در آنها حکایات طنز آمیز و لطایف انتقادی فراوان وجود دارد. نویسنده در مقدمه پس از حمد خدای و درود بر محمد و آل او گوید که برتری انسان که باعث شرافت اوست نطق است که این نطق بدو صورت جد و هزل میتواند باشد و شک نیست که جد بر هزل برتری دارد و اشاره میکند که هزل دایم باعث استحقاق و ریختن آبرو و شکستن عرض میشود و گوید، «قدمای در این باره، گفته اند:

جد همه ساله جان مردم بخورد هزل همه روزه آب مردم ببرد



سپس گوید اگر از جهت دفع ملال باشد چنانکه حکما گفته اند (الهلزل فی الکلام کالملاح فی الطعام) . جایز باشد .
گرچه توحید و بیان در کار است . قدری هم هذیان در کار است .
عبید در حکایات فارسی باروش مخصوص بنمود ، صنف های
مختلف اجتماع خود را معرفی میکند و بزیباترین وجهی خصوصیات
اخلاقی حکمرانان ، فقها ، مشایخ و بزرگان عصر خود را مجسم
میدارد . در این رساله عبید حمالاتی بقزوینیان میکند و در چند حکایت
آنان را مردمی ابله و کودن معرفی میکند « قزوینی با سپری بزرگ
بجنگ ملاخده رفته بود از قلعه سنگی بر سرش زدند و بشکستند
برنجید و گفت ای مردك كوری و سپری بدین بزرگی نمی بینی
سنگ بزرگ من میزنی » از قزوینی پرسید امیر المؤمنین علی شناسی
گفت شناسم گفت چندم خلیفه بود گفت من خلیفه ندانم آنست که
حسین او را زد دشت کر بلا شهید کرده است » علاوه بر این لطایفی
نیز درباره مردم خراسان و شیراز و اصفهان دارد که در آنها خصوصیات
مردم این ولایات را بیان کرده است . در این رساله اصطلاحات و لغات
و حتی جمادات مغولی و ترکی وجود دارد که البته نسبت به رواج
این زبان در عصر عبید و تأثیر آن در نشر فارسی بسیار کم است .
این لغات و اصطلاحات بعضی اسم خاص است مانند امیر طغاچار .
برخی اصطلاحات اداری مانند تمغاچی مأمور وصول مالیات .



در این حکایات جمله تر کی از قول امیر طغاچار نقل شده.
امیر طغاچار از مولانا قطب الدین پرسید (ایوای مین یکی سکز را
فضی اولور بدرمین) یعنی من دوبار رافضی شده‌ام که در میان عامه
مردم رواج نداشته. عبید در این رساله با استفاده از حکایات شیرین
و ترویج آنان در میان عامه که بیشتر با لطف شوخی آن پابند بودند
نیشهای جانگزای بحر یفان مخصوص خود (شیخ و فقیه ریاکار و
قاضی رشوه خوار و حاکم خفاکار) میزند در ضمن این حکایات شیرین
متملق‌ها و چاپلوسان درباری را که کاری جز خبر چینی و بله قربان
گفتن و خم و راست شدن‌های بیجا و بقول عبید (صدق الامیر)
گفتن ندارند معرفی میکند «سلطان محمود را در حالت گرسنگی
بادنجان بورانی پیش آوردند خوشش آمد گفت بادنجان طعامیست
خوش ندیم در مدح بادنجان فصلی پرداخت چون سیر شد گفت
بادنجان سخت هضراست ندیم باز در مضرت بادنجان، بالغنی تمام کرد
سلطان گفت ای مردك نه این زمان مدحش میگفتی؟ گفت من
ندیم توام نه ندیم بادنجان مرا چیزی می باید گفت که ترا خوش آید»
و این حکایت مدح و ذم عنصری را بمقتضای حال محمود غزنوی در
عظمت و تحقیر این جشن باستانی بیاد میآورد. یا این حکایت:
«شخصی پیش سلطان ابوسعید سماعی رفت سلطان دست مولانا عضد الدین
گرفت گفت رقص بکن مولانا رقص میکرد شخصی با او گفت که



تورقص با اصول نمیکنی زحمت مکش مولانا گفت مـن رقص
(بیرلیخ) (۱) میکنم نه با اصول این نیز نماینده رفتار سلطانی عادل
مثل ابوسعید است با عالمی بزرگ و گرامی مانند مولانا عضالدین
بعضی از حکایات این رساله نیز معرف مشاجرات مذهبی و تعصبات
است و شقاوت‌هایی که از این راه مردم نسبت بهم روا میداشته‌اند .
«شیعی از شخصی پرسید که نام تو چیست گفت ابوبکر بن عمر گفت
نام پدر قلتبانت که می‌رسد؟» .

« عربی شیعی را بر گاو نشانیده گرد شهر میگردانیدند
و بدیده (۲) میزدند یکی پرسید که این چه گناه کرده است گفتند
ابوبکر و عمر را دشنام داده است عربك بشنید و بخندیده گفت
(یا هذا لا تنس عثمان) عبید در حکایتی دیگر پریشانی و گرفتاری
مردمی بی پناه را که هر روز از جور امیری یا قتل عام سرداری
و یا غارت مأمور حا کمی رنج میبردند بیان میکند . هر زمان قحط
و غلا و بیماریهای مختلف و همه گیر که نتیجه جنگ‌ها و محاصره‌های
طولانی بود بآنان روی می‌آورد و ظلم و گرسنگی چنان اطراف
آنان را گرفته بود که بهیچ چیز نمیتوانستند بیندیشند جز بدر
بردن نیمه جانی از این بلایا .

۱- فرمان و دستور .

۲- طبل .

«شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که چونست که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری میکردند و اکنون نمیکند گفت مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده که نه از خدایشان بیاد میآید و نه از پیغامبر» مردمی که هر روز بعنوانی چنانکه تاریخ گواه است مورد تجاوز و قتل و غارت حکام مقاطعه کار واقع میشوند و اگر مالیاتهای گزافی که هر روز بنحوی و بهانه‌ای از آنان مطالبه میشد نداشتند بدهند مأمورین بزور و عنف خانه واسباب خانه آنان میگرفتند یا آنان را به بیگاری وادداشتند چنین حکایتی گواه حال آنان است:

«دهقانی در اصفهان بدر خانه خواجه بهاءالدین صاحب دیوان رفت با خواجه سرا گفت که با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است با تو کاری دارد. با خواجه بگفت باحضر او اشارت کرد چون در آمد پرسید که تو خدایی گفت آری گفت چگونه گفت حال آنکه من پیش ده خدا و باغ خدا و خانه خدا بودم نواب تو ده و باغ و خانه از من بظام گرفتند خدا ماند.» در حکایتی دیگر عبید وضع مردم عالم و دانشمند را بخوبی نشان میدهد و در آن راه و روش پیشرفت و عزت و نزدیک شدن بدستگاههای بزرگان و بر خورداری از زندگی را میآموزد البته از نظر بزرگان زمان خود!

« لولئی با پسر خود ماجرا میکرد که تو هیچ کاری نمیکنی و عمر در بطالت بسر میبری چند باتو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن ورسن بازی تعلیم کن تا از عمر بر خوردار شوی اگر از من نمی شنوی بخدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریک ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تازنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرده خلاصه آنکه هر یک از حکایات رساله دلگشای عبید آئینه بی تمام ناست از هر یک از دسته های مختلف زمان او و خصوصیات اخلاقی آنان .

رساله تعریفات مشهور بده فصل

یکی دیگر از رسایل عبید که بواقع میتوان گفت از سایر رسایل او مختصرتر ولی پرمغزتر و انتقاد در آن بیشتر جلوه گر است رساله تعریفات است که بده فصل قسمت و در هر فصل یکی از اصناف و طبقات جامعه معرفی شده است . این رساله با سلوب لغت نامه ها تدوین یافته و در آن بالطف و زیبایی خاص مانند سایر رسایل طعن و انتقاد بر اوضاع و احوال اجتماعی دیده میشود « نکته هایی که عبید درباره بعضی از طبقات اصناف اجتماع خود توشته اغلب امروز نیز اگر چه نام و عنوان بعضی از منصب ها تغییر یافته در

باره همان طبقات صادق است (۱)

عبید در مقدمه این رساله که از شش سطر تجاوز نمیکند بعد از شکر و سپاس ایزد و صلوات بر گوینده کلمه (انا افصح) که مقصود از آن رسول اکرم (ص) است و بمناسبت فصاحت و بلاغت خود در تنظیم رسایل بخصوص این رساله را بدین صفت درود گفته و گوید که اهل استعداد را از قسم ادبیات و لغات چاره نیست هر چند فحول سلف در باره آن کتب بسیار پرداخته اند حال را از بهر ارشاد فرزندان و عزیزان این مختصر که بده فصل موسوم است بتحریر رسانیدم امید که مبتدی از حفظ این سواد حظی وافر یابد.

عبید در این رساله ابتدا کلمه بی را با (ال) تعریف عربی ذکر میکند و سپس با روشن بینی خاص بطنز و هزل معنایی برای آن بسبب مخصوص بخود وضع میکند و در مقابل آن مینویسد مهارت عبید در اینکار که يك عمل ابتکاریست حیرت آور است و گاه انسان از سرعت انتقال و هوش و ذکاوت این نویسنده بزرگوار تعجب میکند بعد از عبید از کار او پیروی شده است بخصوص در روزنامه های فکاهی امروز یا ستونهای فکاهی سایر روزنامه ها و

مجلات که لغت نامه‌هایی به‌همین سبک ترتیب داده شده است ولی هیچیک از این شاگردان و مقلدان یخ‌م اولین کوجه نیز نرسیده‌اند. عبید در این رساله بابی پروایی بیشتری بساط ریاکاران و حکمران ظالم را برهم می‌زند و با آوردن معانی بکر و تازه در مقابل اسم هر يك از آنان بیرحمانه تازیانه انتقاد را بر پیکر این بیرحمان و از خدایی خبران مینوازد کلماتی را که عبید انتخاب کرده يك يك آنها را بسلیقه‌ی خود معنا کرده هر يك قابل توجه و به‌تنهایی در خور مطالعه مخصوص است زیرا عبید در يك یا دو کلمه که برای هر لغت معنایی آورده معنای چند سطر و صفحه را گنجانده است و اگر در باره هر کلمه جدا گانه دقت شود هر فصل آن خود موضوع رساله‌ی خواهد بود همچنانکه ابواب هفت‌گانه اخلاق الاشراف این خاصیت را دارند. در اینجا باز که هر فصل جدا گانه لغاتی را که برجستگی بیشتری در هر فصل دارد مورد دقت قرار می‌دهیم و در باره هر يك بحث می‌کنیم. فصول ده گانه بترتیب عبارتند از:

- ۱- «در دنیا و مافیها» ۲- «در ترکان و اصحاب ایشان» فصل سوم «در قاضی و متعلقات آن» فصل چهارم «در مشایخ و ما يتعلق آن» فصل پنجم «در خواجگان و عادات ایشان» فصل ششم «ارباب پیشه و اصحاب مناسب» فصل هفتم «در شراب و متعلقات آن» فصل

هشتم «در بنگ و لواحق آن» فصل نهم «در کدخدایی و ملحقات آن» فصل دهم «در حقیقت مردان و زنان»

فصل اول در دنیا و مافیها

در این فصل که با تغییر کلمه «الدنيا - آنچه هیچ آفریده دروی نیاساید» شروع میشود عبید طبقات مختلف مردم از قبیل دانشمندان، کریم، خسیس، مفلوک، جاهل را به ذوق خود مطابق آنچه که در زمان او برای اینگونه مردم ارزش قایل بوده اند معرفی میکند در این فصل عبیدی ارزشی عالم و دانشمندان را از نظر انبای زمان خود و قرب و منزلت چهار پشته هم انداز و متملق را بخوبی نشان میدهد او حقیقت اوضاع اجتماع عصر خود را که مـورخین اکثراً آنرا ندیده میگیرند و یا پرده بر آن میافکنند و یا سعی میکنند آنهارا توجیه کنند عریان نمایان میسازد «واضح است تاریخی که باید بنام حاکم یا سلطان وقت باشد یا باو تقدیم شود باید در آن جز خواست امیر چیز دیگری نباشد پس استناد بتاریخ واقعیت را نمیتواند آنگونه که هست نشان دهد. از اینجاست که باید گفت گاه يك بيت شعر از شاعری آزاده و یا مثل و حکایتی یا نامه دوستی بدوست دیگری یا تفسیر لغتی مانند کار عبید ارزش هزار برابر اینگونه توازیخ است عبید همچنانکه معاصر او حافظ گوید «آسمان کشتی

ارباب هنرمیشکنند» گوید «العالم بیدولت» «الجاهل دولیار»
 «النامراد طالب علم» «الدارالنعطیل - مدرسه» در اینجا عبید تا حدی
 جوابگوی تواریخی است که بهرامیر تقدیم شده اورا پناه علما و
 حامی دانشمندان و ملجأ شعرا مینامند

فصل دوم در ترکان و اصحاب ایشان

در این فصل عبید بامعنا کردن چند کلمه آنچه را که تواریخ
 دربارهٔ حملهٔ ترکان و مغولان نوشته اند بی پرده و ساده تر بیان کرده
 است و آنگاه بذکر مفهومی که او از شحنة و محتسب و عبس درک
 کرده می پردازد. نویسنده گوید «الیا جوج و المأجوج قوم
 ترکان که بولایتی متوجه شوند» با تصویری که مردم بنا بر روایات
 مذهبی از یاجوج و مأجوج غارتگر آدم خوار که در آن زمان پیدا
 میشوند داشته و دارند. اسمی بهتر برای این قوم نمیتوان یافت
 عبید فرود آمدن این قوم را در مکانی (زلزله الساعة) و نتیجه
 ورود و حملهٔ آنان را «القحط» و عمل آنان را در موقع فتح
 «المصادرات و القسمات» نامیده.

مأموران وصول مالیات را که آن زمان بعناوین مختلف مردم
 را برهنه میکردند و در مقابل دزدان سرگردنه دزدان شهری را
 تشکیل میدادند و بزور و تهدید و قتل مردم را وادار پرداخت
 مالیاتهای بی مورد میکردند و بمغولی معروف به تمغاجی بودند

ذیل لغت «الواجب القتل» آورده است.

عید با بی پروایی اسفندسالار را «دزد انبار» و محتسب را «دوزخی» و «عسس» را آنکه شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد «معرفی میکند» آنچه را که مردم از ترس جرات گفتن نداشته اند بدین صورت گفته و با باقی ماندن این آثار دبار دیگران ثابت میشود.

حقایق هیچگاه در پرده نمی ماند و در هر عصر مردمی هستند که آثاری از خود بگذارند که آئینه زمانشان باشد.

فصل سوم در قاضی و متعلقات آن

در رساله «اخلاق الاشراف - دلگشا» این دسته از مردم را بخوبی معرفی کرده است در اینجا نیز با افزودن سایر خصوصیات این قوم دادگستر ... ؟ بهتر آنان را بجامعه می شناساند عبید «القاضی» را کسی گوید که همه او را نفرین میکنند و «نایب القاضی» را بی ایمان میخواند. گواهی فروشندگان بسلف را «اصحاب القاضی» نامد و گوید «چشم قاضی - ظرفی که بهیچ پر نشود» «درک الاسفل» را مقام قاضی میداند.

عبید در این فصل دست از سر خطیب و واعظ و شاعر «مولانا شکلا» نیز برنداشته و پرده از کار آنان باز گرفته خطیب را خرو

واعظ را گوینده بی ایمان و شاعر را « طامع خود پسند » خوانده .
عبید با کمال صراحت کار ساز مردم بدبختی را که با چنین قضات
سر و کار دارند « الرشوه » نامیده است و « السعید » آنکس است که
روی قاضی را نبیند .

فصل چهارم در مشایخ و ما یتعلق آن

« الشیخ ، ابلیس . الجحش ، شیخ زاده ، التلبیس ، کلماتی
که در باب دنیا گوید ، المهملات کلماتی که در معرفت راند »
عبید قومی را که کلام خدای متعال « یا ایها الذین آمنولم تقولون
مالا تغفلون ، در باره آنان صادق است نه آنچنان که می نمایند
بل آنچنان که هستند معرفی کرده با توجه بوضع متشرعه در فصل
اول این رساله صدق گفتار عبید آشکار میشود و با مراجعه بنصوف
متصوفه در قرن ۷ و ۸ در این رساله صحت معانی را که عبید آشکار
برای صوفی و نائب او وضع کرده میتوان فهمید عبید در این فصل
گوید ، الصوفی - مفتخوار ؛ « المرید والسالوس والرزاق - نایب
او » با توجه بکسانیکه برای کسب مقام و خوردن موقوفات خانقاهها
خود را شیخ و مرشد میخواندند وعده‌یی را گرد خود جمع کرده
ودکان میگشوده‌اند کلمه‌ی مفتخوار جامع صفات است

فصل پنجم در خواجگان و عادات ایشان

«اللاف والوقاحه ، مایه خواجگان . الهیج - وجودشان
المجوف - تواضعشان - الابله آنکه برایشان امید خیر دارد ،
المعدوم - کرم ، المکر والزور والریا والنفاق والکذب ، عادات
اکابر » وای بر حال مردمی که اکابرشان چنین صفاتی داشته باشند
در این فصل نویسنده اخلاق و عادات بزرگان و اکابر زمان را که
بی شباهت با آنچه در اخلاق الاشراف گفته نیست بخوبی شناسانده
است با توجه باوضاع اجتماع قرن هشتم این صفات اصولا سرمایه
بزرگی و خواجگی بوده است پس نباید گفت خواجه و بزرگ
کسی است که این خصوصیات دارد بلکه باید گفت کسی میتواند
بزرگ باشد که اول در کسب این صفات تیکو . . . ۹ بذل سعی
کرده باشد .

فصل ششم در آداب و اصحاب مناسب

در روزگاری با این وضع کسی میتواند گلیم خود را از آب
بر کشد و خود را از مهلکه نجات دهد که هماهنگی با محیط را
پیشه خود سازد وقتی هر کس سعادت را در پول و زور و وقاحت و
بیشرمی جنایت و دزدی . آلودن چنگال بخون پیگناهان ، تجاوز

بناموس دیگران و بی غیرتی و گذاشتن ناموس خود در اختیار دیگران و استفاده هر چه بیشتر از وضع آشفته میداند. زمانی که کشتی ارباب هنر بگل می نشیند علم و دانش بجوی نمیآرد، بازار ریا و تزویر و در رویی رونقی بسزا دارد و هر کس در هر مقام هست بقول عبید، فرصت، راغنیمت میداند خواجه و امیر و شیخ و قاضی و فقیه و محتسب و صوفی هر یک بنحوی مناسب با مقام خود بجان اکثریت بیچاره ملت افتاده و خفاش وار خون آنان را میمکند اصحاب پیشه، و کسبه نیز از این خوان یغما سهمی میخواهند پس بعید نیست که عبید بگوید «البازاری». آنکه از خدا نترسد البزاز گردن زن، الصراف - خرده دزد، الامام - نماز فروش، الطیب جلاد «خوبست سری ببازارهای امروز خودمان بز نیم تا گفتار عبید را تصدیق کنیم:

بزازی هزار قسم میخورد و بقول خود «حضرت عباسی» میکند و هر سال بعتبات عالیات میرود. وقتی پارچه بی از او میخریم متوجه میشویم که تاجچه حد ما را مغبون کرده است. یا طیبی را که بدون توجه بحال مریض باو دوا میدهد جز جلاد نامی ندارد.

عبید، الامام، را هم در اینجا جزو اصحاب پیشه ذکر کرده و او را نماز فروش نامیده است. ای خدای بزرگ چه جنایاتی

که بنام توودین توانجام گرفته و میگردد.

فصل هفتم در شراب و متعلقات آن

در باب هفتم و هشتم عبید از خصوصیات شراب و بنگ گفتگو بعمل آورده او شراب را مایه آشوب و مست را فارغ . بنگ را بوجد آورنده صوفیان « المرصع والکریم الطرفین » آنکه بنگ و شراب باهم خورد ، نامیده . او عربده را نماز مجلس مستان و و « قرآن التحسین » بوسیدن دو مست ریشدار یکدیگر را « عادم اللذات » رمضان و ، لیلة القدر ، شب عید را دانسته و بدینوسیله بازفشاری را که در این ماه بر مردم شراب خوار وارد میآمده ذکر کرده است.

فصل نهم در گدخدایی و ملحقیات آن

هنوز هم مسأله ازدواج و زناشویی یکی از مسایل بغرنج زندگانی مردم را تشکیل میدهد، هر کس بسلیقه خود برای ازدواج نکردن دلیلی می آورد ولی در تمام دلایل يك موضوع همیشه وجود دارد و آن ، وضع مالی .. است امروز اکثر مجلات و روزنامه ها صفحاتی اختصاص باین موضوع داده اند و گاه بعنوان سلیقه نظر مردم را در مورد ازدواج میخوانند ولی همچنان این موضوع

لاینجیل مانده است چون تا وقتی تقلید و هم چشمی و تجملات زندگی چشم و گوش دختر داران و خانواده پسران را کور و کر دارد این موضوع همچنان باقیست و ازدواجهایی هم که بر این اساس صورت می یابد بدبختی کمتری از ازدواج نکردن نیست ، حال از زبان عبید وضع ازدواج و دامادی و بقول او ، کد خدایی ، زمان را بشنویم .

عبید قول اکثر زن دارها که سعادت را در تجملات میدانند در باره مجرد گفته است «المجرد» آنکه برایش دنیا خندد و او مرد زن دار را «الشقی» و «ذوالقرنین» آنکه دوزن دارد و «الشقی الاشقی» آنکه بیشتر دارد می نامد . او عمر کد خدایی را (الباطل) و «القوز بالا قوز» . مادر زن و «النامحرم» اهل و عیال و بالاخره «الفرج بعد الشدة» لفظ سه طلافه را می داند . عبید در این رساله «العشق» را کار بیکاران میخواند .

فصل دهم

در حقیقت مردان و زنان

از قدیم زنان را بنامهای مختلف، خاتون ، کدبانو ، مستوره خانم ، بیگم می نامیده اند و این نام مطابق بوده است با وضع

زندگانی و مناسب شوهران یا اخلاق زنان حال به بینیم عبید در باره هر يك چه میگوید او خواتین را زنانی میداند که معشوق بسیار دارند و کدبانو آنکه کمتر دارد و «المستور» آنکه بیک عاشق قانع باشد «الخاتم» آنکه جماع برایگان دهد» که این لفظ آخر هنوز هم در میان عامه و بخصوص در دهات رایج است و اگر باینگونه اشخاص «خانم» گفته شود بدترین ناسزاها را نثار گوینده میکنند عبید در این رساله بخوبی میتواند نماینده فساد اخلاق اکثریت زنان و مردان زمان خود باشد مردمی که بواسطه فقر و عومی که نتیجه قتل و غارت های پی در پی است از همه چیز محروم بوده اند و محرومیت جنسی نیز بر این بدبختی افزوده میشده است و هنگامیکه عبید مرد دوزنه را «ذوالقرنین» بنامد معلوم است زنداری با وضع مادی آن زمان تا حدی مشکل بوده است و جز برای عده یی میسر نبوده ناچار با انحرافات جنسی و یابی عفتی و تجاوز بوده اند عده یی نیز بقول عبید «نعم الجنة» بوده است و بیاد دختر یا پسری استمناء میکردند و نتیجه این بی بندوباری را عبید در این کلمه گنجانده است «البکاره اسم بی مسمی» که این موضوع یاد در نتیجه فساد اخلاق عمومی بوجود میآید یاد اثر تر کنازی های لشگریان بیگانه چنانکه در فصل اول این کتاب بنقل از تاریخ حبیب السیر این موضوع گفته شد.

عبید در این رساله مردان را نیز فراموش نکرده و با ذکر یکی دو لغت ریشنامه را تکمیل کرده است «الگریستنی» حالت خوشرویی که ریشش بر آید «الریش» منشور عزل ابد «المحتضر» جوانی که ریشش دمیده باشد و این موضوع که مناسبت باغلا مبارکی و هم جنس بازی دارد در رسائل گذشته گفته شده که نتیجه فساد اخلاق برخی امرا و بزرگان ترك بوده است عبید این رساله را در فصل دهم خاتمه میدهد و در پایان گوید «القواد» مقرب ملوک «المشکور» سعی او و سپس ختم این رساله را بدین گونه بیان میکند: «این مختصر بلفظ مشکور ختم شد استغفر الله مما جری به قلمی» (۱)

موش و گربه

موش و گربه قصیده ایست در ۹۲ بیت که بایانی بسیار ساده و درخور فهم همه کس سروده شده است این داستان در میان مردم ایران بسیار معروف است تا کنون چاپهای مختلف مصور و غیر مصور از آن شده است و کمتر کسی میتوان یافت که از این داستان بی اطلاع باشد و یا چند بیتی از آن را حفظ نداشته باشد در تعداد ابیات موش و گربه بواسطه رواج آن و احتمال افزایش و یا کاستن ابیاتی در آن اختلاف است ولی چاپهای اخیر که با دقت

و مرآعه دقیقتر با نسخ خطی آثار عبید منتشر شده است از جمله کلیات عبید آقای عباس اقبال و کلیات عبید که بداهتمام آقای پرویز اتابکی بچاپ رسیده است ۹۲ بیت دارند و در صحت انتساب اینداستان نیز عده ای شك کرده اند. آقای دکتر محسن صبا موش و گربه را یکی از آثار انتقادی عبید دانسته و در مقدمه ای که بر موش و گربه مصور نوشته اثر او را یکی از شاهکارها و ابتکارهای انتقادی دانسته و میکی موس را در عصر حاضر که یکی از شاهکارهای عالم نقاشی و سینماست مشابه با اینکار عبید در کار شعر و ادب شمرده است.

از جمله کسانی که معتقدند موش و گربه از عبید نیست آقای مجتبی مینویی است در مقاله ای که بعنوان انتقاد بر مقاله آقای دکتر محسن صبا در مجله یغما شماره ۹ (آذرماه ۱۳۳۶) نوشته اند میفرمایند «در تمام نسخه ها و کلیاتی که از عبید در کتابخانه های جهان وجود دارد جزو آثار او اسمی از موش و گربه برده نشده ولی در کتابخانه دیوان هند نسخه ای موش و گربه منظومی بانشای محمد حسن متخلص بشائق وجود دارد که در دیباچه آن از موش و گربه یکصدوده بیتی عبید زاکانی نام برده این منظومه در سال ۱۳۴۴ هجری در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار سروده شده است» سپس آقای مینویی میگویند که «ناچار میخواستم

بگویم هیچ جانشخه‌یی قدیمتر از این وجود ندارد ولی پس از تماس با آقای دکتر اصغر مهدوی تغییر رای داده اند چون آقای مهدوی در کتابخانه خود نسخه‌یی از کلیات عبید که در حدود نهصد تا نهصد و پنجاه هجری کتابت یافته داشته اند که موش و گربه موجود از نظر مضمون یکی است ولی عده‌ی ابیات آن کمتر است. در اینجا باید گفت اگر آقای مینوی نسخه‌ی قرن دهم را ندیده بودند یقین می‌گفتند نسخه‌یی قدیمتر از قرن سیزدهم وجود ندارد. بعلاوه ایشان نقرموده اند که بچه دلیل موش و گربه اثر عبید نیست از طرفی بیت .

هست این قصه عجیب و قریب

یاد گار از عبید زاکان

را هم دلیل قاطع نمیدانند من هم خود را کوچکتر از آن میدانم که گفته‌ی آقای مینوی را رد کنم جواب این مقاله را با آقای دکتر محسن صبا که طرف حساب آقای مینوی است و امیدوارم تحقیقاتی که تاکنون گرد آورندگان آثار عبید و کسانی که با آشنایی با آثار این منتقد بزرگ داشته بعمل آورده اند هیچ يك به نتیجه قطعی نرسیده که عبید در تنظیم این داستان جالب بکدام واقعه تاریخی نظر داشته و اکثر مطلعین و مورخین بتقریب آنرا متأثر از بعضی اتفاقات تاریخی دانسته اند از جمله آقای عباس اقبال

در تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا مشروطیت جلد اول صفحه ۵۵۱ - ۵۵۲ که در باب هفتم از فصل اول این رساله عیناً نقل شده این داستان را مربوط بتأثیر ریا و سالوس خواجه عمادالدین فقیه و شیخ خانقاه کرمان در روح حساس عیید میداند. او گریه خود را چنان تربیت کرده بود که بمتابعت او در هنگام نماز بر کوع و سجود میرفت و اینکار را احکام زمان و مردم نتیجه کرامات این فقیه میدانسته و ارادت بیشتری نسبت باو ابراز میداشتند. حافظ نیز در این بیت اشاره بهمین عمل فقیه کرمان میکند :

ای کبک خوشخرام که خوش میروی بناز

غره مشو که گریه عابد نماز کرد

این عمل خواجه عمادالدین از چشم تیز بین عیید دور نمانده و آنرا بصورت داستان موش و گریه در آورده است. عده‌یی از مورخان و محققان این داستان را متأثر از پیمان شکنی‌های شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد نسبت بمعاهداتی که بعنوان عدم تجاوز باهم می‌بستند میدانند

این جنگ‌ها که مدت‌ها بین محمد مبارز و ابواسحق جریان داشت در فصل اول این کتاب تحت عنوان ملوک الطوائف فارس شرح داده شده است. آنچه بادقت نظر در تاریخ مبارزات امیر مبارزالدین محمد حکم-ران کرمان و شیخ ابواسحق

پادشاه فارس بچشم میخورد شباهتی تام با قسمت حماسی اینداستان دارد چنانکه در فصل اول این رساله گفته شده است شاه ابواسحق برای آنکه تمام قسمت‌های جنوبی ایران را تحت تسلط خود در آورد ایلچی فرستاد که امیر مبارز الدین محمد بن فرمان او حکمران کرمان باشد ولی او امتناع کرد و در نتیجه پس از کشمکشهای بسیار بین ایندو حکمران امیر مبارز با لشگری که از کرمان ویزد و اصفهان گرد آورده بود شاه شیخ ابواسحق را شکست داد و حکومت فارس هم او را مسلم شد.

قسمت دیگر این داستان که مربوط بریا کاری و توبه گریه و مسلم‌ان شدن او و پس از این توبه وزهد، درهم دریدن موشان نیز شباهتی تام با توبه کردن و خطبه را بنام خلفای عباسی مصر کردن امیر مبارز الدین دارد که با تمام این ظاهر سازی و دائم تلاوت آیات کلام الله کردن در قساوت قلب و آدمکشی بی نظیر بوده تا آنجا که از خواندن کلام الله برمیخاست و بدست خود عده‌یی را گردن میزد و سپس بر گشته مشغول قرآن خواندن میشد این موضوع در فصل اول رساله در شرح حال امیر مبارز الدین از قول مورخین نقل شده است. از طرفی چون در آثار عبیدمدحی از امیر مبارز دیده نمیشود و حال اینکه عبید حاکم قبل از امیر مبارز یعنی ابو اسحق و بعد از او یعنی شاه شجاع پسر امیر مبارز

را مدح گفته است

بعید نیست که اختناق دوره مبارزی و تعصبات خشک مذهبی که حکومت او به همراه آورد زندگی در شیراز را بر نکته سنجی چون عبید مشکل کرده و عبید در زمان او از شیراز بجای دیگر مسافرت کرده باشد و با سرودن داستان موش و گربه دوره حکومت امیرمبارز را با سبک انتقادی مخصوص بخود نمایان کرده است. بخصوص که عبید در دوبیتی که عنوان مقدمه و معرفی این قصیده را دارد با برائت استهلال که در اکثر رسایل او نیز وجود دارد خواننده را متوجه ارزش انتقادی داستان کرده و در این بیت که:

بخوانم از برایت داستانی

که در معنای آن حیران بمانی

خواننده را بدقت و امعان نظر واداشته. همچنین در خاتمه قصیده نیز با بیانی ساده گوید:

غرض از موش و گربه بر خواندن

مدعا فهم کن پسر جانان

نکته ای که ممکن است بآن تکیه کرد ابهامی که در کلمه

مبارز در بیت زیر وجود دارد:

ناگهان گربه جست بر موشان

چون مبارز بروز میدانا
که شاید بتوان کامه مبارز را با نام امیر مبارز یکی دانست .

در داستان موش و گربه صرف نظر از اینکه با کدام واقعه تاریخی برابری میکند عبید باز موارد ضعف عده‌یی از اصناف از قبیل شرابخواران و حکام و مسلمانان ریایی و توبه کنندگان را نمایان ساخته . موش پس از نوشیدن شراب خود را پهلوان وینکه تا زمینان می‌داندو گوید :

گفت کو گربه تا سرش بکنم

پوستش پر کنم ز کاهانا
و چون میدان را خالی می‌بیند و سرش هم از باده گرم است مانند بسیاری شرابخواران خود را شیر تر می‌پندارند ولی به محض اینکه بچنگال گربه می‌افتد به‌عجز و لابه در آمده و گوید :

موش گفتا که من غلام توام

عفو کن از من این گناهانا
و پس از گرفتاری موش و کشته شدن او بدست گربه ریاکار گربه عازم مسجد میشود و مانند «ملانا» ورد میخواند و

توبه میکند ولی باز توبه خود را می‌شکند و چون مسلمان و تائب
 شده است « پنج پنج موش بدرد »
 این زمان پنج پنج میگیرد

چون شده تائب و مسلمانا
 در این بیت گروه توبه کاران ریایی را معرفی میکند که
 توبه کردنشان برای گول زدن مردم و استفاده بیشتر از تظاهر
 بدین است، موضوع حمله گربه بموشانی که برای او هدیه
 آورده اند بی شباهت بنقض مقررات اخلاقی بعضی از سلاطین و
 حکام نیست که نمایندگان و سفرای حکام مجاور خود را میگرفته
 و یا میکشته اند و بدین طریق آتش جنگی که در آن هزاران نفر
 بی گناه بختاک و خون کشیده میشدند دامن میزدند.

عجیب اینکه داستان موش و گربه دیگری شبیه
 بموش و گربه عبید زاکانی تحت عنوان « گربه عابد »
 در میان مردم قبیله کابیل الجزیره مشهور و معروف است
 که معلوم نیست این دو کتاب از يك صل واحد گرفته شده است
 یا اثر کار عبید است که بواسطه اشتهار آن در میان مردم فارسی
 زبان بالجزیره رفته است. این داستان نیز ریاکاری و ظاهر سازی
 گربه‌بی است که برای آنکه موشهای بیشتری بچنگ آورد مدتی
 در خانه مخفی میشود و منتشر میکند که گربه به حج رفته است تا از

کار خود در خوردن موشان توبه کند، پس از چندی از خانه خارج میشود و مهمانی برپا میکند و میگوید که قصد عروسی دارد تمام موشان را بهمانی خود دعوت میکند موشان با تحفه و هدایای زیادی بضيافت گربه میروند آنگاه گربه تمام سوراخ و جوانب اطاق را محکم می‌بندد و تمام موشان را میدرد، جز موش پیری که در خارج اطاق مانده و فرار میکند* (۱)

ارزش انتقادی موش و گربه

موش و گربه از نظر معنا و محتوی و انتقاد اجتماعی همسنگ رسایل عبید است. کار عبید در تنظیم این داستان شبیه بکلیله و دمنه است و عبید از زبان جانوران بنمایش اوضاع زمان خود پرداخته موش و گربه عبید يك اثر سمبلیك است که قهرمان داستان گربه‌یی ریاکار است که نماینده زهاد و فقهای ریاکار دوره عبید است، در گیر و دار مبارزات با اینکه دستگیر میشود و تا پای چوبه دار میرود ولی باز بندها را گسسته و موشان را تاز و مار میکند و در این مبارزه پیروز میشود و عبید در آخر داستان بخوبی پیروزی ریا و تزویر را در زمان خود گوشزد کرده است و این تجسم فتح و ظفر و بالاخره

قدرت گربه با تمام زیاکاری شبیه است باین قول او در مذهب مختار اشراف و بزرگان قرن هشتم هجری در رساله اخلاق الاشراف. «هر کس که بی شرمی پیشه گرفت و بی آبرویی مایه ساخت پوست خلق میکند و هر چه دلش می خواهد میکند و خود را از موانع بمعارج اعلی میرساند» درباره ارزش این کتاب با توجه بخصوصیات زمان عبید که در فصل اول این رساله مذکور است باید گفت یکی از شاهکارهای ادب فارسی است که در آن مضمونی عالی بساده ترین صورت بیان شده است در مقدمه‌یی که آقای م - یکنایی بر موش و گربه مصور که توسط کتابخانه سقراط در تهران منتشر شده است نوشته در باره ارزش این کتاب چنین گوید:

«عبید زاکانی یکی از لطیفه سنجان و نادره گویانی است که میتوان گفت در این سبک در جهان و ادبیات فارسی کسی بیای او نمیرسد موش و گربه او و هزلها و شوخیهای نمکینش پراز لطایفی است که در هر کدام پند و اندرزهای بسیار نهفته است منظومه كوچك موش و گربه عبید با سادگی و روانی بسیار که در ادبیات مبتدیان دارد مجموعه بزرگی پند و اندرز منتهیان نیز بشمار است «اختصار» زبان کودکانه نتیجه بزرگ و درخشان انتقاد از يك جامعه فاسد و ریاکار همه از خلال يك کشمکش كوچك واقعی در این داستان كوچك پدیدار است» همچنین از مقدمه موش

و گریه‌یی که در سال ۱۳۰۵ هجری خورشیدی در برلین در مطبعه شرکت آفتاب بطبع رسیده چنین نوشته شده است: کتاب موش و گریه فقط در کتابخانه (بودلیانا) در اکسفورد موجود بوده کتاب موش و گریه و سنگتراش که هر دو در سنه ۷۵۱ سمت نگارش یافته و تا حال کسی در فارسی بدین گونه چیزی ننوشته.

آقای یکتابی در دنباله مقدمه بر موش و گریه منصوصی که ذکر آن گذشته و بعنوان هدیه نووژی منتشر شد است تحت عنوان «محیط عبید» چنین نوشته است «عواملی که در بوجود آمدن موش و گریه تأثیر داشته است محیط ریاکاران و زاهد نمایان قرن هشتم بوده است که در این ریاکاری عبید زاکانی را چون حافظ سخت آزرده خاطر ساخت تا بصورت منظومه موش و گریه بگوشه و کنایه و اشاره از ریاکاران و زاهد نمایان انتقاد کرد این ریاکاری و زاهد نمایی در زمان سلاطین آل مظفر در فارس و کرمان و اصفهان بمنتهای درجه رسید در محیط تعصب آنروز با آنهمه ریاکاری موش و گریه نمونه‌ی زیبا و شاهکاری رمانتیک است که ممکن بود پدید آید. قهرمان اصلی این داستان گریه‌یی است که زاهد و نماز گزار است کشمکش و جدال موش و گریه در کرمان و اصفهان اشاره‌ی بجنگ و صلح و عهد شکنی‌های محمد مظفر و شیخ ابواسحق است، سبک عبید در تنظیم این داستان از نظر سادگی و روانی شایسته‌ی باشراف و در سبک

دارد و یکی از علل رواج این داستان در میان عامهٔ مردم همین
زیبایی و سادگی کلمات این قصیده است که در خور فهم همه کس
میباشد.

پایان



فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

مقدمه

فصل اول

۱۸	شرح حال عبید
۲۹	هزل و هجو در ادبیات فارسی
۳۳	سلاطین مغول یا ایلخان
۲۷	سلطان محمد خدا بنده
۳۹	ابوسعید بهادر خان
۴۰	ایلخانان بعد از ابوسعید
۴۲	امرای ولایات یا مقاطعه کاران حکومت
۴۳	اوضاع فارس و شیراز
۴۷	ملوک الطوائف فارس

۴۹	خاندان مظفری
۵۳	شاه شجاع
۵۴	فقها و متشرعه
۵۹	تصوف و متصوفه
۶۲	اوضاع اجتماعی قرن هشتم

فصل دوم

۷۴	بحث در آثار عبید - قصاید
۸۰	موسیقی کلام
۸۲	قدرت تخیل در وصف
۸۵	صنایع بدیعی - معنوی
۸۶	تشبیهات و صنایع لفظی
۸۷	ترکیب بند و ترجیع بند
۹۰	ترجیع بند
۹۳	غزلیات
۹۹	مقطعات
۱۰۱	رباعیات

لطایف و هزلیات

۱۰۸	مقدمه
-----	-------

۱۹۱

- ۱۱۴ رساله اخلاق الاشراف
- ۱۲۰ سبك نشر رساله اخلاق الاشراف
- ۱۴۷ ريش نامه
- ۱۵۰ سبك نگارش
- ۱۵۱ فہلویہ
- ۱۵۳ رساله صدپند نامه
- ۱۵۸ رساله دلگشا
- ۱۶۵ رساله تعريفات مشہور بدہ فصل
- ۱۷۷ موش و گرہ
- ۱۸۵ ارزش انتقادى موش و گرہ

یاد آوری

در چاپ این رساله - با همه کوشش در عدم اشتباه - غلطیایی مشاهده شد که بعضی از آنان متغیر معنا نبوده و نیازی به تصحیح نیست ولی موارد زیر لازم به تذکر بود که:

در صفحه ۲۳ سطر ۴ رساله تعریفات تصریفات
و در صفحه ۱۶ سطر ۱۴ شیر پشمین از برای کد - شیر پشمین
از برای که

و صفحه ۷۰ سطر ۱۳ تاثیر ساتیر یسم تاثیر سارتر یسم
و صفحه ۱۵۸ سطر ۱۰ بجای غلام نرم دست خرید نه سخت
مشت غلام نرم دست خرید سخت مشت ، چاپ شده که خوانندگان
بدیده اغماض مینگرند.

و اگر این اثر آنچنان که باید بدوستان داران داش و ادب عرضه
نشد، از روح مرحوم داودی پوزش میطلبیم



از آقای بنائی مدیر محترم چاپخانه طوس و آقای رضا سالارپور
و دیگر کارکنان چاپخانه که در زیبائی و فرم بندی کتاب کوشش
بیشتری مبذول فرمودند سپاسگزاری میکنم .

حسن قاسمی